

پس لوزه‌های رویداد خرم آباد

● گزارش سازمان بازرسی کل شکور بار دیگر رویداد خرم آباد را به کانون منازعات سیاسی کشاند.

● محافظه کاران از گزارش منتشره استقبال کرده و از آن حمایت نمودند.

● اصلاح طلبان حکومتی گزارش سازمان بازرسی را غیر واقعی

و مشحون از غرض‌ورزی‌های سیاسی تلقی نمودند.



شده است. در این گزارش به نقش سپاه پاسداران و لباس شخصی‌ها اشاره نشده است و تشبیه کنندگان گزارش کوشیده‌اند مهاجمان را از زیر ضرب خارج سازند و مسئولیت رویداد خرم آباد را به گردن دانشجویان و معاون سیاسی امنیتی وزارت کشور بیاورند. در بخشی از گزارش آمده بود که تاج‌زاده، علاوه بر تصدی معاونت سیاسی وزارت کشور، ریاست کمیته دانشجویی شورای امنیت کشور را نیز بر عهده دارد. لذا بایستی پیش‌بینی‌های امنیتی لازم را نسبت به برگزاری اجلاس به عمل می‌آورد.

گزارش سازمان بازرسی کل کشور حادثه خرم آباد را که می‌رفت به فراموشی سپرده شود، زنده کرد و مجدداً به کانون منازعات سیاسی کشاند. محافظه کاران با انتشار این گزارش به هجومی دیگر علیه دانشجویان و اصلاح طلبان دست زدند. گزارش سازمان بازرسی مسخرانه، تحریف شده و یک‌جانبه بود. در این گزارش حملات سازمان یافته به اتوبوس حامل دانشجویان در بروجرد، پل دختر و اشتر و مضر و بونمون دانشجویان پوشیده مانده و به نحو شگفت‌آوری از کنار آن رد

گزارش سازمان بازرسی کل کشور حادثه خرم آباد را که می‌رفت به فراموشی سپرده شود، زنده کرد و مجدداً به کانون منازعات سیاسی کشاند. محافظه کاران با انتشار این گزارش به هجومی دیگر علیه دانشجویان و اصلاح طلبان دست زدند. گزارش سازمان بازرسی مسخرانه، تحریف شده و یک‌جانبه بود. در این گزارش حملات سازمان یافته به اتوبوس حامل دانشجویان در بروجرد، پل دختر و اشتر و مضر و بونمون دانشجویان پوشیده مانده و به نحو شگفت‌آوری از کنار آن رد

دادگاه انقلاب و دستور انتشار گزارش هیئت سازمان بازرسی است. اگر به این دستورات دقیقاً عمل شود قطعاً ریشه‌های تشنج آفرینی خشکانده خواهد شد.

احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه از گزارش انتشار یافته استقبال کرد و گفت: الان دو مسئله است ادامه در صفحه ۲

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در مورد طرح قانونی عده‌ای از نمایندگان مجلس

برای بازگشت مهاجران و پناهندگان ایرانی

اقدامی مثبت اما ناکافی!

قریب ۴۰ نفر از نمایندگان مجلس روز یکشنبه ۱۳ شهریور، طرحی را به مجلس ارائه کردند که به موجب آن «کلیه افرادی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از ایران رفته و به دلیل فعالیت‌های سیاسی و یا اجتماعی و بیم برخورد و محاکمه به ایران مراجعت نکرده‌اند، اعم از اشخاص عادی یا اعضا و هواداران و وابستگان به گروه‌ها و احزاب سیاسی، مورد عفو قرار می‌گیرند». به موجب این طرح «کسانی که دست به اقدامات تروریستی زده‌اند از شمول این قانون مستثنی شده‌اند». ما این اقدام را مثبت ارزیابی کرده و آن را نشانه‌ای از آگاهی متکرران طرح به این نکته اساسی می‌دانیم که رفع موانع برای تأمین حق بازگشت امن و شرافتمندانه مهاجران و پناهندگان ایرانی به کشور مستلزم قانونت‌بخشیدن به این حق توسط مجلس است و نه امری مربوط به دستگاه‌های اطلاعاتی. ما بر این نظریه که حق مذکور مقدمتاً با تصویب قانون منع پیگرد همگانی باید مسجل گردد. اقدام این نمایندگان گامی در این سست است، اما این اقدامی است ناقص و ناکافی. متکرران طرح هنوز از عفو سخن می‌گویند، حال آنکه افراد مورد نظر طرح نه به دلیل ارتکاب جرم، که از بیم گرفتار آمدن در دستگاه سرکوب مطلقاً نایحق حکومت در دو دهه گذشته، تا گزیر به ترک کشور شده‌اند. همچنین طرح «کسانی که دست به اقدامات تروریستی زده‌اند» شامل نمی‌شود. ما بر این نظریه که التیام زخم‌های گذشته و ایجاد فضایی مثبتی بر تفاهم، برای تحقق موفقیت‌آمیز بازگشت امن و شرافتمندانه ایرانیان خارج از کشور، قطعاً ضروری است و اینگونه مستثنی کردن‌ها در خدمت ایجاد چنین فضایی نیست.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ شهریور ۱۳۷۹

تحصن کارگران

پارچه‌بافی

فرستیان

عده‌ای از کارگران سابق شرکت پارچه‌بافی فرستیان در مقابل استانداری فارس تحصن کرده و یکی از خیابان‌ها را مسدود کردند. به گفته چند تن از متحصنین این شرکت به علت ضعف مدیریت و نیز شایعه اختلاس مالی، توان ادامه فعالیت را از سه سال قبل از دست داد، به طوری که حدود ۴۰۰ نفر از کارکنان این شرکت بدون دریافت هیچ‌گونه مزایایی بلا تکلیف و بی‌کار مانده‌اند. این افراد اظهار داشتند: یک سال قبل تعیین نماینده‌ای به عنوان مدیر تسویه از طرف کارگران، قرار شد این شرکت فروخته و حق کارکنان پرداخت گردد که این امر تاکنون تحقق نیافته است. □

ارائه طرح «عفو عمومی» و «لغو گزینش» توسط عده‌ای از نمایندگان مجلس شورا، واکنش حاد مخالفین اصلاحات را برانگیخته است. در طی دو هفته اخیر عده‌ای از چهره‌های شاخص تمامیت‌گرایان و روزنامه‌های وابسته به آنها، علیه این طرح‌ها موضع گرفتند و آن‌ها را به مثابه طرح‌های زنجیره‌ای که اساس نظام را زیر ضرب گرفته است، قلمداد کردند.

روزنامه جمهوری اسلامی سرمقاله روز شنبه ۱۹ شهریور را به این موضوع اختصاص داد و نوشت: با اینکه عده‌ای از نمایندگان مجلس ششم، نام این مجلس را «مجلس اصلاحات» گذاشته‌اند، از طرح‌هایی که پیاپی

رویداد خرم آباد و عملکرد هماهنگ

نیروهای تمامیت خواه

قوه قضائیه بعد از رویداد خرم آباد، برخلاف موارد قبلی سریعاً دست به کار شد و به سازمان بازرسی کل کشور ماموریت داد تا بلافاصله مامورین خود را به محل اعزام نماید و گزارش مورد نظر گردانندگان قوه قضائیه را تهیه و زودتر از دیگر هیئت‌های اعزامی منتشر کند. پیش‌دستی قوه قضائیه در مورد رویداد خرم آباد بر پایه تجربه‌اندوژی از قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه بود. این قوه با اقدام عجولانه کوشید تا به اصلاح طلبان حکومتی مجال ندهد که با انتشار گزارش‌های خود به افشای اقدامات مهاجمان و نقش سپاه پاسداران در این رویداد بپردازند. قوه قضائیه از ابتدا در صدد برآمد با اعزام هیئت و تهیه گزارش سفارشی، مسبب فاجعه خرم آباد را به گردن قربانیان آن بیانازد و حزب‌اللهی‌ها و سپاه پاسداران را از زیر ضرب خارج کند. در جریان رویداد کوی دانشگاه عده زیادی از دانشجویان را دستگیر و به زندان‌های سنگین محکوم کردند ولی مجبور شدند مهاجمین را محاکمه کنند. اما آنها را در دادگاه تبرئه نمودند. این بار قوه قضائیه قصد دارد که از ابتدا مهاجمین را از زیر ضرب خارج و موضوع محاکمه آنها را منتفی سازد و دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی را به محاکمه بکشد. قوه قضائیه با این اقدام و با اقدامات قبلی عملاً دست حزب‌اللهی‌ها را برای چماق‌کشی باز گذاشته و به آنها اطمینان داده است که از پیامدهای چماق‌کشی واهمه‌ای نداشته باشند. بدین ترتیب حزب‌اللهی‌ها می‌توانند در سراسر کشور دست به چماق‌کشی و جنایت بزنند و به عنوان «نیروی مردمی» مورد تحسین قرار گیرند.

در رویداد خرم آباد و گزارش سازمان بازرسی کل کشور مشخص شد که حزب‌اللهی‌ها و لباس شخصی‌ها افراد «خودسر» نیستند، بلکه گروه‌های سازمان یافته‌ای می‌باشند که توسط عناصر اصلی جناح تمامیت‌خواه هدایت می‌شوند و رویداد خرم آباد نه حاصل خودسری گروه‌های فشار، بلکه کار تدارک و سازمان یافته ارگانی است که از انتخابات به این سو هدایت تهاجمات علیه جنبش اصلاح طلبانه را بر عهده گرفته است. در عین حال رویداد خرم آباد همانند کوی دانشگاه نشان داد که نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران در تهاجمات علیه دانشجویان و مردم مستقیماً شرکت دارند و به همراه حزب‌اللهی‌ها به ضرب و شتم دانشجویان می‌پردازند. شماره ماشین‌هایی را که دانشجویان یادداشت کرده‌اند، متعلق به سپاه پاسداران است. در رویداد خرم آباد و گزارش انتشار یافته مشخص شده که هماهنگی و همکاری نزدیکی بین حزب‌اللهی‌ها، لباس شخصی‌ها، سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و قوه قضائیه وجود دارد.

رویداد خرم آباد و گزارش سازمان بازرسی کل کشور استراتژی «آرامش فعال» را زیر سؤال برد. به دنبال این رویداد عده‌ای از اصلاح طلبان و دانشجویان عدم کارایی این استراتژی را طرح نمودند. اما هنوز بخش عمده‌ای از اصلاح طلبان حکومتی، همچنان بر لزوم بکارگیری استراتژی آرامش فعال پای می‌فشارند. تجربه ماه‌های بعد از برگزاری انتخابات مجلس حاکی از آن است که استراتژی آرامش فعال راهگشای اصلاحات سیاسی نبوده و به جری تروشدن نیروهای تمامیت‌گرا یاری رسانده است.

اصلاحات مدنی است که به بن‌بست برخورده است. برای در آمدن از بن‌بست کنونی و گشودن راه اصلاحات، لازم است در استراتژی جنبش اصلاحات تجدیدنظر صورت گیرد. □

دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای

تشکیل می‌شود

مشاور اجتماعی قوه قضائیه اعلام کرد که دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای با حضور هیجده نفر از متهمین تشکیل می‌شود. وی در گفتگو با خبرنگار ایرنا به نقل از محمدرضا تحقیقی، رئیس شعبه پنج دادگاه نظامی یک تهران افزود: پرونده مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای با کیفرخواست صادره از دادسرای نظامی تهران علیه هیجده نفر از متهمین مربوطه صادر شد. وی اضافه کرد: این کیفرخواست در تاریخ ۷۹/۵/۹

به دادگاه ارجاع گردید که دفتر دادگاه طبق قانون به متهمین ابلاغ کرده است. مشاور امور اجتماعی قوه قضائیه گفت: متهمین مدت ده روز بایستی چنانچه وکیل مدافع تعیین دارند، معرفی کنند و در غیر این صورت برای انتخاب وکیل تسخیری از سوی دادگاه نام این هیجده تن هنوز اعلام نشده است.

به نتیجه محاکمه متهمان

قتل‌های زنجیره‌ای امیدوی نیست

اخیراً اعلام شد محاکمه ۱۸ متهم پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پانز ۷۷ به زودی برگزار خواهد شد. طبق معمول، قوه قضائیه می‌گوید قاضی پرونده در مورد علنی یا مخفی بودن محاکمه تصمیم خواهد گرفت. برای اثبات اینکه برای روشن شدن زوایای تاریک جنایات وزارت اطلاعات، امیدی به این محاکمه نیست، نیازی نیست که استدلال مفصلی بیاوریم. محاکمه متهمان ترور حجابیان که عوامل دستوردهنده را در پشت پرده گذاشت، تبرئه مهاجمان به کوی دانشگاه و نیز زندانی شدن پی‌درپی روزنامه‌نگارانی مانند اکبر گنجی و عمادالدین باقی به علت افشاکری در رابطه با قتل‌های پانز ۷۷، نشان می‌دهد که قوه قضائیه جمهوری اسلامی حامی باندهای ترور و جنایت است نه ستاننده داد مقتولین قتل‌های زنجیره‌ای و خانواده‌های آنان.

قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷، افکار عمومی را آنچنان برآشفته که در شرایط پیشروی نیروهای اصلاح طلب و عقب‌نشینی محافظه کاران، تحقیق مستقل نمایندگان رئیس جمهور در مورد این جنایات و افشای دخالت مقامات عالی‌رتبه وزارت اطلاعات در این قتل‌ها، به حکومت تحمیل شد. از آن هنگام تا کنون، قتل‌های زنجیره‌ای در حقیقت موضوع همه‌درگیری‌ها و بحران‌های سیاسی در کشور بوده است. تعطیلی روزنامه سلام به خاطر افشاکری پیرامون ارتباط سعید امامی عامل حذف شده قتل‌ها با اکثریت مجلس پنجم، به قیام دانشجویی تیرماه ۷۸ انجامید. کشیده شدن پای فلاحیان وزیر رفسنجان و سپس خود رفسنجان به پرونده قتل‌ها توسط روزنامه‌نگاران شجاعی مانند اکبر گنجی، فلاحیان و رفسنجان به ره قهر فهرست انتخابات اصفهان و تهران پرتاب کرد و شورای نگهبان را به صرافت ابطال انتخابات انداخت. در بورس به مطبوعات و زندانی شدن گنجی و باقی و ... نیز افشاکری‌ها پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای نقش مؤثر داشت.

ادامه در صفحه ۳

در این شماره

سخنی با رئیس جمهور و دیگر اصلاح طلبان حاکم

مجدد عبدالرحیم‌پور

صفحه ۶

این افسون باید باطل شود!

ف. تابان

صفحه ۷

طرح عفو عمومی، اقدامی شایسته

رضا جوشنی

صفحه ۷

اصول قانون اساسی را با اصل حاکمیت ملی انطباق دهید!

دانش باقرپور

صفحه ۸

لیبرالیسم نو و تئوری مبادله آزاد

ب. کیوان

صفحه ۹

الکتهای آزادی در جهان مدرن

آلبرشت ولمر

صفحه ۱۰

یادداشت

چهارمین سال تحصیلی پس از دوم خرداد

اول مهر در پیش است و دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی برای چهارمین بار پس از دوم خرداد ۷۶، به استقبال سال تحصیلی می‌روند. به این بهانه، نگاهی داریم به وضعیت جوانان و نوجوانان ایران. دوم خرداد را در حقیقت دانش‌آموزان و دانشجویان آفریدند. نسلی که سرکوب و وحشیانه مخالفان توسط جمهوری اسلامی در دهه شصت را خود تجربه نکرد، در دست هنگامی که ارتجاعی‌ترین جناح حکومت برای قبضه کامل امور خیز برداشته و از پیروزی کاندیدای ریاست جمهوری خود مطمئن بود، از فرصت انتخابات استفاده کرد و نخستین «نه» ۲۰ میلیونی را به ولایت قیبه گفت. زمان پس از دوم خرداد را می‌توان از دیدگاه جوانان ایران به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول، از خرداد ۷۶ تا تیر ۷۸ در پیر می‌گیرد و مهمترین ویژگی آن، اعتماد و خوش بینی اکثریت جوانان ایرانی به اصلاح‌طلبان حکومتی است. در این دوره، رهبری جمهوری اسلامی هنوز جناح اصلاح طلب حکومت را به وضوح در برابر انتخاب بین اصلاحات و حفظ نظام نگذاشته بود. در این دوره، خاتمی هنوز می‌توانست در برخی اقدامات خود علیه محافظه‌کاران، مانند تشکیل کمیته تحقیق در مورد قتل‌های زنجیره‌ای، به حمایت حداقل لفظی خامنه‌ای استناد کند. خامنه‌ای هنوز علیه اصلاحات شمشیر را از رو بسته بود و

مقابله با اصلاح‌طلبان را به طور غیرمستقیم از طریق شورای نگهبان و اکثریت مجلس پنجم پیش می‌برد. این شرایط، به خاتمی و سایر شخصیت‌های جناح دوم خردادی حکومت اجازه می‌داد خود را مانند رقبایشان در «خط رهبری» نشان دهند. تیرماه ۱۳۷۸، نقطه عطف بود. از آن به بعد اصلاح‌طلبان حکومتی استراتژی «فشار از پائین» و «چانه‌زنی در بالا» را کنار نهادند و استراتژی «آرامش فعال» را پیش گرفتند. با این حال، در فاصله تیر تا اسفند ۷۸، دانشجویان و جوانان ایرانی از این نقطه عطف در تغییر سیاست اصلاح‌طلبان حکومتی دچار یأس نشدند و در انتخابات مجلس، «نه» بزرگ دیگری به رهبری جمهوری اسلامی گفتند. بازنده بزرگ این انتخابات، هاشمی رفسنجانی بود که تقبیل شورای نگهبان نیز نتوانست او را بر کرسی ریاست مجلس بنشانند. با سوختن مهره مهمی مانند رفسنجانی، خامنه‌ای از آغاز سال ۷۹ ناگزیر خود مستقیماً وارد عرصه مبارزه با اصلاحات و خواست‌های مردم به دستور خامنه‌ای، قوه قضائیه مطبوعات اصلاح طلب را تعطیل کرد و پیگیرترین روزنامه‌نگاران دوم خردادی را به زندان افکند. اینک همین قوه قضائیه است که با گزارشی جعلی علیه اردوی دانشجویان در خرم‌آباد، جنبش دانشجویی را

هدف حمله خود قرار داده است. در سه سالی که از آغاز ریاست جمهوری خاتمی می‌گذرد، چه در دوره خوش‌بینی گسترده به سرانجام اقدامات او و چه در هنگام ضدحمله ولایت قیبه به جنبش دوم خرداد، وضعیت اقتصادی پیوسته رو به وخامت بوده است. بیکاری و گرانی به طور همزمان، سفره اکثریت زحمتکش مردم ایران را هر روز خالی‌تر می‌کند و فرزندان آنان را به آینده ناامیدتر. اختلاف طبقاتی که بیش از هر کس روح حساس و سرکش جوانان را می‌آزارد، پدید می‌آید. بخش کوچکی از جامعه که بر اثر سیاست‌های اقتصادی بیست ساله جمهوری اسلامی و به قیمت فلاکت ده‌ها میلیون ایرانی، به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند، هر روز عیان‌تر ثروت خود را به نمایش می‌گذارند. همه امکانات محدود جامعه، از مدرسه مسجده و دانشگاه و ورزش گرفته تا تفریح و موسیقی، به علت گرانی شدید در انحصار اقلیتی بسیار کوچک است که بعضاً از آن رو حامی اصلاحات است که اکنون می‌تواند بهتر از گذشته از این امکانات بهره‌گیرد و ثروت خود را به نمایش بگذارد. در مقابل، سهم اکثریت عظیم جوانان ایرانی از جنبش اصلاحات، خطرات و نامالیامات آن است. این جوانان، صف مقدم ایستادگی در برابر آس و سوز سرخوردگی از آینده کشور به ویژه در میان جوانان ۲۵ تا ۳۰ ساله که با مشکلاتی مانند بیکاری، دستمزدهای ناچیز، گرانی و وحشتناک و اختلاف طبقاتی غیرقابل تحمل به‌طور ملموس‌تر روبرو می‌شوند، به سرعت رو به گسترش است. روحیات حاکم بر جوانان را می‌توان چنین توصیف کرد که مسن‌ترها، تحت تأثیر امیدهای تحقق‌نیافته سه سال اخیر، به تدریج خود را از صحنه کنار می‌کشند و جای خود را به جوان‌ترها می‌دهند. اما تاریخ جنبش دانشجویی نشان می‌دهد که تنها شور و شوق جوانی برای غلبه امید و خوش‌بینی بر سرخوردگی، کافی نیست. تنها هنگامی که انرژی و تحرک سرشار جوانی با امکانات واقعی و مشهود برای تغییر به سوی زندگی بهتر هم‌زمان شده است، جوانان توانسته‌اند مهر خود را بر تحولات بکوبند. اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر این وضعیت نگران‌کننده در میان جوانان ایران، چه برنامه عملی ارائه می‌دهند؟ دوم خردادی‌ها در برابر تبلیغات مخالفان اصلاحات که عواریانه سنگ مستضعفین را به سینه می‌زنند، می‌گویند اصلاحات سیاسی مقدم است و در سایه تحقق توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی نیز خواهد آمد. جوانان ایرانی، در سه سال اخیر، این استدلال و دعوت دوم خردادی‌ها به ماندن در سنگر اصلاحات را پذیرفته‌اند. اکنون، طرفداران ریاست جمهوری می‌کوشند با همین اسلوب، حمایت جوانان را برای دست‌یافتن به آرای ۲۰ میلیونی دیگری در پایان این سال تحصیلی، جلب کنند. جوانان، حق دارند بپرسند با نتایج سه‌رای‌گیری قبلی چه

کردید که باز می‌خواهید مردم به پای صندوق‌های رأی بیایند. در انتخابات دوم خرداد، شوراها و مجلس، هدف این بود که بر پایگاه‌های اصلاح‌طلبان افزوده شود، اما در انتخابات سال ۸۰ هدف چیست؟ جوانان حق دارند بپرسند رأی مجدد ۲۰ میلیونی به خاتمی چه چیز را تغییر خواهد داد؟ طرفداران رئیس جمهور باید از حضور کم‌رونق در مراسم استقبال از خاتمی دریافته باشند که دیگر صرف حمایت از خاتمی، بسیج‌کننده جوانان نیست. آنچه اکثریت مجلس را از آن اصلاح‌طلبان کرد، شعار «ایران برای همه ایرانیان» بود. اگر اکثریت مجلس، نخواهد یا نتواند گامی در جهت تحقق این شعار بردارد، چه انگیزه‌ای برای حضور مجدد ۲۰ میلیونی در پای صندوق‌های رأی باقی خواهد ماند؟ سال تحصیلی جدید، در حالی آغاز می‌شود که جنبش دوم خرداد، به رکود و بن‌بست دچار شده است. اگر اصلاح‌طلبان حکومتی کماکان، همانگونه که از تیرماه ۷۸ بدین سو گفته‌اند، خواست‌های رادیکال جوانان را نه پشتوانه، که خطری برای خود بدانند، حمایت دانشجویان، دانش‌آموزان و سایر جوانان از جنبش دوم خرداد ضعیف و ضعیف‌تر خواهد شد. راه کسب اعتماد جوانان این نیست که از آنها بخواهیم شعارهای خود را تغییر دهند، بلکه نیروهای سیاسی‌اند که باید خواست‌های جوانان را دریابند. در سال تحصیلی گذشته، دانشجویان و دانش‌آموزان کسایش از دعوت طراحان سیاست «آرامش فعال» پیروی کردند. هیچ دلیلی وجود ندارد که

پس لوزه‌های رویداد خرم‌آباد

ادامه از صفحه اول

که یکی ادامه تحقیقات برای تکمیل گزارش است که ارائه شد و دوم انتظار داریم دستگاه قضائی، این جریان را به سرنوشت قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه مبتلا نکند. وی افزود: مردم خرم‌آباد عاشق ولایت هستند شاید یکی از جرم‌های بزرگ آنان همین است و این مردم غیرت دینی و ولایتی دارند و از حق آنان نباید دفاع شود. دیگر روزنامه‌ها و چهره‌های سیاسی جناح اقتدارگرا نیز در حمایت از گزارش انتشار یافته، موضع گرفتند.

واکنش اصلاح‌طلبان

از سوی دیگر، گزارش سازمان بازرسی و واکنش نیروهای مدافع اصلاحات را برانگیخت. شورای امنیت کشور طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت که انتشار گزارش بازرسی مغایر با قوانین مربوط به وظایف آن سازمان، حاوی اتهاماتی به نهادهایی است که در ماجرا نقش نداشته‌اند. از جمله کمیته دانشجویی شورای امنیت کشور. در اطلاعیه آمده است که بسیاری از مطالب گزارش دارای اشکالات عدیده مبانی بوده و با واقعیات صحیح انطباق ندارد. شورای امنیت در پایان اطلاعیه خود اعلام کرد که نتیجه بررسی‌های دبیرخانه این شورا، متعاقباً به اطلاع عموم خواهد رسید.

حجت‌شناس، مدیر کل سیاسی وزارت کشور، اقدام سازمان بازرسی کل کشور را بی‌سابقه دانست و افزود: معمولاً گزارش‌های این سازمان برای تصمیم‌گیری مراجع ذی‌ربط تهیه می‌شود. محسن آرمن، نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورا، اظهار داشت: گزارش سازمان بازرسی یک بیانیه سیاسی بوده، شبیه بیانیه‌هایی که احزاب و جریان‌های سیاسی در قبال یک حادثه یا ماجرا صادر کرده و موضع خود را مشخص می‌کنند. وی در پاسخ به این سؤال که چرا در گزارش از گروه‌های فشار نام برده نشده بود، گفت: به همان دلیل که در کوی دانشگاه هیچ اثری از آنها نبود و حتی لباس شخصی‌ها محاکمه نشدند و به همان دلیلی که هنوز به شکایت سردار قالیباف از برخی افراد سرکرده گروه فشار در ماجرای بهارستان رسیدگی نشده است. وی در خصوص مستهزم کردن تاج‌زاده، معاون سیاسی وزیر کشور، در گزارش، تصریح کرد: تاج‌زاده یکی از بازرزترین چهره‌های دولت خاتمی است و کفایت و توان، قاطعیت و پافشاری خود را برای دفاع از حقوق و آزادی شهروندان نشان داده است. تاج‌زاده اولین بار نیست که مورد تهاجم قرار می‌گیرد. محمد رضائی، معاون سیاسی

دانشگاه شهید چمران اهواز، محتویان گزارش یاد شده را خالی از حقیقت دانست و به خبرنگار ایسنا گفت: اقدامات گروه‌های فشار را به گردن دفتر تحکیم وحدت انداختند و این در حالی است که کسانی در فرودگاه‌ها و سایر مکانها به چه‌ها حمله کردند و وابسته به برخی نهادها بودند. حتی خانجانی که به فرودگاه آمده بودند، زیر چادر اسلحه حمل می‌کردند. وی افزود: در این میان برخی روزنامه‌ها این‌گونه وانمود کردند که مردم کدیور و سروش را بیرون کرده‌اند و از طرف دیگر امام جمعه خرم‌آباد می‌گفت که میهمانان ناخواسته را از شهر بیرون کنید. رضائی دامه داد: مردم وقتی دیدند همه اتفاقات به نام آنها انجام می‌گیرد، در حمایت از دفتر تحکیم راهپیمایی کردند. لیلیا زمان، دیگر عضو شورا، با بیان این مطلب که بعد از جریان کوی دانشگاه، دیگر اعتمادی به قوه قضائیه نداشتیم، گفت: قصد اصلی آنها تضعیف تاج‌زاده و دفتر تحکیم بود.

تشکیل هیئت تحقیق و تفحص مجلس شورا

مجلس شورای اسلامی که بعد از رویداد خرم‌آباد وارد صحنه شده و هیئتی را برای تحقیق و تفحص پیرامون رویداد خرم‌آباد تشکیل داده بود، بعد از گزارش سازمان بازرسی کل کشور در صدد برآمده است که گزارش هیئت منتخب خود را هرچه سریع‌تر انتشار دهد. رضا یوسفیان عضو هیئت، می‌گوید: هیئت تحقیق و تفحص مجلس

واکنش تند تمامیت‌طلبان...

ادامه از صفحه اول

کردن مجرمان و خائنان از تعقیب قانونی باشند. مهیندس حسینی، مدرس دانشگاه و عضو یکی از هسته‌های گزینش، در گفتگو با روزنامه جمهوری اسلامی، در باره طرح عفو عمومی اظهار داشت: این طرح به درستی تشریح نشده و معلوم نیست که اهداف پشت پرده طراحان این مسئله چیست. اما آنچه از ظاهر قضایا می‌شود فهمید، این است که می‌خواهند زمینه‌های عملی برای ورود عناصر معاند و مخالف نظام به درون مجموعه نظام را فراهم سازند. در واقع طرح عفو عمومی و طرح لغو گزینش، دو طرح جداگانه نیستند، بلکه هر دو مکمل یکدیگرند و اجزای مختلف یک موضوع واحد هستند که اتفاقاً در یک مرحله زمانی مطرح شده‌اند. محمد کریمی، دانشجوی رشته الهیات معتقد است:

شورا به زودی زوایای حادثه خرم‌آباد و اتهامات ایجاد شده را روشن می‌کند. به گفته وی، هیئت در حال تکمیل تحقیقات پرونده است و اعضای آن برای تحقیقات محلی به خرم‌آباد سفر خواهند کرد. * * * رویدادهای هفته گذشته نشان داد که رویداد خرم‌آباد پس‌لرزه‌هایی داشت که احتمالاً در هفته آینده نیز ادامه خواهد یافت و منازعات سیاسی حول آن تمرکز پیدا خواهد کرد. □

نسبت به گزینش و بازگشت نیروهای ضدانقلاب و مخالفین به کشور، به حاکمیت و امنیت نظام آسیب وارد می‌کنند. روزنامه کیهان نیز علیه این لوایح موضع تند گرفت و نوشت: طرح تغییر قانون مطبوعات که زمینه‌سازی برای حضور عوامل وابسته به دشمنان در عرصه مطبوعات کشور را به دنبال داشت، طرح ممنوعیت ورود نیروهای نظامی و انتظامی به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی که برای آشوبگران، «خلوت امن» فراهم می‌کرد، طرح عفو عمومی که دروازه‌های کشور را به روی مجرمان و ضدانقلابیان فراری باز می‌کرد و... طرح‌ها و پیشنهادهایی هستند که بایستی آنها را حلقه‌های مختلف از یک زنجیر واحد تلقی کرد، چرا که تمامی این طرح‌ها در یک نقطه مشترک هستند و آن نادیده گرفتن مبانی و پایه‌های اقتدار و حاکمیت نظام اسلامی به نفع دشمنان مردم است. آیا این طرح‌های زنجیره‌ای را برحاسته از دیدگاهی متفاوت با مصالح مردم و هم‌خوان با خواسته‌های صریحاً اعلام‌شده دشمنان دانست؟ * * * طرح‌های ارائه شده هنوز در دستور کار مجلس قرار نگرفته است. تمامیت‌گرایان با حمله تند و گسترده می‌خواهند که مانع از طرح و تصویب آنها در مجلس شورا شوند. اصلاح‌طلبان در مقابل تهاجمات تمامیت‌گرایان تلاش نمودند که موضوع را به مرکز منازعات سیاسی نکشانند و طرح عفو عمومی را به عنوان زمینه‌ساز جلب سرمایه‌های ایرانیان مقیم خارج از کشور قلمداد کنند. □

برون سره‌های هست برهاون اما
ز سوی درون سره‌سایبی نبینم
«خاقانی»

در حاشیه سفر خاتمی به نیویورک

کشوری که «مسئد تروریسم» خوانده می‌شود، به جای اراده معطوف به قدرت از اراده معطوف به گفتگو و نهایتاً اراده معطوف به محبت و معنویت سخن بگوید، جهان را برای تمام جهانیان بخواهد، خواستار حضور قدرتمند «جامعه مدنی بین‌المللی» شود، پایه‌گذاری یک آینده پایدار زیست محیطی را آرزو کند و مردم‌سالاری را «معیار زندگی نوین در عرصه بین‌المللی» بنامد. گفته شد که کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا و آلبرایت وزیر خارجه آن کشور برای نمایش حسن نیت، برنامه‌های خود را تغییر دادند تا به طریقی شونده سخنان خاتمی باشند و بتوانند با تأیید حرکت سر و کف‌زدن، چراغ سبزی را برای ایجاد روابط رسمی دو کشور در سطوح بالا به او نشان دهند. مقامات سازمان ملل و سران تعدادی از کشورهای عربی و البته تعداد زیادی از خبرنگاران نیز از خاتمی و سخنان وی تجلیل کردند.

قاعدتاً با گرفتن روحیه از موفقیت نسبی خاتمی در نیویورک بود که گروهی از جوانان هوادار وی که در گروه‌هایی چون شاخه جوانان

جبهه مشارکت، دفتر تحکیم وحدت، شاخه جوانان حزب کسارگزاران سازندگی، شاخه جوانان مجمع نیروهای خط امام، شاخه جوان حزب اسلامی کار و واحد کودک و نوجوان مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها بفرمانده استقبال از خاتمی در فرودگاه مهرآباد با ۲۰۰۱ شاخه گل سفید را سازماندهی کردند تا شاید بدینوسیله به پس‌روی‌های گام به گام جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی نقطه پایانی گذاشته شود و مقدمه‌های پسر پیش‌روی‌های آتسی باشد. «استقبالی» که با استقبال مردم روپرو نشد و به گزارش خبرگزاری‌ها تا حد اکثر ۵۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند و در آن نیز شعارهایی مطرح شد که خاتمی را خوش نیامد و اعتراض او را برانگیخت.

پس از ایستادن واقعه، تدارک‌کنندگان استقبال و شخص خاتمی سعی نمودند مسئله را توجیه کنند. خاتمی عدم استقبال را به «آفتاب داغ تابستان» نسبت داد و برگزارکنندگان مسدودی خودجوشی و داوطلبانه بودن حرکت شدند. اقتدارگرایان نیز حسب انتظار موقعیت پدیدآمده را مغتنم

شمردند و به اصلاح‌طلبان حکومتی تازیدند. اما این رویداد در واقعیت هشدار می‌دهد که محبوبیت خاتمی در این سال‌ها کاهش نیافته است. طرفداران خاتمی می‌توانند دل خوش کنند که در واقع نیز چنین است، اما تجربه نشان می‌دهد جدا از «نظرسنجی‌ها»، تبلیغاتی و سیاسی، حتی به نظرسنجی‌هایی که با روش‌های علمی صورت می‌گیرد نیز هنوز در کشور ما نمی‌توان اطمینان داشت. مردمی که در بخش اعظم تاریخشان در معرض فشار و سرکوب بوده‌اند نظری را ابراز و عمل دیگری را انجام می‌دهند و از این رو در مجال‌هایی چون انتخابات شگفتی می‌آفرینند.

آنچه که مردم کشور به طور عاجل از خاتمی، دولت او و مجلس هوادار او می‌خواهند پاسخگویی به مجموعه مشکلات تلنبار شده‌شان است. خاتمی در مصاحبه مطبوعاتی خود در نیویورک اظهار داشت که نباید مطالبات سیاسی و اقتصادی را بیش از امکانات بالا برد تا عدم پاسخگویی به آن نوعی «پاس» در جامعه پدید نیآورد. این سخن

می‌تواند فی‌نفسه درست باشد اما اشکال در آن است که او تصور می‌کند که وی و جناح وی هستند که طرح چنین مطالباتی هستند و می‌توانند با خویشتنداری مانع افزایش چنین مطالباتی شود. در حالیکه خاتمی خود نیز محصول این مطالبات است و دامنه چنین مطالباتی خواه ناخواه رو به گسترش است و کسانی که بخواهند از چنین روندی جلوگیری کنند، با طرد مردم مواجه خواهند شد.

تا دور هشتم انتخابات ریاست جمهوری ۸ ماهی مانده است. قرائن عدیده نشان می‌دهد که این دوران بسیار پرتلاطم خواهد بود. اصلاح‌طلبان حکومتی برای آنکه با احتمال شگفتی «استقبال» نامنتظرهای از خاتمی در صندوق‌های رأی در بهار ۸۰ مواجه نشوند و از موفقیتی با «تضمین» نسبی برخوردار باشند، باید در ماه‌های آتسی تغییرات چشمگیری در راه‌کارهای خود برای ارتباط گیری با مردم و مواجهه با اقتدارگرایان ایجاد کنند. در غیر این صورت احتمال بروز یک شگفتی دیگر در انتخابات پیش‌رو کم نیست. □

اخبار کوتاه

انتقاد از استراتژی «آرامش فعال»

استراتژی «آرامش فعال» مدتهاست که از جانب دانشجویان و برخی تشکل‌های دانشجویان مورد نقد قرار می‌گیرد. اخیراً اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مراکز عالی با انتشار بیانیه‌ای ضمن نقد استراتژی «آرامش فعال»، خواستار اتخاذ مشی «مبارزه فعال» شده‌اند.

در این بیانیه آمده است: «در فضای سیاسی کنونی کشورمان جناح‌های حاکم دو استراتژی را سرلوحه برنامه خود قرار دادند. جناحی که در عرصه انتخابات مجلس ششم متحمل شکست سنگین شده است، مشی «ارباب و خشونت» را به عنوان تنها مفر در دستور کار خود قرار داده است، و اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت که با پی‌دست گرفتن زمام قدرت در قوای تقنینی و اجرایی اکنون بیش از آن که در پی مطالبات مردمی برآیند، نیاز و مصالح حزبی خود جهت تثبیت مواضع اکتسابی را پی می‌جویند.»

این تشکل آرامش فعال را «سکوت رو به گسترش» خوانده است و آن را نیاز و مصالح یکی از جناح‌ها دانسته و از عمل‌کرد نمایندگان مجلس در مسئله قانون مطبوعات انتقاد کرده است.

در این بیانیه گفته شده است: «چری شدن خشونت‌گرایان و آغاز دور جدید خشونت‌آفرینی که آخرین آن واقعه خرم‌آباد بود، حاکی از آن است که سیاست انفعالی و متناقض آرامش فعال، چیزی جز تقویت سکوت قبرستانی و فراهم کردن بستر مناسب برای یک‌تازی خشونت‌گرایان در عرصه سیاسی نخواهد بود.»

بر میزان بسیج ۱/۵ میلیون افزوده می‌شود

سرتیپ پاسدار، محمد حجازی، رئیس فرمانده نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعلام کرد: یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر در سال جاری به عضویت نیروی مقاومت بسیج درمی‌آیند. به گفته وی هم‌اکنون پنج میلیون و ۸۵۰ هزار نفر در بسیج عضویت دارند که با عضویت افراد یاد شده، مجموع نیروهای بسیجی در سراسر کشور به ۷ میلیون و ۳۵۰ هزار نفر خواهد رسید. حجازی افزود در سه سال آینده، مجموع نیروهای بسیجی به حدود ۱۰ میلیون نفر افزایش می‌یابد و در یک برنامه ۱۰ ساله دیگر، مجموع نیروهای بسیجی کشور به ۲۰ میلیون نفر افزایش خواهد یافت.

سینمای آفریقای اهواز به آتش کشیده شد

هم‌زمان با جشن‌های صدسالگی سینمای ایران، سینمای آفریقای اهواز به آتش کشیده شد. در این سینما فیلم «عروس آتش» نمایش داده می‌شد. گفته می‌شود به آتش کشیده شدن این سینما در اعتراض به اکران این فیلم صورت گرفته است. هیچ گروهی مسئولیت آتش‌زدن سینما را به عهده نگرفته است.

سینمای آفریقا در ساعت ۲ بامداد به آتش کشیده شد و کسی در داخل سینما حضور نداشت.

احمد توکلی:

برآیند سیاست خاتمی باعث شد

سکولارها وارد صحنه شوند

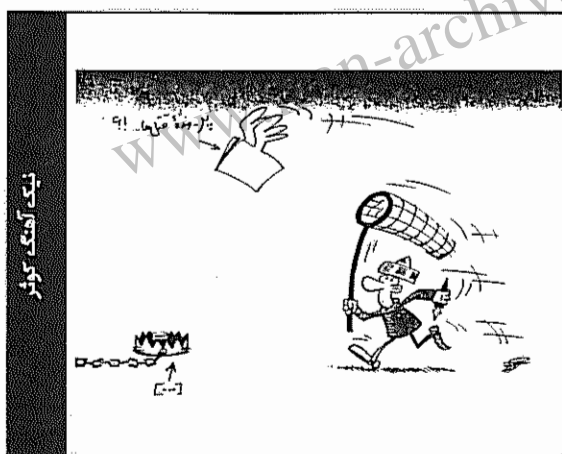
احمد توکلی، مدیر مسئول روزنامه خرداد در همایش دوسالانه کاتون اسلامی فارغ‌التحصیلان شبه قاره هند گفت: «من به آقای خاتمی گفتم که برآیند سیاست باعث شد سکولارها وارد صحنه شوند و نتیجه این شد که در بین مردم حتی اگر سکولاریزم پسندیده نباشد، حکومت دینی زیر سؤال است.»

وی اضافه نمود: رای ۴ میلیونی من در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۷۲ اعتراض به سیاست‌های هاشمی بود، ولی زنگ خطر آن شنیده نشد. و در سال ۷۶ هم مردم از پنجره دیگری به حاکمیت رای دادند. دوم خرداد هم یک فرصت برای انقلاب بود، ولی به دلیل سیاست اشتباه دولت در مسائل سیاسی و طیف حمایت‌کننده وی، رابطه حاکمیت و مردم دچار خطری تازه شده است و آن یاس‌هایی است که بعد از دوم خرداد به دلیل عدم تحقق وعده‌ها روی داده است. این یاس موجب بریدن از رقیب قبلی نمی‌شود، بلکه واگرایی را تشدید می‌کند.»

زندان توحید تعطیل شد!

علی‌اکبر موسوی خوینتی‌ها مسئول پیگیری بازدید نمایندگان از زندان‌های کشور اعلام کرد، به دستور وزیر اطلاعات، زندان توحید تعطیل شد. وی در گفتگو با رسانه‌های گروهی گفت: هنگام بازدید از زندان توحید، هیچ فرد زندانی در این بازداشتگاه نبود و به دستور یونسف در آینده نیز هیچ‌کس در آن زندانی نخواهد شد. وی افزود: پیشنهاد ما این است که در یک اقدام تحسین‌برانگیز و نمادین زندان توحید به یک دستگاه فرهنگی واگذار شود.

موسوی اظهار داشت: هیئت قصد دارد ضمن اتمام بازدید نیمه‌تمام خود از اوین، از بازداشتگاه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای نیز دیدن کند.



به نتیجه محاکمه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای امید نیست

ادامه از صفحه اول

اکنون همان قوه قضائیه‌ای که به نوک پیکان حمله به اصلاحات تبدیل شده است، مسئولیت محاکمه متهمان قتل‌ها را بر عهده دارد. به احتمال قریب به یقین، برخی عوامل درجه دو و سه وزارت اطلاعات را محکوم خواهند کرد و معلوم نخواهد شد این عوامل، از چه کسانی دستور می‌گرفته‌اند و به غیر از جنایات پانیز ۷۷، وزارت اطلاعات چه

قتلهای دیگری را در داخل و خارج از ایران سازماندهی کرده است. الگوی محاکمه ضاربان حجازیان، به احتمال قوی در مورد این محاکمه نیز به کار بسته خواهد شد. علاوه بر این، به علت درگیر بودن وزارت اطلاعات، بهانه کافی برای غیرعلنی کردن دادگاه نیز وجود دارد. حتی ممکن است محاکمه مزبور را به وسیله‌ای برای تسویه حساب در داخل دستگاه امنیتی یا زیر آب‌کردن سراسر حاملان برخی

اطلاعات حساس تبدیل کنند. از آنجا که به این محاکمه امید نیست، مسئولیت مجلس در قبال این پرونده زیاد است. افکارسارعمومی از مجلس می‌خواهد مستقلاً به تحقیق در مورد این پرونده بپردازد. کمیته حقیقت‌یاب باید تشکیل شود و کوشش خود را وقف روشن کردن زوایای تاریک قتل‌های زنجیره‌ای و سایر جنایات دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی از بدو تأسیس آن تاکنون کند. □

هیئت منصفه مطبوعات مدیر مسئول

هفته‌نامه گوناگون را مجرم شناخت

هیئت منصفه خانم فرهمندپور، مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون را در ارتباط با شکایت نماینده مدعی‌العموم در خصوص چاپ و انتشار مقاله محمد قوچانی، به عنوان تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، و در ارتباط با چاپ مطلب ابراهیم نبوی در شماره ۵ دور جدید، به عنوان نشر اکاذیب، مجرم تشخیص داد. و در ارتباط با چاپ مقالات مسعود بهنود به عنوان تبلیغ علیه نظام اسلامی مجرم شناخت.

هیئت منصفه با توجه به سوابق مطبوعاتی مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون، وی را به اتفاق آرا مستحق تخفیف دانست.

توضیح

در بیانیه «در باره فرایند اصلاحات پس از انتخابات مجلس»، مندرج در صفحه ۳ کار شماره ۲۴۰، متأسفانه چند اشتباه تایپی راه یافته است که به این وسیله تصحیح می‌شوند:

- پاراگراف اول، سطر آخر، کلمه «است» اضافی است.
- پاراگراف دوم، سطر نهم، به جای «او»، «دو» درست است.
- ستون آخر، پاراگراف چهارم، به جای «افشا می‌کنیم»، «توضیح می‌دهیم» درست است.
- امضای بیانیه، شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» است که متأسفانه از قلم افتاده است.

نشریه کار را از هر طریق ممکن به دست دوستداران آن

در داخل کشور برآیند!

«گفتمان ملی» و لوازم آن

طرح گفتگوی تمدن‌ها در سطح بین‌المللی از سوی رئیس‌جمهوری ایران، تاکنون با تلاش‌های پراکنده‌ای برای ادامه آن در درون کشور نیز همراه بوده است. پس از اجلاس هزاره سران، این موضوع که چرا دامنه «گفتگو» نباید به داخل ایران کشیده شود، مورد توجه بیشتری قرار گرفته و به ویژه اصلاح‌طلبان در صدد برآمده‌اند «مسئولیت‌های جهانی» رئیس‌جمهور در طرح «سیاست گفتگو» را به داخل مرزهای ایران نیز تسری بدهند. از همین رو در روزهای گذشته در باب ضرورت گفتگو سخنان بسیاری گسسته شد و مقالات و یادداشت‌های زیادی در روزنامه‌های اصلاح‌طلب به چاپ رسید که همگی بر برتری‌های بی‌تردید «گفتمان» در حل مسائل مورد اختلاف به جای استفاده از شیوه‌های خشونت‌آمیز تأکید داشتند که به جای خود صحیح است. اما با دقت در سخنان گفته شده و تفاسیر نوشته شده حقیقت دیگری هم آشکار می‌شود و آن

حقیقت این است که گویندگان و نویسندگان اصلاح‌طلب، از سیاست گفتگو نیز اساساً گفتگو بین «نیروها و گروه‌های داخل نظام» را در نظر دارند با یک شرط همیشگی که در «چارچوب قانون اساسی» باشد! (به عنوان نمونه می‌توان به مقاله آقای میثم سعیدی در روزنامه حیات نو روز سه‌شنبه مراجعه کرد.)

برخلاف همه نسبت‌های ناروایی که به «مخالفان» داده می‌شود، دست‌کم بخش بزرگی از آن‌ها هیچ مخالفتی با برقراری گفتگو بین گروه‌های مختلف حکومت ندارند و ترجیح می‌دهند مبنای این سناسبات نه زور، نه تهدیدات گاه و بیگاه فرماندهان نظامی و نه «قدرت‌نمایی» شهر به شهر گروه‌های فشار، بلکه گفتگو و تعهد و پای‌بندی به لوازم و نتایج این گفتگو، که داوری جز رای و نظر مردم ندارد باشد.

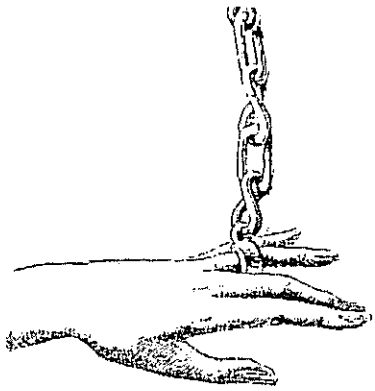
اما جامعه ایران به دو گروه موافق و مخالف این و یا آن جناح حکومت تقسیم نمی‌شود، در ایران «دیگران»، «غیره» و مخالفینی هم وجود دارند که در

روزنامه اینترنتی اخبار روز

برخی موانع ساختاری در راه مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان

نوشته احمدی خراسانی

برگرفته از نشریه جامعه سالم شماره ۲۳



سلطه مرد خانواده محدود نمی‌شود - تا صد ها پیوند عاطفی، او را از این مبارزه منصرف کند - بلکه عصبانی علیه نابرابری‌های اجتماعی به شمار می‌آید.

اما در این سوی جهان، در کشورهای پیرامونی همچون ایران چه می‌گذشت؟ روشن است که تحولات صنعتی به سبب بسیاری پارامترها از جمله وضعیت تاریخی، اجتماعی، جغرافیایی، ساختار فرهنگی و... در اروپا (به ویژه در انگلستان) پیش از سایر مناطق دنیا اتفاق افتاد. سرمایه‌داری صنعتی بالنده، در جستجوی بازارهای جدید، در هر کشوری که امکان می‌یافت نفوذ می‌کرد. ایران نیز به سبب تاخیر و تازهای داخلی و یورش اقوام مهاجر و سپس تسلط مناسبات سلطه‌گر استعماری (در آمیزش با ساختار نظام استبدادی)، رفته رفته به لحاظ بنیه اقتصادی از ریشه فرسوده و ناتوان شد و پیامد آن، تقویت و رشد قارچ‌گونه موانع فرهنگی باز هم بیشتری در راه توسعه صنعتی جامعه بود.

جامعه صنعتی وارد اجتماع و بازار کار شده بودند، زنان ایران بر اثر وجود شرایطی برخیزند که آمیزه‌ای از سنت و وابستگی بود، عرصه فعالیت اجتماعی نیافتند و از این قافله عقب ماندند. از جمله تحول دیگری که با آغاز دوران انقلاب صنعتی در اروپا رخ داد و آزادی عمل وسیع‌تر زنان را به دنبال آورد، تغییر ساختار خانواده از شکل گسترده (پدر بزرگ‌ها، مادر بزرگ‌ها، برادران و خواهران، پدر و مادر و فرزندان)، به شکل هسته‌ای (پدر و مادر و فرزندان) بود. این تحول که پی‌ایند مناسبات و فرهنگ صنعتی و بر مبنای ضرورت‌های گریزناپذیر شهرنشینی شکل گرفت، به تدریج سبب شد که زن در خانواده از قدرت افزون‌تری نسبت به موقعیتش در خانواده گسترده، برخوردار شود. زیرا مردان خانواده به یک مرد (شوهر) محدود می‌شد در صورتی که در خانواده سنتی و گسترده، زنان زیر نفوذ چندین و چند مرکز تصمیم‌گیرنده یعنی تمام مردان خانواده (پدر شوهر، شوهر، برادر و پدر) قرار داشتند و بالطبع در تصمیم‌گیری‌ها نقش چندانی بر عهده‌شان قرار نمی‌گرفت ولی با این تحول، زنان توانستند در تصمیم‌گیری‌ها - در محدوده خانواده نیز - نقش افزون‌تری ایفا کنند. اما در ایران به دلیل فقدان ضرورت‌های پیش گفته، از جمله نبود اشتغال (عدم استقلال اقتصادی زن) و ضعف نظام صنعتی، روابط شهرنشینی نتوانست شکل گسترده خانواده را از ریشه متحول سازد. گرچه اکنون این روابط در میان برخی لایه‌های اجتماعی - عمدتاً در بین طبقه متوسط جدید - تغییر یافته اما در بین بسیاری از خانواده‌ها اساس آن همچنان حفظ شده است. از این رو مغزقوت نخواهد بود اگر اذعان شود که با دولتی شدن مناسبات سوداگری و غلبه آن بر ساختارهای اقتصادی اجتماعی جامعه ایران، ضداثراتش برای مردمحوری به عنوان مهم‌ترین مانع فرهنگی در راه استقلال زنان ایران، تقویت و بازآفرینی شده است.

روند سلطه این مناسبات که پیش از انقلاب به شکل سرمایه‌داری وابسته مطرح بود پس از انقلاب در شکل مناسبات سرمایه‌داری تجاری و تقویت دوباره مردسالاری را سنتی، تفوق و تقویت دوباره مردسالاری را

دست‌مزد جای می‌دهد اما در عین حال سبب می‌شود که زمینه فعالیت اجتماعی در عرصه رقابت با مردان در فعالیت‌های اقتصادی پراشان فراهم آید و در نتیجه وابستگی اقتصادیشان به مرد، به تدریج رنگ باززد. در واقع تا پیش از انقلاب صنعتی به دلیل این که سیستم کار هنوز جمعی و اجتماعی نشده و عرصه فعالیت‌های تولیدی، فردی و محدود به چارچوب سنتی ساختار خانواده بود، اعتراضات اجتماعی برای کسب حقوق نیز نمی‌توانست شکل بسج‌کننده و سازمان‌یافته به خود گیرد. از سویی نگرش نوین سرمایه‌داری که در رویارویی با مناسبات و فرهنگ بازدارنده فئودالی با شعار احترام به آزادی‌های فردی و حقوق مساوی برای همه افراد جامعه به میدان آمده بود، باعث ارتقاء خواست افراد جامعه برای کسب حقوق و آزادی‌های بیشتر می‌گردید ولی از آن جا که مناسبات سرمایه‌داری در ماهیت و کارکرد اقتصادی خود، نمی‌توانست پاسخگوی این نیازها باشد ناگزیر تنش و تناقض‌هایی را سبب می‌شد که در رابطه با حقوق زنان، شکل‌های تدریجی می‌یافت و در نتیجه زنان را به مبارزه اجتماعی فرامی‌خواند. بدین ترتیب با وجود همه این ناملازمات، رشد سرمایه‌داری، بستر مناسب‌تری برای مبارزات حق‌طلبانه آنان فراهم کرد.

پس از تثبیت و گسترش انقلاب صنعتی همراه با تحولات عمیق فرهنگی و ایجاد تغییر در ساختار خانواده در کنار گسترش شهرنشینی، به تدریج نیاز به قوانین حقوقی عادلانه و انسانی‌تر، ضرورت خود را در پهنه جامعه نشان می‌داد. گسترش شهرنشینی و شکل هسته‌ای خانواده می‌توانست نیاز روابط و مناسبات اقتصادی نوین را پاسخ گوید. در این ایام (دوره گذار به نظام صنعتی) پیش‌تأمین‌خواه مردسالارانه، حتی با ورود گسترده زنان به بازار کار نیز تداوم یافته و در مقابل فرهنگ عصر جدید همچنان مقاومت می‌کرد. بدیهی است در این دوره با ست شدن تدریجی وابستگی اقتصادی زن به مرد، زنان به عنوان نیروهای تولیدی در جامعه مطرح شدند و از این رو نابرابری، ظلم و تعدیل‌ها را نپذیرفته و قوانین ناعادلانه کار و حقوق صنفی و حتی سلطه نظام مردسالارانه را نیز به مبارزه طلبیدند.

بدین‌سان مقاومت و اعتراض زن علیه انواع ستم اجتماعی و جنسی، نه فقط در شکل مبارزات فردی زمینه ظهور می‌یابد بلکه در عرصه‌های گوناگون، شکل و محتوای اجتماعی و جمعی به خود می‌گیرد. مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، آرام آرام سبب می‌شود که زن به اعتراض خود به شکلی اجتماعی بنگرد و از منافع خویش به عنوان «یک گروه اجتماعی» که مورد ظلم واقع می‌شود، دفاع کند. از این دوره به بعد اعتراض زن علیه نابرابری و تحقیر، صرفاً به مقاومت در مقابل خشونت

پویایی فرهنگی و تحولات دینی در پیوند با انقلاب صنعتی و مبارزات میلیون‌ها مردم آزادی‌خواه در کشورهای پیشرفته صنعتی، زمینه مناسبی برای ورود زنان به بازار کار و اجتماع را ایجاد کرد اما در کشورهای جنوب نظیر ایران، به دلیل عدم رشد صنایع جدید و شیوه تولید سرمایه‌داری در کنار سلطه دیرینه سال فرهنگ و سنن بازدارنده، این روند موفق به بسط تحولی اساسی در بینش حاکم بر جامعه نگردید و لذا از ایجاد زمینه لازم ورود گسترده زنان به بازار کار، ناتوان ماند. از میان عوامل مهمی که سبب عدم رشد زنان ایران گردید می‌توان به سه فاکتور مشخص و اساسی تاکید داشت. این سه عامل عمدتاً اقتصادی که در جایگاه خود به تقویت و تثبیت نظام مردمحوری یقاری فراوان رساندند بدین قرارند: الف - غلبه فرهنگ بازدارنده دنیاگریزی و آخرت‌طلبی (خوار شردن دنیا)؛ ب - حاکمیت فراگیر مناسبات بازار سنتی و سرمایه‌داری وابسته؛ ج - دست‌رسی به درآمدهای نفت و استفاده نابخردانه از آن. سه مؤلفه فوق - که مقاله حاضر سعی در توضیح آنها دارد - به تنهایی نمی‌تواند ساخت اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای که در ایران نظام مردمحوری را باز تولید می‌کند تشریح نماید. زیرا تبیین پیشینه فرهنگی و نگرش تاریخی ایرانیان (پیش از پس از اسلام) در باره حرمت زن، جایگاه وی در خانواده و تولید، حقوق اجتماعی، پوشش و حجاب، حق کار در خارج از خانه، مدیریت سیاسی، حق قضاوت، حضانت فرزندان و نظایر آن، و در این رابطه، بررسی تلاش مصلحان و نواندیشان دینی و غیردینی در سده اخیر و تدقیق دست‌آورد این کوشش‌ها در کنار همه بلاتلغاط نظام کهنسال استبداد شرقی، چلنگی می‌تواند یک ارزیابی دقیق‌تر از سیر تحول وضعیت زن ایرانی رایبه دست دهد.

ورود گسترده زنان به عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای اروپایی عمدتاً با انقلاب صنعتی و ایجاد صنایع و برپایی کارخانه‌ها امکان‌پذیر شد. تبدیل کارگاه‌های کوچک به کارخانه‌های عظیم و ظهور تولید انبوه صنعتی (که فرهنگ عصر جدید زمینه گسترش سریع آن را مهیا می‌کرد)، نیروی کار فراوانی را می‌طلبید. در این میان لازم بود با تغییر ساختار خانواده و مهاجرت خیل عظیم روستاییان به شهرها، نیروی کار مورد نیاز کارخانه‌ها فراهم آید. از این رو استفاده از هر نیروی انسانی که از توانایی کارکردن برخوردار بود، (به ویژه نیروی کار ارزان زنان) ضروری می‌نمود. در این راستا، زنان که تا آن زمان از فعالیت و کار اجتماعی - کار بیرون از چارچوب خانواده - دور بودند و برای زنده‌ماندن در خفا و در محیط خانه به تولیدات خانگی (عمدتاً بدون مزد) می‌پرداختند اینک خود مستقیماً وارد بازار کار می‌شدند. در این دوره با دگرگونی تدریجی شکل سنتی خانواده و استقلال کارکردهای اقتصادی آن به پهنه جامعه، تحول عمیقی در زندگی و نگرش زنان شکل می‌گیرد. در چنین دورانی گرچه شرایط کار در بیرون از خانواده برای زنان بسیار طاقت‌فرسا است و سیستم تقسیم کار، زنان را در مشاغل با حداقل

باعث گردید و لذا زمینه مادی حرکت زنان را با موانع فرهنگی بیشتری روبرو کرد تا آن جا که حضور بی‌رمتق آنها در جامعه را نیز کم‌رنگ ساخت و از این رهگذر، بخش وسیعی از جمعیت ۲۷ میلیونی زنان جامعه را در مردابی از گرفتاری‌های غیرضروری، مستغرق کرد.

عامل مهم دیگری که از جمله عوامل تعیین‌کننده در از میان رفتن زمینه مادی حرکت بالنده زن ایرانی به شمار می‌آید وجود نفت و درآمدهای نفتی است.

در ایران، کشف نفت و درآمدهای نفتی در فقدان صنعت و نبود فرهنگ تولیدی از بین رفتن زمینه‌های تولیدی را باعث گردید. این فاجعه که با استقرار مناسبات سرمایه‌داری دلال وابسته همراه و همزمان شد طی یک پروسه طولانی به یکی از عوامل مهم توسعه‌نیافتگی ایران زمین و تداوم فرهنگ حکومت‌سالاری و مردمحوری تبدیل گردید.

وجود درآمدهای نفتی از سویی سبب شد که به دلیل افزایش ثروت و توزیع هر چند ناعادلانه آن در میان اقشار و لایه‌های اجتماعی، جامعه ایران بدون هیچ تلاش جدی در جهت تولید، از امکانات قابل ملاحظه‌ای برخوردار شود. این امر در تشدید روحیه آماده خواهی و ایجاد زمینه برای استقرار فرهنگ مصرفی، کمک بسیار کرد. روشن است که وقتی تولید گسترده صنعتی وجود نداشته باشد مجال فرصت‌های شغلی نیز چندان وجود نخواهد داشت که بتواند زنان را نیز به دلیل کمبود نیروی انسانی مردان، به بازار کار جذب کند.

در حالی که در سرمایه‌داری‌های پیشرفته، چرخه رشد شتابان اقتصادی، هیچ نیروی بالقوه‌ای را کنار نگذاشته و از نیروی کار ارزان زنان برای کسب سود هر چه بیشتر و جذب آنها به بازار کار و تولید مغفلت نکرده است. در کشور ما، نه تنها در میان طبقه فرادست جامعه بلکه در میان طبقه متوسط - که بسیار گسترده و پر شمار نیز هست - مردان به سبب وجود درآمد نفت، این شکل قدرت را به لحاظ اقتصادی یافته‌اند که از اشتغال زنان جلوگیری کرده و آنان را در خانه نگه دارند.

یکی از بی‌شمار تبعات زیانبار این خانه‌نشینی اجباری (عدم انکا دولت به نیروی انسانی)، بی‌توجهی و عدم حساسیت نسبت به میزان توانایی و سطح سواد زنان کشور است. طبق داده‌های مرکز آمار ایران در سال ۱۳۷۲، از ۵۶ میلیون نفر جمعیت کل کشور، ۲۷ میلیون نفر زن هستند که از این تعداد ۱۷ میلیون نفر بی‌سوادند. قابل توجه که ۶۲۸ هزار خانواده تحت سرپرستی زن روستایی قرار دارند که ۵۰ درصد نسل آینده کشور را این زنان که ۸۰ درصدشان بی‌سوادند تربیت خواهند کرد. این امر تکان‌دهنده و تداوم چنین روندی حاکی از برخورد غیرمعمول و بی‌نیازی نظام اقتصادی کشور به نیروی انسانی و به ویژه زنان ایران - که هم‌اکنون در چنین سطحی از سواد قرار گرفته‌اند - می‌باشد. اقتصادی که بر پاشنه فروش نفت خام می‌چرخد! بدین‌سان این ثروت طبیعی و نحوه نادرست استفاده از آن، به نظام مردسالاری حاکم بر جامعه چنان قدرتی بخشیده که زنان را هر چه بیشتر در محدودیت، انزوا و محرومیت از استقلال اقتصادی (پیش‌نیاز ادامه در صفحه ۱۱

در واقع با سلطه مناسبات و فرهنگ سوداگری نه تنها «ارزش»‌های ناعادلانه مردسالارانه در جهت کسب حقوق عادلانه زنان عقب‌نشینی نکرد بلکه تشدید تهاجم این ضداثراتش را و جلوگیری بیشتر از ورود زنان به بازار کار را باعث گردید، زیرا در فقدان تولید و فرهنگ صنعتی، رقابت در مناسبات خشونت‌بار دلالی و بازارگرایی، احتیاج به تخصص، آفرینش و یا حتی نیروی برتر جسمانی ندارد بلکه رقابت در این عرصه نیازمند خشونت و سلطه‌گری خاصی است. از این رو با توجه به سابقه تاریخی حضور فعال مردان در جامعه - و خاصه در این مناسبات - و کسب پیچیدگی‌ها و شناخت و اشراف بر محیط، در مقابل جدایی تاریخی زنان از جامعه (به سبب خلعت زاینده‌گی و عهدداری تربیت کودک)، در این عرصه (دلالی) زنان نمی‌توانند با مردان به رقابت بپردازند. زنان به روشنی ثابت کرده‌اند که در پیچیده‌ترین کارهای فنی و حتی سخت‌ترین کارهای کشاورزی قادرند همپای مردان کار کنند اما در عرصه روابط دلالی به دلیل ماهیت و نحوه کار توأم با خشونت، قادر به همگامی با آن قشر از مردان نیستند (اگرچه استثنا وجود دارد). از این رو در حالی که زنان در اروپا تحت شرایط سخت و طاقت‌فرسای

صد دفتر فردسال در ملاء عام فته شدند

جدول قطع بخشی از دستگاه

تناسلی زنان در قاره آفریقا

جیبوتی	۹۸٪
سومالی	۹۸٪
مصر	۹۷٪
مالی	۹۵٪
اریتره	۹۰٪
سیرالئون	۹۰٪
سودان	۸۵٪
اتیوپی	۸۰٪
گامبیا	۷۵٪
بورکینافاسو	۷۰٪

زودتر این قانون بعد از تصویب به اجرای عملی درآید. در هنگام تصویب این قانون، نصف مجلس توسط مردم عادی پر شده بود. خوشبختانه قانون پیش‌گفته به اتفاق آرا به تصویب می‌رسد، فقط دو نفر از نمایندگان هستند که بر این باورند که قانون منع قطع بخشی از دستگاه تناسلی زنان، ارزشی است که از کشورهای غربی وارد کشور شده است. همه ۱۴۰ نماینده‌ای که به این قانون رای

چه لذتی را احساس می‌کنند، من هرگز نتوانستم مسائلی را که دوستان زن برام تعریف می‌کنند احساس و یا حتی تجسم کنم! اگر من در هر دو بار زندگی مشترک ناموفق شدم، تنها دلیلش این بود که مرا خسته کرده بودند». در اینجا فاطمه با تأثر خاطرات دردناک خود را پنهان می‌کند. هر چند که او به دیده احترام به قانون ممنوعیت ختنه کردن زنان نگاه می‌کند، ولی بر این باور نیست که با این قانون، تغییرات اساسی ایجاد خواهد شد. فاطمه می‌گوید: «حاضر شرط ببندم که ما هیچوقت زنی را به خاطر ختنه کردن دختر خردسالش به زندان نفرستیم».

در کشور سنگال در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۹۹ قانونی با مضمون زیر به تصویب رسید: «چنانچه کسی به دستگاه تناسلی زنان آسیب برساند، به مجازاتی بین ۵ تا ۶ سال زندان محکوم خواهد شد». طبق قانون فوق، در کشور سنگال افرادی که دختران را ختنه می‌کنند باید ریسک به زندان رفتن را نیز به‌جان بخرند. در روز رای‌گیری، هنگامی که قانون بریدن بخشی از دستگاه تناسلی زنان و دیگر خشونت‌های انجام‌شده بر آنان را داشتند، به تصویب می‌رساندند، اغلب نمایندگان سازمان‌های مدافع حقوق زنان امیدوار شدند که هرچه

در ۱۳ سالگی، «نانا» تصمیم جدی می‌گیرد که خود را ختنه کند. ما او را در ۱۵۵ کیلومتری شهر داکار ملاقات کردیم. خوشبختانه نانا اعلام می‌کند که از ختنه کردن خود صرف‌نظر کرده است. زیرا که عمو او مدتی قبل نانا را نزد یک قابله برده تا بلکه با او صحبت کند. در این ملاقات نانا به زن قابله می‌گوید: «همه دخترهای قابله ختنه شدند و آنها مرا مدام مسخره می‌کنند. در واقع قصد من از ختنه شدن این است که مثل دیگر دخترهای قابله شوم». زن قابله خطاب به نانا گفت: «گفتی که همه دختران قابله تو ختنه شده‌اند، پس در واقع آنها چیزی کم دارند، نه تو!».

برای منصرف کردن نانا از ختنه شدن، انرژی و وقت زیادی صرف شده است. دختر جوان این شانس را یافت که با یک سازمان غیردولتی که در عرصه بهداشت فعالیت می‌کرد، در ارتباط قرار گیرد. این سازمان به نانا فیلمی از زندگی مبارزه‌ی یک مادر برای بر امان‌نگاه داشتن دخترش از ختنه شدن نشان می‌دهد و دختر جوان شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

خوشبختانه نانا ختنه نشد و امروز با خوشحالی به زندگی آینده‌اش فکر می‌کند. اما فاطمه از چنین شانس برخوردار نشد. او ۳۶ ساله و مادر یک دختر می‌باشد. فاطمه تاکنون دو بار در ازدواجش ناموفق بود است. او تصمیم گرفته دیگر هرگز ازدواج نکند. فاطمه می‌گوید: «من نمی‌فهمم زنان در انجام وظایف زناشویی

را برای تصویب به مجلس آورده است. این نماینده مجلس تاکید دارد که در واقع این نمایندگان مجلس هستند که چنین مراسم‌هایی (ختنه‌سوران و...) را در دهات به لحاظ مالی تأمین می‌کنند.

اسلام در تمام این موارد چه می‌گوید؟ یکی از مدرسین قرآن بر این نظر است: «ختنه کردن یک دستور قرآنی نیست، بلکه یک عمل اسلامی است. پس با این حساب، یک موضوع فرهنگی که در واقع بستگی به انتخاب فردی دارد. اما شخصاً مخالف ختنه کردن زنان هستم و هرگز این عمل را در مورد دخترانم انجام نخواهم داد زیرا که خواهران من در این مورد خیلی رنج و عذاب کشیدند».

قانون فوق هنوز در روستاها نتوانسته به امری عادی تبدیل شود. در اواخر ماه ژانویه ۱۹۹۹، مطبوعات سنگال اعلام کردند که صد دختر بچه در ملاء عام در ناحیه شرق سنگال ختنه شدند. در شهر کلا (۶۷۰ کیلومتری جنوب داکار) کسانی که عمل ختنه کردن زنان را انجام می‌دهند، می‌گویند: حاضر هستند به زندان بروند ولی به هیچ وجهی عمل ختنه کردن را رد نخواهند کرد. زیرا که آنها عمل ختنه کردن را جزئی از سنت و باورهای عمومی می‌دانند و بر این اعتقادند که نباید آنها را تغییر داد.

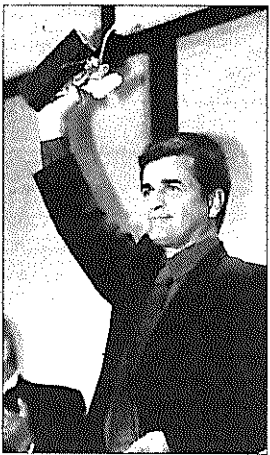
این اعتقاد که نباید آنها را تغییر داد. Courrier International، مجله ماهانه چاپ فرانسه شماره ۴۳۵، مارس ۱۹۹۹، برگردان: علی‌صمد

۱۳۷۹ - ۱۲۷۹ صد سالگی سینمای ایران مبارک باد

شیر طلائی ونیز برای «دایره» ساخته جسورانه جعفر پناهی

هادحمیدیان

کودکان خارج شدند و به مسائل اجتماعی بزرگسالان پرداختند که نمونه‌های آن را در سه فیلم آخرین کیارستمی و «دایره» پناهی شاهدیم. پناهی خود در این مورد گفته بود: «حس می‌کردم باید تغییر و تحول و شکلی دیگر از نوع سینمایی که ما کار می‌کنیم به وجود آید. باید با تماشاگر و روایت‌های ما، با او داشته باشیم و نگاه انسانی داشته باشیم و در عین حال یک تغییر و دگرگونی اساسی صورت بدهیم تا از تکرار این نوع سینما یا فراتر بگذاریم.» (مباحثه شماره ۲۴۸ بهمن ۱۳۷۸)



جعفر پناهی از معدود سینماگران کشورمان است که در زمینه کار هنری خود مواضع رادیکالی در برابر نهادهای دولتی از جمله وزارت ارشاد دارد و به همین دلیل بارها مورد جشوارده بین‌المللی فیلم ونیز را که یکی از معتبرترین جشنواره‌های سینمایی جهان است، نصیب خود کرد.

«دایره» آخرین ساخته پر سر و صدای جعفر پناهی فیلمساز مطرح کشورمان، جایزه اصلی، شیر طلائی پنجاه و هفتمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم ونیز را که یکی از معتبرترین جشنواره‌های سینمایی جهان است، نصیب خود کرد.

«دایره» به شکلی جسورانه به موقعیت زنان می‌پردازد. سه زن بزه‌کار از زندان آزاد می‌شوند اما خود را در زندان بزرگتری از نام جاساعه می‌یابند. این سه‌گانه حساس باب طبع مسئولین نبود و به هر طریقی در ساخته شدن این فیلم موانعی ایجاد کردند.

در زمستان ۱۳۷۷ که فیلمنامه «دایره» پایان یافت اداره نظارت و ارزشیابی به فیلمنامه درجه «ج» داد. این درجه‌بندی که همچنان در سینمای ایران متداول است اولین مانع در برابر «دایره» ادامه در صفحه ۱۱

سخت دیگر فیلمسازی چون پرویز کیماوی، بهرام بیضانی و در اواخر دهه پنجاه پدیده منحصر بفرد سهراب شهید ثالث که سینمایی کاملاً متفاوت و هنری را با آمیزه‌های اجتماعی نمایندگی می‌کردند. بخشی از گروه آخر با فعالیت‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان همراهی کردند و فیلم‌هایی برای این کانون ساختند که می‌توان در این میان از عباس کیارستمی نام برد که پیش از انقلاب هنوز چندان مطرح نشده بود.

با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بار دیگر سینمای ایران به لاک سکوت فرو رفت. این سکوت ناخواسته بیش از هر چیز ناشی از تحمیلات شدیداً متحجرانه نیروهای تازه به قدرت رسیده بود که تا چند سال پس از انقلاب سینما را پدیده‌ای ضد اعتقادات اسلامی خود می‌دیدند. کسانی به مسئولیت امور سینمایی گمارده شدند که هیچ از سینما نمی‌دانستند. پس از چند سال وقته با تصویب ضوابط به شدت تنگ و بسته، سینمای ایران دوباره آغاز به فعالیت کرد.

مسئولین امور به قدرت جذب مردم توسط سینما پی برده بودند و از این طریق می‌خواستند ایدئولوژی خود را تبلیغ کرده و «سینمای اسلامی» را بنیان نهند. ورود فیلم‌های خارجی ممنوع شد تا آنها آسوده خاطر به فیلم‌های ایرانی را که دیگر همه شبیه به «علی بی‌غم» گنج قارون شده بودند دگرگون کرد. قهرمانی که در برابر ظالم‌ها خود راساً وارد عمل شده، قانون را به هیچ گرفته و انتقام می‌گیرد. با ظهور «قیصر» فیلم‌های فارسی‌ساز چهره عوض می‌کنند و یکسره پسر می‌شوند از کلاه مخملی‌ها و لاسپن‌هایی که مدام در حال چاقوگوشی و انتقام‌جویی‌اند. تجاری‌سازان که توفیق «قیصر» را در ظاهر آن دیده بودند و نه ساخت و تحول‌آش در نگارش سینمایی، به کلیشه‌برداری‌های سطحی از آن پرداختند و نوعی فرهنگ بسی مسئولیتی و لابی‌گرایی برای و لاسپنسم را به شکلی عمیق به جامعه ایران سرایت دادند.

در کنار «قیصر»، سینمای روشنفکری تری که نیم‌نگاهی هم به ادبیات داشت شکل گرفت که مهم‌ترین آن همان «گاو» بود که بر اساس قصه‌ای از غلامحسین ساعدی ساخته شد و در آن هنرمندان شیر تئاتر عزت‌الله انتظامی، علی نصریان، پرویز فنی‌زاده، جعفر والی و حتی محمود دولت‌آبادی نویسنده ایفای نقش کردند.

بدین ترتیب از دهه پنجاه به بعد دو نوع سینما در ایران راه خود را از هم جدا کردند. سینمایی که به موج نو معروف شد که در آن نگرش‌های سینمایی متفاوتی حضور داشتند و سینمایی که تجاری بود یعنی «فیلمفارسی» متداول.

در سینمای نوین ایران که با تحولات اجتماعی و گسترش نظام سرمایه‌داری، زندگی شهری، دگرگونی‌های سیاسی ایران و حضور جنبش چریکی همراه بود ما با چند گرایش متفاوت مواجهیم. از سویی کسانی چون مسعود کیمیایی، ناصر تقوایی و امیر نادری قرار داشتند که گوشه چشمی هم به تاریخ سینمای ایران، تاریخ تلاش‌های دلسوختگان آن، تاریخ رنج سینماگر ایرانی است.

بخشند. اوج این سینما «گنج قارون» (۱۳۴۳) است. با «گنج قارون» نوعی سینما به تثبیت اجتماعی رسید که تا چند سال یک‌تاز میدان بود. اما این فیلم تقویت کرد.

در پس سینمای متداول همین سال‌ها گرایشی در سینمای ایران نطفه می‌بندد. گروهی از روشنفکران سینماگر ایرانی که عمدتاً تحصیلات خود را در خارج و به‌ویژه در فرانسه کرده بودند به ایران باز می‌گردند و بنیان سینمای نوینی را پی‌می‌ریزند. فرخ غفاری، فریدون رهنما از آن جمله‌اند. در کنار «گنج قارون»، «شب قوزی» فرخ غفاری ساخته می‌شود که آغاز سینمای نوین ایران محسوب می‌شود. «خشت و آینه» ساخته ابراهیم گلستان ادامه همین راه بود که در آن به درمساندگی آدم‌های بی‌پناه می‌پردازد و تاثیر ویژه‌ای بر فیلمسازان واقع‌گرای ایران می‌گذارد.

اما نقطه اوج دگرگونی سینمای ایران به سال ۱۳۴۸، سال ساخت «گاو» داریوش مهرجویی و «قیصر» مسعود کیمیایی باز می‌گردد. «قیصر» که با خود، بهروز وثوقی ستاره جدیدی را به میدان آورد علیرغم «حفظ جنبه‌های تجاری، سهرمان فیلم‌های ایرانی را که دیگر همه شبیه به «علی بی‌غم» گنج قارون شده بودند دگرگون کرد. قهرمانی که در برابر ظالم‌ها خود راساً وارد عمل شده، قانون را به هیچ گرفته و انتقام می‌گیرد. با ظهور «قیصر» فیلم‌های فارسی‌ساز چهره عوض می‌کنند و یکسره پسر می‌شوند از کلاه مخملی‌ها و لاسپن‌هایی که مدام در حال چاقوگوشی و انتقام‌جویی‌اند. تجاری‌سازان که توفیق «قیصر» را در ظاهر آن دیده بودند و نه ساخت و تحول‌آش در نگارش سینمایی، به کلیشه‌برداری‌های سطحی از آن پرداختند و نوعی فرهنگ بسی مسئولیتی و لابی‌گرایی برای و لاسپنسم را به شکلی عمیق به جامعه ایران سرایت دادند.

در کنار «قیصر»، سینمای روشنفکری تری که نیم‌نگاهی هم به ادبیات داشت شکل گرفت که مهم‌ترین آن همان «گاو» بود که بر اساس قصه‌ای از غلامحسین ساعدی ساخته شد و در آن هنرمندان شیر تئاتر عزت‌الله انتظامی، علی نصریان، پرویز فنی‌زاده، جعفر والی و حتی محمود دولت‌آبادی نویسنده ایفای نقش کردند.

بدین ترتیب از دهه پنجاه به بعد دو نوع سینما در ایران راه خود را از هم جدا کردند. سینمایی که به موج نو معروف شد که در آن نگرش‌های سینمایی متفاوتی حضور داشتند و سینمایی که تجاری بود یعنی «فیلمفارسی» متداول.

در سینمای نوین ایران که با تحولات اجتماعی و گسترش نظام سرمایه‌داری، زندگی شهری، دگرگونی‌های سیاسی ایران و حضور جنبش چریکی همراه بود ما با چند گرایش متفاوت مواجهیم. از سویی کسانی چون مسعود کیمیایی، ناصر تقوایی و امیر نادری قرار داشتند که گوشه چشمی هم به تاریخ سینمای ایران، تاریخ تلاش‌های دلسوختگان آن، تاریخ رنج سینماگر ایرانی است.



میرزا ابراهیم خان عکاس باشی



میرزا ابراهیم خان صحاف باشی



عبدالحسین سینا



آوانس اوکانیانس

حضور مظفردالدین‌شاه قلیمرداری می‌شود. سینما از همان ابتدای ورود خود به ایران وسیله‌ای برای تفریح دربار محسوب می‌شود و راه به جامعه نداشت. به مرور بزرگان و اشراف دیگر هم به هنگام میهمانی‌های عروسی و خسته‌سوران به تماشای فیلم می‌نشستند. میرزا ابراهیم خان صحاف باشی نخستین کسی بود که پس از بازگشت خود از اروپا و آمریکای شمالی به ایران در نوامبر ۱۹۰۴ اولین سالن عمومی نمایش فیلم در ایران باز کرد. عمر این سینما تنها یک ماه رمضان بود و در آن فیلم‌های کوتاه صامت پخش می‌شد. به روایتی میرزا ابراهیم خان صحاف باشی از مبارزان مشروطه خواه بود و درگیری‌های نیز با دربار و حتی شیخ فضل‌الله نوری داشت. شیخ فضل‌الله تالیس سالن سینما را بی‌دینی می‌دانست و به تکثیر آن پرداخت و دربار به همین بهانه سینمای صحاف‌باشی را تعطیل کرد و او وسائل خود را به آرتائس پاتماگریان که در بین مردم به اردشیرخان شهرت داشت واگذار کرد.

اردشیرخان و کسانی چون خان‌بابا معتمدی و علی وکیلی در گسترش سالن‌های سینما در ایران نقش اساسی داشتند. اوانس اوکانیانس، مهاجر ارمنی روس، نخستین مدرسه آرتیستی سینما را دایر کرد و پس از آن با فارغ‌التحصیلان اولین دوره این مدرسه نخستین فیلم سامت ایرانی «حاجی آقا آکتور سینما»، که درباره تقابل سنت‌های کهنه و هنر سینما بود، را کارگردانی کرد.

عبدالحسین سینا نیز در همان سال (۱۳۱۲) اولین فیلم ناطق ایرانی، «دختر لر» را در هند ساخت که تحول بزرگی را در سینمای ایران موجب شد. هر دو این بنیان‌ها به دلیل همراه نشدن دستگاه دولتی در گسترش صنعت سینما به مرور از عرصه سینمایی کنار کشیدند. سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۷ دوران فترت سینمای ایران محسوب می‌شود. کمپانی‌های خارجی در این سال‌ها نفوذ خود را در ایران گسترش دادند. در این دوران، تولید فیلم در ایران کار دشواری بود. با این همه در اواخر سال‌های رکود اسمعیل کوشان و چند تن دیگر استودیوی دوبلاژ را به راه انداختند. تماشگران با استقبال خود نشان دادند که تا چه حد طالب فیلم‌های به زبان فارسی هستند. کوشان در سال ۱۳۲۶ پس از سال‌ها بار دیگر فیلم ناطق ایرانی «توفان زندگی» را با کارگردانی «علی دریابیکی» تهیه کرد و سینمای ایران جان تازه‌ای گرفت. وی با ساختن فیلم «زندانی امیر» در سال ۱۳۲۷ ساختن فیلم فارسی را دوباره باب کرد. توان و تجربه سینمای ایران این اجازه را نمی‌داد تا خود را با اوضاع پرتب و تاب ملی شدن صنعت نفت تطابق دهد. بعدها ابراهیم مرادی با فیلم «کشمشکن» و ایجاد استودیوی سینمایی به سال ۱۳۳۰ فیلمسازی را گسترش بیشتری بخشید. در دهه سی فعالیت‌های سینمایی بیشتر شد و از سال ۱۳۳۲ پس از کودتای ۲۸ مرداد، سینمای رقص و آواز و مضامین کاملاً متفاوت بر سینمای ایران غالب شد که بیشتر

سینما در ایران صد ساله شد، هفتاد گذشته (۲۷ - ۲۱) شهریورماه) در هر گوشه و کناری صحبت از سینما بود و برنامه‌های مختلفی بدین مناسبت تدارک دیده شده بود. از نمایشگاه عکس، جایزه، کتاب و فیلم گرفته تا انتشار تمبرهای یادبود و کارت‌پستال‌های سینمایی. سینماگران ایرانی خسته از رنج‌های تاریخی خود در حالی صدسالگی سینما را جشن گرفتند که با سال‌های سال تلاش و کوشش بی‌وقفه خود اکنون توانسته‌اند سینمای ایران را به جایگاه والایی در سطح جهان ارتقا دهند. این جایگاه اکنون بی‌هیچ اغراقی نشانه هویت فرهنگی ما در نزد جهانیان است.

سینما به عنوان پدیده نوظهور قرن بیستم چنان تاثیر و تحولات عظیمی را با خود به جامعه ایران آورد که هیچ هنری نتوانسته است جایگزین آن شود. سینما در کشور ما در تمام طول عمر خود سمبل مدرنیته بوده است. از اندیشه‌های متحجر گرفته تا حکومت‌های گوناگون نتوانسته‌اند در برابر سیر گسترش آن در جامعه سد ایجاد کنند. هر اندیشه با هر معیار کهنه‌ای که با آن کلنجار رفت، مشغله فکری‌اش شده و به آن پرداخته نتوانسته است پساایدان بماند و خشک‌اندیشی‌های خود را بالاخره در مقابل آن وانهاده است.

چنین پدیده‌ای وقتی پا به جامعه سنتی ایران گذاشت از همه سو برای خود مخالف برانگیخت. فرهنگ جامعه برخوردار دوگانه به آن داشت. از سویی رویاپردازی‌های تصویری آن همه را شیفته خود میکرد و از سویی دیگر باروهای کهنه خشک را از خود منتفر. اما سینما بدلیل نزدیکی عمیق خود با سرشت انسانی، این باورها را با تمام مشقت‌ها و پیش‌روی و پس‌روی‌ها کنار زد و به اوج آمد، طوری که حتی حکومت اسلامی را که در ابتدا مخالف سرسخت آن بود مجبور به عقب‌نشینی کرد. این تاثیر ویژه، حکومتگران ایرانی در هر دوره‌ای را بر آن واداشته که هیچ‌گاه دست از کنترل سینما برندارند و همیشه با سانسور و قوانین دست‌وپاگیر مختلف مانع از نزدیکی بیشتر مردم، این زمین و بستر اصلی، همیشگی برپاماندن سینما، شوند. اما سینما باز هم به گسترش و نفوذ خود ادامه داده است و حتی علی‌رغم سخت‌ترین و توان‌فرس‌ترین دوره‌های خود در حکومت اسلامی به هست سینماگران خود سرفراز برج‌جا مانده است.

سینما را مظفردالدین شاه قاجار پس از سفر خود به تاریخ ۱۲۷۹ به اروپا، به ایران آورد. او به همراه میرزا ابراهیم خان عکاسباشی - عکاس دربار ناصرالدین شاه و نخستین فیلمبردار ایرانی - اولین بار در پاریس به تماشای دستگاه سینموتوگراف رفت و همان‌جا از تماشای آن به شگفت آمد. مظفردالدین‌شاه، میرزا ابراهیم خان را موظف می‌کند تا دستگاه سینموتوگرافی را با تمام وسایل آن خریده و با خود به تهران آورد. یک‌ماه بعد نخستین فیلم ایرانی توسط میرزا ابراهیم خان عکاس باشی در شهر «اوستاند» در ساحل دریا در بلژیک با

سخنی با رئیس جمهور و دیگر اصلاح طلبان حاکم

مجید عبدالرحیم پور

قسمت اول

۱- آزادی یعنی آزادی مخالفین

آقای محمد خاتمی، بارها و به درستی تاکید کرده‌اند که «آزادی یعنی آزادی مخالفین». اعلام چنین نظری، از طرف ایشان در مقام رئیس جمهور کشور، و تکرار آن در شرایطی که طرفداران پروپاقرص ولایت فقیه، روزنامه‌ها و مجلات را قلمی توقیف و آزادیخواهان را روانه زندانها می‌کنند و ولی فقیه راساً فرمان جلوگیری از آزادی مطبوعات را صادر می‌کند، یک اقدام تحسین‌برانگیز است. جدا از اینکه آقای خاتمی، آزادی مخالفین را به چه ضوابطی منوط و محدود کند، اعلام «آزادی یعنی آزادی مخالفین» از طرف او در مقام رئیس جمهور، در شرایط کنونی جامعه ما، بی‌فایده و در جهت آزادی است.

واقعیت این است که، کج‌فهمی و درک و تفسیر یک سوره و خود غرضانه از واژه و مفهوم آزادی از جانب نیروهای سیاسی آزادیخواه کشور ما در ازای نزدیک به یک قرن - از انقلاب مشروطیت - تاکنون یکی از بزرگترین عوامل توسعه‌نیافتگی سیاسی و فرهنگی جامعه بوده است. آرزو می‌کنم، رئیس جمهور و دیگر اصلاح طلبان حاکم بر نهادهای مجلس و ریاست جمهوری با درسی‌گیری از تجارب ملی و با استفاده از تجارب دیگر ملل، از یکجانبه‌نگری‌ها و کج‌فهمی‌های گذشته بدور باشند و بتوانند «آزادی یعنی آزادی مخالفین» را با همه ژرفا و گستردگی‌اش دریابند و به اجرا درآورند. «آزادی یعنی آزادی مخالفین» برای جامعه ما و در شرایط کنونی جامعه ما، اندیشه‌ای است آزادی‌بخش که جنبه راهبردی و سیاسی و اجتماعی و پویای آن در ده سال اخیر پیدا کرده‌اند، جامعه ایران می‌تواند گام بلندی به سوی اصلاحات و توسعه سیاسی بردارد. به خاطر همین، جفا دارد آقای رئیس جمهور و دیگر اصلاح طلبان هم فکر و هم رای ایشان، پاسخ دهند که آیا از نظر آنها «آزادی یعنی آزادی مخالفین» شامل بخش عظیمی از شهروندان و احاد ملت - که مخالف ولایت فقیه، خواهان استقلال دین و دولت، خواهان آزادی، دموکراسی، حاکمیت مردم و دولت مردم‌سالار، مدافع قانونیت، استقلال، تسامت ارضی و منافع ملی هستند - می‌باشد یا نه؟ من آرزو می‌کنم چنین باشد تا زمینه برای تفاهم و همبستگی ملی در جهت توسعه همگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و فرهنگی جامعه و شکوفایی ملی ایران فراهم شود. ولی جدا از آرزوی من، به نظر می‌رسد ذهن و زبان و سیاست آقای خاتمی در زمینه آزادی مخالفین هنوز دارای ابهامات فراوانی است.

۲- تناقضات فکری - سیاسی آقای خاتمی در زمینه آزادی مخالفین

آقای خاتمی در گفتار خود، از جمله در مصاحبه اخیر، مکرراً و به درستی تاکید کردند که: «جمهوریت یعنی حاکمیت مردم... ما اگر می‌گوئیم توسعه سیاسی، یعنی حقوق اساسی مردم را ادا کنیم. حق روی کار آوردن حکومت، حق نظارت بر حکومت، حق بازخواست از حکومت، ... همه اینها را انجام دهیم. توسعه سیاسی یعنی پایدار کردن حاکمیت و مشارکت مردم... مگر می‌شود در دنیای امروز ما جامعه‌ای داشته باشیم که ملت و مردمش حتی نداشته باشند و حق یعنی حق حاکمیت، یعنی رای آنها تعیین کننده است و حاکمیت برآمده از مردم و تحت نظارت مردم است. این ارزشی است که در قانون اساسی ما آمده است و مورد قبول است». اما آقای خاتمی علیرغم این همه تاکید بر حق مردم، در همان مصاحبه می‌گویند: «ما وفاق ملی می‌خواهیم، محور وفاق ملی ما قانون اساسی است و البته برنامه هم باید عرضه شود و مورد نقد قرار گیرد» یا می‌گویند «... هر گونه حرکت و هر گونه اصلاح و هر گونه جریانی باید در چارچوب قانون اساسی باشد. ما نمی‌توانیم اصلاح را جوری تعریف کنیم که معنایش براندازی باشد، این که اصلاح نیست. یک قانون اساسی داریم که با رای مردم آمده و مبنای نظم مردم است، مشروعیت دارد، قانونیت دارد، حالا منهای جنبه شرعی آن که بالاخره با تنفیذ امام، از نظر شرعی هم برای متشرعان بعنوان مبنای کار است که اکثریت مردم هم متشرعی هستند. بنابراین هر گونه حرکتی یک جنبه سیاسی دارد و آن این است که این حرکت نمی‌تواند براندازنده باشد اما اصلاح‌گرایانه، طبعاً در این چارچوب در جهت اهدافی که جامعه ما دارد، همه اجزا را می‌گیرد یعنی هم عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی، اصلاح می‌تواند باشد».

به این ترتیب به زعم آقای خاتمی، هر گونه اصلاح و هر گونه حرکت و هر گونه جریانی باید در چارچوب قانون اساسی باشد و هر گونه اصلاح نیست، و اصلاح‌گرایانه نیست. نگاهی نقادانه به این گفتار و دیگر سخنان ایشان، نشان می‌دهد که اندیشه آقای خاتمی در زمینه آزادی مخالفین و حق

حاکمیت مردم دارای ابهامات فراوان و جدی است. از نظر نگارنده یکی از دلایل اصلی‌ای که آقای خاتمی در عرض سه سال ریاست خود با وجود دریائی از حمایت مادی و معنوی مردم ایران و حمایت افکار عمومی جهانی، نتوانسته است برنامه‌های اعلام شده خود در زمینه‌های قانونیت و توسعه سیاسی و جامعه مدنی را جامه عمل بپوشاند، وجود همین تناقضات و ابهامات در اندیشه سیاسی ایشان است. ایشان کوشش می‌کنند هم ولایت فقیه را داشته باشند و هم ولایت مردم را. این تناقض نیروهای اصلاح طلب حاکم را دچار انفعال شدیدی کرده است.

نظر بر اینکه نهاد و نماد ولایت فقیه، هسته اصلی ساختار سیاسی و قانون اساسی است و با توجه به اینکه ولایت فقیه، ولایت مردم نیست، می‌توان از آقای خاتمی پرسید، آیا به زعم ایشان، مخالفت با ولایت فقیه و تلاش برای اصلاح و باز آفرینی قانون اساسی، براساس حق حاکمیت مردم و استقلال دین و دولت، حق مردم ایران است یا نه؟ اگر جواب منفی است و مردم حق چنین بازنگری و اصلاح و بازآفرینی ندارند، پس این همه تاکید بر حق نظارت، بازخواست، سرکار آوردن حکومت، حق حاکمیت مردم و گفتن اینکه رای مردم تعیین کننده است، به چه معناست؟ و اگر جواب مثبت است و مردم حق اصلاح و تغییر و بازآفرینی قانون اساسی را دارند، پس گفتن اینکه هر گونه اصلاح و هر گونه حرکتی باید در چارچوب قانون اساسی باشد و هر گونه اصلاح نیست و براندازی است به چه معناست؟ آیا از نظر آقای خاتمی، مردم ایران تا آنجا حق نظارت و بازخواست و اصلاح دارند که دست به ولایت فقیه زنند؟ اگر حق، یعنی حق حاکمیت، و رای مردم تعیین کننده است، به چه دلیلی مردم حق ندارند قانون اساسی را براساس حق حاکمیت خود و استقلال دین و دولت مورد بازنگری و اصلاح و تغییر و بازآفرینی قرار دهند؟

۳- ولایت فقیه محور وفاق ملی نیست

عامل وفاق ملی است

آقای خاتمی می‌گویند: «ما وفاق ملی می‌خواهیم و محور وفاق ملی ما قانون اساسی است... ما یک قانون اساسی داریم که برای مردم آمده و مبنای نظم مردم است، مشروعیت دارد، قانونیت دارد». در پاسخ می‌توان گفت، قانونی که بر محور ولایت فقیه تنظیم شده نمی‌تواند محور وفاق ملی باشد و باید براساس آزادی و حق حاکمیت مردم مورد بازنگری و اصلاح و تغییر و بازآفرینی قرار گیرد. و این هم یک نوع اصلاح است.

اولاً قانون اساسی در شرایط بحران انقلابی تدوین و تصویب شده است. تجربه نشان می‌دهد که در فضای انقلابی، عملکرد و تاثیر مورد احساسات و عواطف آدمی بیشتر و نیرومندتر از خرد است. دوم اینکه قانون اساسی در یک شرایط و توازن قوای معین و با توجه به نقش کارزماتیک آیت‌الله خمینی در انقلاب و جامعه، براساس یک دین و یک مذهب، آنهم فقط یک قرأت ویژه از مذهب شیعه تدوین و تصویب شده است نه براساس حق حاکمیت مردم. به خاطر همین در قانون اساسی و ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، ولایت فقیه اصل است نه جمهوریت. جمهوریت در قانون اساسی و در جمهوری اسلامی واقعاً موجود، تابعی از ولایت فقیه است. سوم اینکه مجموعه شرایطی که مردم ایران تحت آن شرایط به قانون اساسی رای داده بودند، تغییر یافته است. نه شرایط جامعه ایران همان شرایط است و نه مردم ایران همان مردم قبل از انقلاب، در ذهن مردم، روحانیت دیگر همان روحانیت نیست. مردمی که به قانون اساسی رای داده بودند شناختی از ولایت فقیه و ادغام دین و دولت و روحانیت نداشتند ولی امروز بعد از طی دو دهه، آنها را تجربه کرده، شناخت جدیدی از آنها پیدا کرده‌اند و نظر منفی نسبت به ولایت فقیه و چهره‌های برجسته آن دارند. خمینی تکرار شدنی نیست او با درگذشت خود، نقش بی‌بدیل خود را با خود برده است. البته اگر زنده نیز بود، دیگر نمی‌توانست همان نقش را ایفا کند که کرد. رفسنجانی حتی به مجلس نیز نتوانست راد یابد. جدا از اینها، بخش عظیمی از شهروندان صاحب رای، یا هنگام تصویب قانون اساسی به دنیا نیامده بودند و یا به خاطر صغر سن حق رای نداشتند و نقشی در تصویب قانون اساسی نداشتند. نه تنها اکثر مردم نسبت به ولایت فقیه نظر منفی دارند، بلکه بخش مهمی از مدافعان ولایت فقیه نیز، آنرا قبول ندارند. پنجم اینکه ولایت فقیه، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ تجربی عامل وفاق ملی نیست، بلکه عامل

وفاق ملی است. نظر بر اینکه ولایت فقیه (دولت فقیه)، مبتنی بر حق حاکمیت مردم نیست بلکه، مبتنی بر یک دین و مذهب، آنهم بر یک قرانت خاصی از آن است، در کشوری نظیر ایران با اقشار و طبقات مدرن، کشوری که به قول ظریفی جهانی است در یک مرز با ادیان و مذاهب و فرهنگ و زبانها و اندیشه‌ها و منافع گوناگون، نمی‌تواند عامل وفاق ملی باشد. مردم به تجربه دریافته‌اند که ولایت فقیه، نه محور وفاق ملی که به عامل وفاق ملی و جنگ خانگی است. بجز نت می‌توان گفت که کمتر خانواده ایرانی یافت می‌شود که تحت حکومت ولایت فقیه، بی‌نصیب از نفاق و جنگ خانگی مانده باشد. مگر هم اکنون مدافعان اصلاح طلب ولایت فقیه در زندان مدافعان دُوب در ولایت فقیه نیستند. آیا می‌شود طرفدار جامعه مدنی و توسعه سیاسی و مدافع وفاق و همبستگی ملی و حاکمیت مردم سالار بود و از ولایت فقیه تصویر عامل وفاق ملی ارائه داد؟

ششم و مهمتر از همه، مردم حق دارند قانون اساسی را که مربوط به زندگی و سرنوشت‌اشان است، براساس دریافت و تجارب جدیدشان و براساس حق حاکمیت خود اصلاح و بازآفرینی کنند. از نظر من، مخالفت با ولایت فقیه و ادغام نهاد دین و دولت، تلاش برای تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، استقلال دین و دولت و حاکمیت مردم، هم حق مردم است و هم اصلاح‌گرایانه است و هیچ مقام و نهاد و قانونی حق ندارد، این حق را، تحت عنوان اینکه در چارچوب قانون اساسی نیست و براندازنده است، از مردم سلب کند. اگر استقلال دین و دولت اصلاح نیست و اگر تلاش برای تحقق آن، اصلاح‌گرایانه نیست پس چیست؟ به چه دلیلی مردم حق ندارند قانونی را که مربوط به زندگی و سرنوشت‌اشان است، براساس حق حاکمیت خود، مورد بازنگری و اصلاح و تغییر و بازآفرینی قرار دهند؟

شهروندان و نیروهای سیاسی کشور به چه دلیل اخلاقی و حقوقی و سیاسی، برای برخوردار شدن از آزادیهای سیاسی و اجتماعی، باید دست از مخالفت با ولایت فقیه بردارند؟ آیا با گذشتن چنین قید و بندهای عقیدتی و سیاسی در برابر بخش بزرگ ملت ایران، حتی ضایع نشده و نمی‌شود؟ آیا این به معنای نابرابری حقوقی نیست؟ آیا این قید و بندها، مغایر با نفس جامعه مدنی و توسعه سیاسی و ضرورت توسعه سیاسی برای جامعه ما نیست؟ آیا نقض حقوق شهروندان و احاد مختلف ملت ایران به خاطر مخالفت با ولایت فقیه، مغایر حق مردم و اصل «آزادی یعنی آزادی مخالفین» نیست و آیا این نقض غرض نیست؟ از نظر من، سیاست مبتنی بر اندیشه «گفتگوی تسامدنا» و «آزادی یعنی آزادی مخالفین» و سیاست مشروط کردن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی شهروندان و احزاب سیاسی به عدم مخالفت آنان با ولایت فقیه، هیچ سختی ماهوی و مضمونی با یکدیگر ندارند.

اعلام «آزادی یعنی آزادی مخالفین» از یکسو و منوط کردن آزادی مخالفین، به عدم مخالفت با دولت فقیه و فقهاتی (ولایت فقیه) از سوی دیگر، حاوی تناقض بزرگ است. البته وجود چنین تناقضاتی در اندیشه و سیاستهای بخش همین از اصلاح طلبان حاکم، قابل فهم است. نظر بر این که اینها پروسه گذار از سیستم فکری - سیاسی سنتی به سیستم فکری - سیاسی جدید را طی می‌کنند، دارای چنین تناقضاتی هستند و به خاطر همین پروسه گذار، آنها هنوز تصور و شناخت روشنی از تناقض فکری - سیاسی خود و ابعاد عمل کرد متفاوتی آن در عرصه سیاسی و اجتماعی ندارند. معمولاً کسانی که دچار تناقض فکری هستند، خود نمی‌توانند این تناقضات را دریابند. بخش مهمی از اصلاح طلبان حاکم، صمیمانه بر این باورند که دولت مبتنی بر حق حاکمیت مردم و دولت فقیه و فقهاتی هیچ مغایرتی باهم ندارند و می‌توان در آن واحد هم دولت فقیه و فقهاتی (ولایت فقیه) داشت و هم دولت مردم سالار. غافل از اینکه چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عینی و تجربی، ولایت مردم سالار و ولایت فقیه سالار، دو ولایت ماهیتاً و مضموناً متفاوت و متضادی هستند که در یک قالب نمی‌گنجند. اگر اصلاح طلبان تصور روشنی از تناقضات فکری - سیاسی خود ندارند، اندیشه و ورزان و سیاست‌گذاران لائیک، از جمله سوسیالیستهای کشور ما، تصور روشنی از چنین تناقضاتی دارند. ما بنویسه خود در تناقض مشابهی - اما نه از جنس تناقضی که اصلاح طلبان دینی دچارش هستند - گرفتار بودیم ولی امروز از ورای آن و از منظر دیگری به گذشته خود و دیگر نیروهای سیاسی نگاه می‌کنیم. ما نیروهای طرفدار

سوسیالیسم طی سالهای درازی هم مدافع آزادیهای سیاسی، اجتماعی و تعیین سرنوشت مردم بدست مردم بودیم و هم مدافع دیکتاتوری پرولتاریا. متأسفانه این تناقض بزرگ، طی سالهای طولانی، چنان زخمی ریشه‌دار، چنان پیکره جنیش چپ را از درون خورد و به آن آسیبهای جدی وارد کرد که جنیش چپ، هنوز هم از آن رنج می‌برد. مادر برنامه‌های سیاسی و اجتماعی خود از آزادی بی‌قید و شرط بیان و قلم و احزاب، دفاع می‌کردیم و در مبارزه سیاسی تا پای جان برای آزادی مبارزه می‌کردیم، اما در درون حزب و سازمان خود، اعضای حزب و سازمان (جدا از اینکه این عضو، عضو کمیته مرکزی بود یا عضو حوزه پایه) را از انتشار نظرات شخصی در ارگان مرکزی حزبی و سازمانی و یا دیگر نشریات محروم می‌کردیم. این برخورد متناقض، یک اشتباه صرفاً سیاسی نبود و به خاطر جنگ قدرت نیز نبود، بلکه تجلی تناقض در اندیشه سیاسی ما بود. در اغلب کشورهایی که صاحبان این تناقضات به قدرت رسیدند، آزادی‌های فکری - سیاسی را بسود دیکتاتوری پرولتاریا و بنام عدالت و پرولتاریا تعطیل کردند. این تناقض به بهای بسیار سنگینی برای نیروهای سوسیالیست، از صافی تجربه و زمان گذشت و در سمت زرفش آزادی و دموکراسی و نفی دیکتاتوری به تحلیل رفت. ما بعد از سالهای دراز و با گذر از رنجهای فراوان دریافته‌ام که نمی‌توان و نباید گفت که ما مدافع آزادی‌های سیاسی و اجتماعی شهروندان و مردم هستیم، ولی آزادی شهروندان و مردم منوط به عدم مخالفت آنان با برنامه و سیستم و قدرت سیاسی مورد نظر ما است. هیچ قانون اساسی و هیچ سیستم سیاسی، حق ندارد خود را، غیر قابل مخالفت و غیر قابل اصلاح و غیر قابل تغییر اعلام کند. قانون برای زندگی و در خدمت زندگی مردم است، نه زندگی و مردم برای قانون. زندگی، سرنوشت، پویا و مدام در حال تغییر و دگرگونی است، مدام قانون می‌آفریند و قانون ساخته را همراه حرکت و تغییر خود، اصلاح و تغییر می‌دهد. به این سبب است که هیچ قانون تغییر ناپذیری وجود ندارد، حتی اگر این قانون قانون اساسی باشد. قانون اساسی و سیستمهای سیاسی، امری آن جهانی، آسمانی، مقدس، تعبدی، آرمانی، غایتمند، غیر قابل انتقاد، غیر قابل بازنگری و اصلاح و تغییر و غیر قابل ایصال نیستند بلکه امری مربوط به زندگی انسان جهانی بشر، زمینی، بشری، اندیشیدنی، تدوین شدنی، تشکیل شدنی، اصلاح شدنی، تغییر دانی و تعویض شدنی هستند. قانون اساسی و سیستمهای سیاسی، با تغییر شرایط زندگی شهروندان و نسله‌ها و جوامع بشری، اصلاح و تغییر و باز آفرینی می‌شوند. اما قانون اساسی کشور ما را گویا برای مردگان نوشته‌اند. مروری به قانون اساسی در این زمینه آموزنده است. در فصل چهاردهم، اصل یکصد و هفتاد و هفتم، تحت عنوان «بازنگری در قانون اساسی» آمده است: «... محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و اسلامی و پایه‌های ایسانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرا عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است». ولی آیا به راستی محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و موازین اسلامی و موازین نظام و موازین اسلامی و... تغییر ناپذیر است؟ در پاسخ به آن لازم نیست از موضع طرفداران اندیشه سکولار و سوسیالیستی به مسأله نگاه کنیم، بلکه می‌توان به قرانتها و تفاسیر گوناگون مدافعان اسلام، از اسلام و موازین آن، مراجعه کرد. مگر قرانت‌های آقایان سروس و شستر و اشکوری و کدیور و نوری و... از اسلام و موازین آن، با قرانتهای آقایان خامنه‌ای و یزدی و خزعلی و مشکینی متفاوت و گاه متضاد نیستند؟ اگر این واقعیت دارد که قرانت‌های مختلفی از اسلام و موازین اسلامی وجود دارد و اگر قرانت‌های مختلف تغییر پذیرند، پس محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام، اولی درجه قرانت پذیر و تغییر پذیر است. آیا همه مسلمانان حق دارند که اسلام و موازین اسلام و اهداف جمهوری اسلامی و ولایت امر و امامت را آنگونه که می‌فهمند، قرانت کنند و بکار بگیرند یا این حق فقط در انحصار عدده خاصی است؟ اگر فهم و قرانت موازین اسلامی در انحصار عدده خاصی نیست و همه مسلمین بطور برابر حقوق، حق دارند، موازین اسلامی را به شیوه خود بفهمند و قرانت کنند و بکار بگیرند، پس تغییر ناپذیر بودن محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام به چه معناست؟ و تکیه فهم و قرانت از موازین اسلام در جریان

زندگی تغییر و دگرگونی می‌شوند، طبیعتاً محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام نیز تغییر و دگرگونی می‌شود. پس اگر محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام، در واقعیت زندگی تغییر پذیر است، قانون اساسی چرا آنرا تغییر ناپذیر اعلام کرده و حق بازنگری و اصلاح و تغییر باز آفرینی خود را از شهروندان سلب کرده است؟ مگر قانون اساسی مربوط به زندگی و سرنوشت شهروندان و مردم نیست؟ مگر مردم حق ندارند سرنوشت خود را خود تعیین کنند؟ مگر رای مردم تعیین کننده نیست؟ به چه دلیل عقلانی و تجربی و براساس کدام برداشت از حق شهروندی و حق حاکمیت مردم، هر گونه تغییر و حرکت باید در چارچوب قانون اساسی باشد؟ آیا قانونی که خود را تغییر ناپذیر اعلام کرده و بازنگری در خود را فقط در چارچوب تغییر ناپذیر خود می‌پذیرد، چوبهایش ایراد اساسی ندارد؟ قانونی که محتوی خود را غیر قابل تغییر اعلام کرده است، آیا در برابر حرکت بالنده جامعه در حال گذار، جوان، پرجوش و خروش و مدام تغییر یابنده ما، در برابر خواستهای مسترقی، عدالت‌جویانه و آزادیخواهانه و دموکراتیک روشنفکران، اندیشمندان، جوانان، زنان، کارگران و کارمندان و دیگر شهروندان و اقتدار مدرن جامعه، و در برابر جهان معاصر و دنیای اطلاعات و اینترنت، تاب مقاومت دارد؟ روشن است که جواب منفی است. اما اگر درک و پذیرش این موضوع برای آقای خاتمی و بخشی از اصلاح طلبان حاکم و غیر حاکم کشور ما، هنوز دشوار است، می‌تواند به تجارب خود مراجعه کند. کارگران و کارمندان و سیستم ولایت فقیه را فرستگان و ملانکی نظیر جریئل ساخته و پرداخته و در ایران نصب کرده‌اند؟ مگر قانون اساسی و ولایت فقیه را همین روحانیون جایز‌الخطا و همین روشنفکران دینی که افکارشان اصلاح شده و اصلاح طلب شده‌اند، تدوین و تعبیه کرده‌اند؟ کدام یک از آقایان اصلاح طلب دینی اسم از معمم و مکلان، هنگام سرنگونی رژیم شاه و تأسیس جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی، شناخت و درکشان از آزادی و جامعه مدنی و توسعه سیاسی و دموکراسی و... همین بوده که امروز هست؟ آیا علاقه‌اند است که با شناخت و درک جدید از جامعه و جهان معاصر، و با اندیشه امروزی، قانون اساسی و ساختار سیاسی مبتنی بر شناخت و درک و اندیشه دیروز را، غیر قابل تغییر اعلام کرده؟ چگونه می‌شود، تجربه و شناخت و اندیشه سیاسی، اصلاح و بازآفرینی و امروزی شود ولی ساختار سیاسی و قانون مبتنی بر شناخت و اندیشه سیاسی دیروز، دست نخورده باقی بماند؟ آقای خاتمی می‌گوید هر گونه اصلاح و هر گونه حرکت باید در چارچوب قانون اساسی باشد و هر گونه اصلاح نیست و اصلاح‌گرایانه نیست، چرا و به چه دلیلی فعالیت و حرکت علنی، مسالمت‌آمیز و قانونی احزاب و سازمانهای سیاسی در سمت بازنگری و اصلاح و تغییر و بازآفرینی قانون اساسی براساس آزادی، استقلال دین و دولت و حق حاکمیت مردم اصلاح‌گرایانه نیست؟ ایشان چرا چنین حرکتی را عجیب و غریب و پسراندازننده و غیر قانونی جلوه می‌کنند؟ مگر نه این است که آزادی یعنی آزادی مخالفین؟

سیستمهای فکری و سیاسی‌ای که به پیاندا و روشهای مختلف دینی یا ایدئولوژیک یا هر دو، حق مخالفت با ولایت فقیه و حق اصلاح و تغییر و باز آفرینی ساختار سیاسی و قانون اساسی را به رسمیت نمی‌شناسند، سیستمهای بسته‌ای هستند که دیر یا زود به این آن شکل، فرو می‌پاشند. بزرگترین تحول فکری - فرهنگی در میان اصلاح طلبان دینی و بزرگترین خدمت آنها به ملت ایران و ایرانیان در شرایط کنونی جامعه ایران و جهان معاصر، این است که حق فعالیت علنی، مسالمت‌آمیز و قانونی شهروندان و احزاب و سازمانهای سیاسی استقلال دین و دولت، دموکراسی، منافع ملی و حاکمیت مردم و حقوق بشر و استقلال کشور را به رسمیت بشناسند و در جهت تأمین و تضمین عملی آن کوشش کنند. کسانی که حق مردم را نقض و جلوی آزادی شهروندان و ملت را گرفته‌اند، به تدارک طوفان نشسته‌اند. امیدوارم اصلاح طلبان حاکم بر نهاد مجلس و ریاست جمهوری، «آزادی یعنی آزادی مخالفین» را، آنگونه که هست دریابند، قرانت کنند و بکار بگیرند، نه بگونه کج و معج و خودغرضانه‌ای که منجر به محرومیت بخش عظیمی از شهروندان و احاد ملت ایران شود. اصلاح طلبان دینی مستمکز در نهادهای و مقامات ریاست جمهوری و مجلس، از نیروهای سکولار کشور، نباید انتظار داشته باشند که دست از اندیشه‌ها و ارزشها و اهداف سیاسی خود بردارند تا از آزادی سیاسی برخوردار شوند. چنین توقعی از شهروندان و نیروهای سکولار کشور، مغایر با جوهر «آزادی یعنی آزادی مخالفین»، غیر معقول و غیردمکراتیک است.

ادامه دارد

این افسون باید باطل شود!

ف. تابان.

«لازم است در این فضا، جبهه‌ی دوم خرداد، هر چه سریع‌تر اهداف خود را تعریف کند». «در حال حاضر دیگر کفگیر به ته دیگ خورده و جنبش اصلاحی با خلا توریک رویه‌رو شده است و این به عزمی جدی نیازمند است تا طرح‌های جدید به جامعه‌ی آرایه شود». «این مبارزه از مبانی توریک قبل از دوم خرداد تغذیه کرده است و ما در سه سال گذشته چیز جدیدی نداشته‌ایم. بنابراین این جنبش برای پیشبرد خود نیازمند یک پشتوانه‌ی توریک جدید و قوی و وارد کردن یک سری مفاهیم نو به عرصه‌ی جامعه است.»

این‌ها اظهارات گروهی از فعالین اصلاح طلب در ایران است که در همین هفته‌های اخیر صورت گرفته است. این اظهارات واقعیتی را بر ملا می‌سازد که از مدت‌ها پیش از سوی بسیاری از دموکرات‌ها نسبت به آن هشدار داده شده است. آن واقعیت این است که جنبش اصلاحات در ایران هم به لحاظ تئوری‌ها، هم به لحاظ اهداف برنامه‌ای و هم به لحاظ تاکتیک‌های سیاسی در بن‌بست قرار گرفته است و برای خروج از این بن‌بست باید راهی جستجو شود.

جنبش اصلاح‌دینی حرکت خود را بر پایه یک پیش‌فرض اساسی آغاز کرد. این پیش‌فرض که امکان دموکراتیزه کردن جامعه دینی (جامعه‌ای که دین در رأس حکومت است) وجود دارد و ادغام دو نهاد دین و دولت الزاماً به استبداد مذهبی نمی‌انجامد. این نظریه از آن‌جا که هدف خود را جدایی دین از سیاست (و در شرایط فعلی دست‌کم دولت) قرار نداد، در نتیجه کوشید به تئوریزه کردن نقش نهاد ولایت‌فقیه، که تجسم حکومت دینی است، در جامعه دموکراتیک بپردازد و راه‌کارهایی برای دموکراتیک کردن ولایت‌فقیه بیابد و تضاد ولایت با رای مردم را حل کند. این اصلاح طلبی بر همین اساس حرکت خود را در چارچوب «اصلاح» حکومت موجود و متحقق کردن همه «ظرفیت‌های قانون اساسی» قرار داد و کوشید با تقویت نهادهایی که بازتاب‌دهنده خلقت جمهوری نظام جمهوری اسلامی هستند در جهت «مردم‌سالاری دینی» حرکت کند.

مجموعه این فرضیات که سال‌ها پیش از شروع جنبش دوم خرداد در میان روشنفکران دینی مورد بحث‌های گسترده قرار داشت، از دوم خرداد به عرصه آزمایش درآمد و اکنون در چهارمین سال جنبش اصلاح طلبانه، ناکارایی‌های فزاینده خود را آشکار کرده است. این ناکارایی بیش از همه به ناتوانی اصلاح طلبان دینی در یافتن یک سیاست روشن نسبت به نهاد ولایت در حکومت ایران و روش و مناسبات اصلاح طلبان با آن باز می‌گردد. نهاد ولایت به هیچ روی با مردم

اصول قانون اساسی...

ادامه از صفحه ۸

این نسل تصمیم دارد دیوار سیاه بلند عقب‌ماندگی و بی‌اعتمادی و تبحر را برای همیشه از سر راه خود بردارد و آینده‌ی روشن برای خود و کشور ترسیم نمایند. از همین رو جنبش مطالباتی و حقوقی جامعه و نظام اسلامی به‌وجود آمد. از همین رو نظام‌های سیاسی باید مشروعیت خود را از رای عمومی و آزاد مردم کسب کنند و حضور در قدرت را حق دانند و همیشگی خود یا قشر معینی به شمار نیاورند و به گردش دموکراتیک قدرت تن دهند.

این جنبش، مصراحتاً خواستار انطباق قوانین ملی با موازین بین‌المللی است، تا از این فراز امکان بازگشتی افق روشن بر آسمان تیره کشور پدید آید و موقعیت شهروندان ایرانی را به نسبت رساند.

شهروندی که به دنبال ایجاد حاکمیت ملی خویش می‌گردد و حق آزادی اندیشه و بیان را طلب می‌کند و درصدد دست یافتن به حق کار، مسکن، آموزش و بهداشت است. این مطالبات که صرفاً در حوزه حقوق لیبرالی و کادر انسانی حقوق بشر قرار دارد، یکی از بدیهی‌ترین حقوق اولیه‌ی هر شهروند می‌باشد.

نظام سیاسی برآمده از حکومت دینی، تجارب شایان توجهی را به مردم ایران انتقال داده است،

نوع از «مردم‌سالاری دینی»، دین است که «مردم‌سالاری» را مطیع خود می‌سازد. اما این تنها یک سوی قضیه بود.

واقعیت دوم: بعد از انتخابات مجلس، جبهه دوم خرداد با این حقیقت تلخ مواجه شد که انبوه بیشمار نهادها و مقام‌هایی که هنوز در دست محافظه‌کاران باقی مانده است، از دسترس آن‌ها خارج است. هر چند برخی از اصلاح طلبان کوشیدند، خود را با مسایل دیگری مثل جمع‌کردن بیست میلیون رای برای رئیس‌جمهور در انتخابات ریاست جمهوری بعدی سرگرم کنند، اما اصلاح طلبان دوراندیش‌تر در این اندیشه فرو رفتند که راه برای جاری ساختن اراده مردم در آن «دو سوم» نفوذناپذیر قدرت چگونه امکان‌پذیر است؟

وضعیتی که بعد از مجلس ششم حادث شده است برای کسانی که بدون وابستگی به «مصالح نظام» می‌اندیشند، این پرسش اساسی را مطرح ساخته است: آیا ظرفیت‌های رفیع در حکومت اسلامی به انتها نرسیده است؟ آیا آن‌چه در چارچوب موجود به دست آمدنی بود، به دست نیامده است؟ گام بعدی چیست؟ تئوری‌ها و سیاست‌های اصلاح طلبان دینی برای این سوال پاسخی ندارند. آن‌ها اگر بخوانند همچنان در سطح سیاست‌های روزمره حرکت کنند، می‌توانند به اهدافی چون اصلاح در این یا آن قانون، آن‌هم اگر باز با «حکم حکومتی» روبرو نشوند، دلخوش کنند، اما پاسخی برای تغییر در ساختار قدرت به‌منظور دموکراتیزه کردن آن و نزدیک شدن به «مردم‌سالاری» ندارند. در اینجاست که بن‌بست تئوری‌ها و سیاست‌های اصلاح طلبان خود را آشکار می‌کند و آن‌ها چشم‌اندازهای خود را برای ایجاد یک تحول واقعی در چارچوب موجود از دست می‌دهند. به همین دلیل است که پیشروان جنبش اصلاح دینی، هر چند به‌کندی و با تاخیر، اکنون نگاه خود را متوجه دو مانع عمده ادامه این جنبش یعنی ولایت‌فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی کرده‌اند.

هم از درون و هم از بیرون حکومت، جبهه دوم خرداد را به پرهیز از «درگیری زود هنگام» با ولایت فقیه هشدار می‌دهند. اما مساله اصلی زود هنگام بودن چنین درگیری نیست، مساله اصلی آن است که فعالین اصلاح طلب در بن‌بست در اینجاست که برای شکستن آن، به تئوری‌ها و سیاست‌های لازم تجهیز شوند. مساله آن است که سحر و افسون ولایت‌فقیه در میان فعالین هر چه وسیع‌تر از جنبش اصلاحات باطل شود. بدون باطل شدن این افسون، نه در عرصه تئوری، نه در عرصه هدف‌ها و برنامه و نه در عرصه تاکتیک‌های سیاسی، جنبش اصلاحات نمی‌تواند به مردم‌سالاری در ایران حتی نزدیک هم شود.

درصدند که با اتخاذ برخی از تاکتیک‌ها و در چارچوب قانون اساسی به اهداف مورد نظر خویش دست یابند و اصلاحات را در کادر نظام اسلامی به پیش برند.

آنها واقفند اگر هر طرح و لایحه‌ای برای تصویب تهیه گردد، در ابتدا باید با مبانی و موازین از قبل تعیین شده دینی انطباق داده شود و هیچ فرد و جریان فکری اجازه ندارد شک و تردیدی به صحت و درستی این مبانی و موازین الهی وارد سازد. اصلاح طلبان حکومتی این آزمون را نزدیک به چهار سال است که تجربه می‌کنند و هر روز با موانعی جدی از سوی اقتدارگرایان و نهادهای قانونی نظام که ظاهراً مورد قبول اصلاح طلبان نیز است، روبرو می‌شوند.

و اینان هنوز بر این باورند که با اتکا بر قانون اساسی و حضور سنگین و همه‌جانبه «ولایت مطلقه فقیه» می‌توانند در ارگان‌های نظام تحول بوجود آورند و پروژه اصلاحات را یکی پس از دیگری با موفقیت پشت‌سر بگذارند و در نهایت حکومت مردم‌سالار را در کشور مستقر سازند.

پیش‌برد اصلاحاتی که دل‌بستگی عملی آن از طریق قوانین استبدادی دین، و سیاست آرامش فعال صورت پذیرد و از باور و اراده مستقل و آزاد مردم و احزاب سیاسی به هر بهانه‌ای بپرسد و دوری گزیند، امکان هرگونه تحول را در برنامه مورد نظر خود به پائین‌ترین حد ممکن خواهد رساند و فرصت طلایی و اعتماد موجود را هم، هر روز بیش از روز پیش نزد افکار عمومی از دست خواهد داد.

بر اصلاح طلبان پیگیر و واقعی است که، با تکیه و باور به مشارکت مردم و با عبور از قانون

طرح عفو عمومی، اقدامی شایسته

رضا جوشنی

قرارگیری.

این طرح در عین حال که مورد استقبال همه هواداران اصلاحات قرار دارد و امید به تصویب آن دارند، با بسیاری از نگرانی‌ها و دغدغه‌ها نیز همراه است که ناشی از موقعیت فوق‌العاده بغرنج جامعه و کشمکش‌های حاد موجود در کشور، و نیز بی‌اعتمادی‌های میان حکومت و کسانی است که مشمول طرح خواهند شد، هم اکنون نیز مخالف‌خوانی‌های آشکار با آن در روزنامه‌های محافظه‌کاران شروع شده است که اگر نتوانستند زیر آتش را بزنند و اگر نتوانستند، مثلاً اش کنند. در عین حال که شمیر شورای نگهبان نیز در صورت تصویب طرح در مجلس، اخته و آماده در انتظار است. باقیول اینکه تصویب این طرح به تنهایی خود گام مهمی تواند بود، ولی اقدامات و تدابیری برای تأمین امنیت جانی، سیاسی و اجتماعی مشمولین آن لازم است. زیرا تا زمانی که تضمین‌های عملی و قانونی لازم در جلوگیری از اعمال خردسارانه افراد و نهادهای گوناگون نظامی، انتظامی، قضایی، مذهبی و امنیتی که به اصطلاح خود را مدعی میدانند بعمل نیاید، خطر آن وجود دارد که قانون مصوبه آن عملاً روی کاغذ باقی بماند.

در این میان برخی از منتقدین مطرح می‌کنند «مگر اپوزیسیون و نیروهای سیاسی گناهی مرتکب شده‌اند که مورد عفو قرار گیرند؟ اگر قرار باشد کسانی که خاطر گناهانشان مورد داوری و در صورت لزوم عفو قرار گیرند در درجه اول در میان همین مسئولین ریز و درشت حکومتی و وابستگان آن باید آنها را سراغ گرفت که عده قابل‌ملاحظه‌ای از آنها همچنان بر طبل کینه‌توزی و دشمنی با نیروهای سیاسی خارج کشور می‌کوبند و مترصد فرصت‌های مناسب برای اعمال فشار هستند.»

به حساسیت‌های فوق و ایرادهایی که برخی نسبت به عنوان طرح (عفو عمومی) دارند، نباید بی‌اعتنا بود. گرچه این دوستان، ساید روشن‌های فرهنگ و ادبیات سیاسی فیمابین دولتهای برآمده از انقلاب و جنگ، و نیروهای اپوزیسیون را در نظر نمی‌گیرند و این تنها، مشکل کشور مانیست. در کشورهای دیگر نیز علی‌العوم به این شکل عمل شده است. کم‌التفاتی به اوضاع عمومی سیاسی کشور و انتظارات و مطالبه حداکثری و حل تام و تمام مسایل مهم سیاسی نیز در ایجاد حساسیت فوق بی‌دخیل نیست.

با این حال حل مشکل حقوقی مزبور و بحث درباره آن می‌تواند همچنان مفتوح بماند ولی انجام آن نیازمند حداقلی از توافق مقدماتی مبنی بر پذیرش حضور و موجودیت کنونی همه مدعیان است تا داوری‌های متصفانه در شرایط تحمل یکدیگر بهتر صورت پذیرد هر چند بهتر بود این طرح برای دلجویی از این همه آسیب‌هایی که به مهاجرین اجباری وارد آمده، نام فراخوان و یا «دعوت به بازگشت شرافتمندانه به کشور» یا «منع پیگرد» به خود می‌گردد، گرچه هیچ‌گونه پیگرد قانونی نیز در کار نبوده، هر چه بوده بی‌قانونی بوده است.

اگر قرار است جامعه ما نه با هزینه‌های گزاف، بلکه آرام و مسالمت‌آمیز راه دشوار توسعه سیاسی را طی کند ما چاره‌ای جز این نداریم که شکلات و مسایل خود را یکی پس از دیگری با و تدبیر و دقت و حوصله لازم حل کنیم. پروژه توسعه سیاسی و گذار جامعه ساز وضع نامناسب کنونی به جامعه درخور، تنها با گام‌های استوار و سنجیده و به تدریج تحقق پذیر تواند بود، که لازم آن پایبندی به تعهدات، سعه‌صدر در مناسبات میان نیروهای سیاسی کشور و وفاتق و تقاضم بر محور مصالح ملی، سعادت مردم و اعتلای کشور است. □

پس از قسریب بیست سال تاخیر، نظام جمهوری اسلامی، کم‌کم می‌پذیرد که شیوه برخورد خود با مخالفان سیاسی را - که از بیم پیگرد، زندان، شکنجه و اعدام، کشور را ترک کرده‌اند - اصلاح کند و این با طرح پیشنهادی اخیر در مجلس ششم آغاز شده است. گرچه در دوره‌های پیشین نیز از جانب برخی از مسئولین از جمله رئیس‌جمهور وقت فراخوان‌هایی مبنی بر بازگشت ایرانیان مقیم خارج، به کشور صورت می‌گرفت، ولی از آنجا که آن فراخوانها عمدتاً به انگیزه جلب صاحبان سرمایه صورت می‌گرفت و فاقد تضمین قانونی و اجرائی نیز بود، پرواک چندانی نمی‌یافت. در مجالس قانونگذاری دوره‌های پیشین نیز انگیزه‌ای برای طرح و تصویب قانونی در جهت تأمین حق شهروندی ایرانیان مقیم خارج و جلب مشارکت آنان در حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی وجود نداشت و این تنها از مجلس ششم برمی‌آید که مقدمات چنین امر مهمی را تدارک ببیند. مجلسی که اکثریت قابل توجهی از آن از حمایت مردمی برخوردار است و می‌باید راهگشای مطالبات آنان از طریق تصویب قوانین جدید باشد. این طرح که یک تمهید عملی در راه قانون‌گرایی است، مایه دلگرمی و امید همه کسانی است که در انتظار گشایش‌های بیشتر و در ارزیوی بازگشت به میهن و برخورداری از حقوق طبیعی شهروندی خود هستند.

درست است که در سال‌های اخیر، (پس از دوم خرداد ۷۶) رفت و آمدهای مهاجران به کشور افزایش یافته و این حتی برخی فعالین سابق سیاسی و افراد وابسته به سازمانهای سیاسی را نیز شامل میشود ولی تصویب طرح خواهد توانست برخی تردیدها و تشویش‌های ناشی از احتمال بازداشت و اذیت و آزار حساب شده و یا خودسرانه را کاهش دهد و نیز تأثیری در جهت رفع احساس عدم امنیت آن دسته از ایرانیانی که خواهان عرضه سرمایه و تخصص خود در داخل کشورند، بگذارد. مضافاً اینکه اثرات مثبت آن در بهبود مناسبات ایران با جهان خارج را نباید نادیده گرفت. ارائه این طرح، اقدامی است شایسته از جانب پیشنهاددهندگان آن و باید آنرا همراه با طرح «لغو قانون گزینش»، مکمل و در راستای طرح از دستور خارج شده «اصلاح قانون مطبوعات» به حساب آورد.

همانطور که در طرح نیز آمده، بویژه کسانی مشمول آن خواهند شد که علت مهاجرت‌شان، فعالیت سیاسی و اجتماعی و بیم و نگرانی از دستگیری و تبعات ناشی از آن بوده است که هم اعضا و هواداران و وابستگان سازمانها و احزاب سیاسی و هم اشخاص عادی را دربر می‌گیرد. در اینجا یک سوال مهم این است که آیا تا زمانیکه علت وجودی این مهاجرت‌ها یعنی مسئله امکان قطعی مشارکت در سرنوشت کشور و بطور مشخص فعالیت سیاسی چه بصورت منفرد و چه بویژه بشکل سازمانی و حزبی پلافاصله حل نگردد، باید از استقبال طرح و پذیرش اجرای آن خودداری کرد؟ یا نه می‌توان بابت بهره‌گیری از شرایط مساعد نوظهور، بازگشت و حضور را در دستور کار گذاشت و چگونگی تحقق حق فعالیت سیاسی را در کشور دنبال گرفت؟ بنظر نگارنده هیچ‌گاه نباید بهره‌گیری از فرصت‌های مناسب رایبه تحقق شرایط ایده‌آل موکول کرد. ولی بهتر است پاسخ دقیق به سوال فوق در وقت خود داده شود. انتظار بر این است که قدم تکمیلی آن یعنی اصلاح قانون احزاب نیز که هم اکنون بحث آن در کمیسیون ماده ده احزاب و در وزارت کشور آغاز شده است، در دستور آتی کار مجلس

اساسی و احکام سستی آن، جبهه خود را در مقابل نیروهای تمامیت‌خواه و ارتجاعی مستحکم سازند و همراه با دیگر نیروهای ترقی‌خواه، کشور را در مسیر میرم توسعه سیاسی و استقرار نظام مردم‌سالار قرار دهند.

اپوزیسیون فیهیم و آگاه با روشنگری و نقد قوانین سستی حکومت و برجسته ساختن تضاد اسلامیت نظام با وجهه جمهورییت مورد نظر مردم، وظیفه دارد که موضوع مرکزی جدائی دین از دولت را به یکی از شعارهای اصلی و مداوم سیاست خویش تبدیل سازد و همواره بر ضرورت مقاومت مسالمت‌آمیز مدنی، برای تغییر قانون اساسی تأکید نماید.

«موضوعی که امروزه در سطح جامعه از سوی جوانان آگاه پیش برده می‌شود» □

تحقق این امر به حذف ارگان‌های موازی کمک خواهد کرد و انتخابی بودن تمامی نهادها و ارگان‌های نظام را از پی خواهد داشت. و زمینه‌های استقرار ساختار دموکراتیک جامعه را بر پایه‌های عقلانی آن فراهم خواهد ساخت و آزادی اندیشه و سلوک تعاون انسان را به نقطه اوج خواهد رساند.

پناه بردن به قانون ارتجاع و مصرف کردن صرف، از نیمه‌ارزش‌های معنوی اصلاح طلبان حکومتی، حزب سیاسی را از خلاقیت، استقلال، کسایش و رزم‌سندگی بساز می‌دارد و به فرهنگ محافظه‌کاری و تسلیم طلبی سوق می‌دهد. پیش‌برد این سیاست به موازات رو به اعتلای مردم ایران ضربه می‌زند و اعتبار حزب سیاسی را در آذهان عمومی خدشه‌دار می‌سازد. □

«اساساً حقوق انسان را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد».

مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر»

قانون اساسی و مقررات اصلی حاکم در هر نظام سیاسی که شالوده سیستم حکومت در هر کشور محسوب می‌شود، بیانگر و معرف موقعیت حقوقی و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان و نهادهای سیاسی، صنفی اقتدار و طبقات اجتماعی در برابر قوانین مدون است. موضوعی که امروزه نزد افکار عمومی از جایگاه و منزلت ویژه‌ای برخوردار است، تدوین این دست از قوانین برآمدی از شرایط اجتماعی و اراده و خواست عمومی و آزادانه مردم است. این قوانین به اشکال متنوع و مقتضی، مشارکت و رعایت حقوق شهروندان را در جامعه معرفی و تأیید و تصویب قرار می‌دهند و همچنین دولت و نهادهای تابع آن را موظف می‌سازد که به جد همه امکان خود را به کار گیرند تا با مشارکت گسترده مردمی و نظارت نهادهای سیاسی، اجتماعی و صنفی آنان، امکان تحقق و اجرای عملی این مهم را در کشور فراهم آورند.

انگیزه تدوین قانون اساسی، از ابتدا به قصد مشروع ساختن قدرت سیاسی صورت گرفته است، موضوعی که با احرم‌های مشارکت دموکراتیک و کنترل نهادهای مستقل، محدود و اختیارات حقوقی قدرت را در کادر مشخص و تعریف شده‌ای قرار دهد و دقیقاً از همین روست که اصالت قانون در هر کشور مبنی بر بیان روشنی از حقوق ملت و نحوه توزیع، کنترل و انتقال قدرت به نهادهای اجتماعی‌شان است.

در چنین سیستم سیاسی و حقوقی شکل یافته‌ای که به نوعی بازتاب موفه‌های جامعه مدنی را در خود دارد، طبیعتاً شهروند نیز دارای وظایف معینی است که می‌باید مسئولانه بدان عمل نماید. از این منظر، ضروری است که مردم مداوماً با شیوه و ابزار کنترل قدرت از نزدیک آشنائی لازم را کسب کنند. حقوق بشر یکی از چند مفهوم مشابه حقوق مدنی و آزادی‌های مدنی یا «حقوق طبیعی» است. اینها مجموعه حقوق و امتیازاتی است که هر انسان در هر سیستم، بدون توجه به پایگاه و موقعیت اجتماعی‌اش می‌باید از مزایای آن برخوردار باشد. این حقوق به صرف انسان بودن افراد باید به وی تعلق گیرد و هیچ نظام سیاسی اجازه ندارد شهروندان کشور خود را از حق برخورداری از آن محروم سازد، بلکه می‌باید آنان را زیر چتر حمایت خویش قرار دهد.

معیار حقوق بشر جنبه دائمی مبارزه مردم با قدرت حکومت است و امروزه دیگر این اصل تحت هیچ شرایط زمانی و مکانی قابل تغییر و توجیه نیست. برخورداری از برابری قانونی و برابری در رفتار و امکانات، حق دادرسی عادلانه و معافیت از کیفر و مجازات غیر عادلانه یا غیرانسانی، حق هر فردی می‌باشد که به سبب اندیشه، یا وابستگی قومی و جنسی خود از جانب دولت یا دستگاه غیردولتی مورد تبعیض واقع نگردد و از گزند بازداشت غیرقانونی و خودسرانه و رفتار خشنوت‌بار پلیس و ارگان‌های امنیتی و قضائی در امان باشد.

اینها همگی حقوق اساسی و بدیهی هر شهروند یا انسان به شمار می‌آیند و باید در متن قوانین اصلی نظام‌های سیاسی انعکاس جدی و روشنی داشته باشند و به طور همه‌جانبه زیر چتر حمایت قانون قرار گیرد، در غیر این صورت «مردم نه تنها هیچ وظیفه‌ای در تبعیت از حکومت مستبد و متمرکز نسبت به قانون اساسی ندارند که وظیفه‌دار عزل و برکنار نمودن آن حکومت هستند».

در عرصه حقوق سیاسی، و مشخصاً آزادی بیان و حق تشکیل یا پیوستن به احزاب سیاسی یا نهادهای صنفی و فرهنگی مستقل و همچنین حق اعتراض علنی و نقد سیاست و عملکردهای دولت و حکومت از جمله حقوق مسلم نهادهای نامبرده فوق است، و دولت‌ها باید زمینه‌های لازم در راه تحقق این حقوق به دموکراسی و آزادی فراگیر را مهیا سازند و این اصول را با دکترین حقوقی متعرف منشور جهانی حقوق انسان ذاتاً دارای یک کشش درونی است که اگر راه بر آن بسته شود، روح و روانش دچار افسردگی خواهد گشت. همان اوست که همواره می‌خواهد به سوی گشایش و افزایش گام بردارد و این مهم تنها در گرو برخورداری از آزادی، امکان تسخیر مسی‌یابد، در آزادی استعدادهای نهان انسان شکفته می‌گردد و به همین تعبیر، زندگی شایسته نیز در سایه شکفتن استعدادها تأمین می‌شود. آزادی زمانی مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که انسان فقط تابع احکامی باشد که از «اراده» خود او ناشی شده باشد.

با حضور آزادانه انسان در تشکیل‌های

دموکراتیک و ایجاد زمینه‌های مشارکت اجتماعی سالم در جامعه، سمت حرکت جوامع انسانی رو به تجدد می‌نهد و از فراز آن پایگاه گسترده در راه خلق توسعه سیاسی پدید می‌آید.

مقررات بین‌المللی و به تبع آن قوانین ملی یا داخلی، که تعریفی عینی و خارج از ابهام از مبانی مناسبات متعارف و شناخته شده حقیقی و حقوقی شهروندان و نهادهای اجتماعی با حکومت و قوای ناشی از آن به دست می‌دهند، یگانه معیار و مشروعیت نظام‌های مردم‌سالار در هر کشور می‌باشد.

امری که ملت‌ها بتوانند به قصد تعیین سرنوشت خویش، آزادانه و داوطلبانه در نهادهای سیاسی و اجتماعی گرد هم آیند و خواست‌ها و امیال خصوصی خود را به دست فراموشی بسپارند و به آنچه که منافع همگانی است نظر داشته باشند و افکار و اندیشه، نظام سیاسی و حقوقی مورد نظر خود را به اشکال مستقیم یا غیرمستقیم آن در محیطی توأم با آرامش و امنیت و با توسل به آرای عمومی برگزینند و به اصل گرانقدر و مبارک حاکمیت ملی دست یابند.

در کشور ما، از همان ابتدا

همانگونه که مشاهده می‌نمائید، آیت‌الله خمینی اولین بدعت‌گذار و نافی موقعیت حقوقی و اراده آزاد مردم در تدوین قانون اساسی است، وی مشارکت مردمی و دخالت مستقل نمایندگان را در امر تدوین و تدقیق نهائی قانون اساسی نفی می‌کند و تشخیص این امر را صرفاً در حوزه صلاحیت و تخصص روحانیون و فقهای که در مجلس بررسی نهائی قانون اساسی گرد آمده‌اند، می‌داند.

ایشان با صراحت تمام خطاب به فقها اعلام می‌دارد: «اگر سادگی از پیش‌نویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غرب‌زده نیز نهراسند» (۳).

در تب و تاب یک فضای آشفته که جامعه هنوز در شور و هیجان برکناری دیکتاتوری شاه به سر می‌برد و فرصت اندیشه و تعمیق لازم را درکسب نظام مورد نظر خویش نیافته بود، فقها در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ مردم را در

الف: فرماندهی کل نیروهای مسلح و ب: اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها پ: نصب

اصول قانون اساسی را

با اصل حاکمیت ملی انطباق دهید!

دانش باقریور

و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان محلی نیروهای نظامی و انتظامی

همچنین طبق اصل ۱۷۶ «تشکیل» شورای عالی امنیت ملی به عهده ریاست جمهوری است، اما تصویب مصوبات این شورا زمانی رسمیت و اعتبار می‌یابد که رهبری نظام آن را مورد تأیید قرار دهد. علاوه بر این، دو تن از منصوبین رهبر، با حق اعمال نظر و دخالت کامل در تصمیمات این نهاد عضویت دارند، ضمن آنکه سایر اعضا به طور غیرمستقیم نیز منصوبین وی به شمار می‌آیند.

در نظام جمهوری اسلامی، تمامی تصمیمات و مصوبات قوای سه گانه زمانی رسمیت می‌یابد که مورد تأیید و قبول رهبر و یا «ولی امر مسلمین» واقع شود. اگر وی صحت امر را تأیید نماید گرچه تمامی مردم و نمایندگان منتخب آنان هم بدان رای و نظر موافق داده باشند، فاقد اعتبار قانونی خواهد بود.

«طرح اصلاح قانون مطبوعات که اخیراً از سوی نمایندگان اصلاح طلب مجلس شورا ارائه گردید و با مداخله خامنه‌ای کنار گذاشته شد، خودگویای این ادعاست».

بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی که مربوط به عزل رئیس جمهوری است، با قید «در نظر گرفتن مصالح کشور» در این بند و احاطه آن به بند ۲ اصل ۸۹ دست ولی ققیه را به عنوان یک مرجع ذیصلاح باز گذاشته که بنا به مصالحی که خود تشخیص می‌دهد، رای و نظر هیچ یک از دو نهاد مزبور را معیار قرار ندهد و تصمیم نهائی را خود در برکناری رئیس جمهور اتخاذ نماید.

اصل ۵۹ قانون اساسی که به طرح همه‌پرسی حول مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته است و درخواست آن را مشروط به تصویب دوسوم آرای مجموع نمایندگان مجلس شورا کرده است، اما تنها به صرف این «درخواست» امکان تحقق همه‌پرسی وجود ندارد، زیرا که اعلام و فرمان قطعی آن از اختیارات ویژه ولی ققیه است و هرگاه وی با این طرح مخالفت نماید، مصوبه یاد شده مجلس، امکان همه‌پرسی را کسب نخواهد کرد.

یکی دیگر از وظایف و اختیارات رهبری، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان می‌باشد. طبق بند اول اصل ۹۱ قانون اساسی، رهبر ۶ تن از فقهای واجد شرایط را به عنوان فقهای شورای نگهبان منصوب می‌نماید و همچنین ۶ تن دیگر از حقوقدانان مسلمان برای عضویت در شورای نگهبان توسط رئیس قوه قضائیه به مجلس شورا معرفی می‌گردند که رئیس قوه قضائیه خود نیز برگزیده رهبر است.

این در حالی است که اصل ۹۳ قانون اساسی مقرر داشته، مجلس شورا بدون وجود شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی است، بنابراین روشن می‌گردد که اعتبار و موقعیت حقوقی قوه مقننه در قانون اساسی جمهوری اسلامی بستگی به تمایل و اراده رهبر در انتخاب اعضای شورای نگهبان دارد و هرگاه که رهبر بخواهد، قانونی می‌تواند با توجیهات فقهی و

مصلحتی از تشکیل شورای نگهبان مسامتت ورزد و به تبع آن از ادامه حیات مجلس شورا جلوگیری به عمل آورد.

همانگونه که در بالا اشاره داشتیم، اصل ۱۱۰ این امکان و امتیاز را برای رهبر قائل است و به وی اجازه می‌دهد که بر مبنای اصل ۱۵۷ قانون اساسی، نصب و عزل و قبول استعفای عالی‌ترین مقام قضائیه را در حیطه اختیارات خویش به‌شمار آورد و حوزه استقلال آن را مورد خدشه قرار دهد و به‌طور تمام و کمال قوه قضائیه را مطیع افکار و احکام و تفاسیر دینی خود یا دیگر فقها سازد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، ارگان‌های زائد، غیرانتخابی و موازی بسیار فراوان است. از جمله یکی از این نهادها «مجمع تشخیص مصلحت» می‌باشد. ظاهراً در اصل ۱۱۲ قانون اساسی وظیفه اصلی این ارگان، بررسی و حل اختلافات شرعی و سیاسی بین شورای نگهبان و مجلس شورا است. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مطابق معمول رهبر انتخاب می‌نماید و کلیه تصمیمات و مصوبات این مجمع زمانی اعتبار می‌یابد که مورد تأیید رهبر قرار گرفته باشد.

از سوی دیگر اصل ۱۱۰ و اصل ۱۷۵ قانون اساسی، حق انتخاب و نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما نظام را به دست رهبر سپرده است و همانگونه که تاکنون شاهد پیش‌برد سیاست‌های این رسانه بوده‌ایم، مطالبات اجتماعی مردم نیز پژواکی در این رسانه نداشته است. زیرا که فرد مذکور مطیع بلامنازع ولی ققیه است. نمایندگان ریاست جمهوری و مجلس شورا نیز در این سازمان از اعتبار چندانی برخوردار نیستند.

آیت‌الله خمینی در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲ جمعی از فقها و عناصر درجه اول نظام را مکلف نمود، بدون آنکه محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و قوانین و مقررات مذهبی مورد خدشه قرار گیرد، قانون اساسی بازنگری شود، مصلحت نظام و شرایط زمانی و مکانی ایجاد نمود تا تغییرات و اصلاحاتی به سود رهبری آینده و ارگان‌های تحت اختیار وی صورت پذیرد.

از همین جهت اصل یک‌صد و هفتاد و هفتم قانون اساسی بدین امر اختصاص داده شد و بار دیگر ضوابط و تعریفی غیردموکراتیک از مراحل بازنگری از خود به‌جای گذاشت. از آن پس تاکنون، ضرورت موارد اصلاح و بازنگری در مواد قانون اساسی و مصوبات آن از سوی رهبری پیشنهاد می‌شود و اکثریت اعضای آن به اشکال مستقیم و غیرمستقیم توسط ولی ققیه بدین امر گمارده می‌شوند و مصوبات این نهاد پس از تأیید و امضای وی، اعتبار قانونی می‌یابد.

تحقق این موضوع، مشروط بر آن است که محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و قوانین و مقررات و موازین دینی حاکم بر آن، به ویژه ولایت امر و امامت امت مورد تعرض واقع نگردد.

بر اساس این واقعات، فصول و مواد عدیده قانون اساسی، تبعیدی در قبال حقوق شهروندان و نهادهای دموکراتیک مورد نظر آنان ندارد، تدوین آن با اقتدار مطلق و عدم پاسخگویی به اراده مردم در نوع خویش به شمار می‌رود و کلیه قوای آن، ناشی از اراده آزاد مردم نیست.

این قانون پیشاپیش مبانی و موازین الهی را معیار آن بر پیمان قرار داده است، و به شکل کاملاً غیردموکراتیکی آن را تحت عنوان ميثاق عمومی به ملت ایران تحمیل نموده و تمام امور کشور را بر مبنای مصالح دینی آن بنا کرده است، و همانگونه که در اصول یک‌صد و هفتم و یک‌صد و هجدهم آن آمده است، عالی‌ترین مرجع اقتدار کشور «ولی ققیه» محسوب می‌شود و با قید اختیارات گسترده، تمام نهادهای دولتی و نیز سه قوه وظیفه اطاعت و اجرای احکام صادره از سوی وی را به عهده دارند.

این پدیده تلخ، منجر به تضاد بنیادین با اصل جمهوریت نظام گشته است و عینیت و مضمون عملی آن راه به دست فراموشی سپرده و تنها نامی مجهول از آن به‌جا گذاشته است.

استبداد و خودکامگی، حیات سیاسی و حقوقی کشور را به انجماد و انسداد عمیق کشانده است، لجاجت فقها و شور مجتهدین در حفظ ساختار کهنه و سنتی، همه امکان ملی ما را در چالش با ارزش‌های معاصر قرار داده‌اند.

برای تغییر و جابجایی در این بنیادها، نسل جوان کشور به پا خواسته و مصمم است با مشارکت دموکراتیک خویش به جبران خسران وارده بر منافع ملی برآید و با استفاده از حق تسعین سرنوشت، وارد کارزار و مناسبات دوستانه و آگاهانه با جهان معاصر گردد.

ادامه در صفحه ۷

کنار جواهر، اسباب‌بازی‌ها یا وسیله‌های پزشکی بطور بسیار نگران‌کننده فرآورده‌های جنگلی و ماهی‌گیری وجود دارد. قلمروهایی که در آن تعرفه‌های ناچیز باعث شتاب در تخریب این منابع می‌شود. تجدیدنشدنی است. در این پرونده و واشینگتن از پشتیبانی مجموع کشورهای عضو (همکاری اقتصادی آسیا - پاسیفیک) برخوردار است که ۶۰٪ تجارت جهانی را نمایندگی می‌کنند. جای هیچ شکستی نیست که این امر اتحاد با مؤسسه‌های بیشتری را بوجود می‌آورد که از میان آنها می‌توان از دائسو، دوپون، کداک، جنرال الکتریک و امریکا فورت و پایپر اوسپین نام برد.

قربانیان این کشمکش‌ها و رقابت‌ها زحمتکشان جنوب و کشورهای پیشرفته هستند. جنبش کنونی بین‌المللی که موجب مغلوب شدن کارپایه AMI گردید، بطور روزافزون علیه سازمان جهانی تجارت سازمان می‌یابد. زیرا این سازمان عمیقاً ضدهم‌کاری، ضدآزادی و مغرب محیط زیست و زندگی اجتماعی است.

هوادران مبادله آزاد مدعی‌اند که این جنبش جهان را به دهه ۳۰ و جنگ‌های تجاری باز می‌گرداند. علیرغم چنین ادعایی این جنبش معتقد است که جهان به مقررات جدید در عرصه تجارت جهانی نیاز دارد؛ اما این مقررات نباید توسط سازمان جهانی تجارت وضع و اجرا شود. حقوق بین‌المللی دیگری چون حقوق بشر، موافقت‌های چندجانبه در زمینه محیط زیست و حقوق کار وجود دارد که باید کارپایه هر نوع مبادله قرار گیرد. به بیان دیگر اقتصاد باید در خدمت شهروندان و محیط زیست قرار گیرد، نه برعکس. آزادسازی انحصار گسیخته آزادی را نسایب می‌کند. زیرا اساس مذاکره‌های تجاری تنها در سطح شیئی‌ها، مبادله‌های ثروت‌ها و خدمات جریان دارد. انسان در این مذاکره‌ها و مبادله‌ها جانی ندارد. وظیفه مذاکره‌کنندگان عبارت از معضله‌زایی نظم درونی دولت‌ها برای قالب‌ریزی در یک نظم «جهانشمول» است که همه همبستگی‌ها و جمع‌گرایی‌ها را ویران می‌کند و تنها به حمایت از مبادله‌های مالی و حفظ موقعیت کسانی که این مبادله‌ها را به عنوان یگانه بازپیکران سیاره کنترل می‌کنند، می‌انديشد. این بازپیکران عبارتند از بانک‌ها، کمپانی‌ها، شرکت‌های بیمه، مؤسسه‌های چندملیتی، بنسنگاه‌های سرمایه‌گذاری، نهادهای سوداگری، صندوق‌های کمک و کلان‌ثروتمندان ما در شهرهای جهان.

با توجه به این واقعیت‌ها ساده‌انگاری و خودفریبی است که اگر فکر کنیم که این نهادها به سادگی از دنبال کردن برنامه‌های خود دست خواهند کشید. بنابراین، نبرد میان ایران و کشورهای جنوب یا پیرامونی به شدت ادامه خواهد یافت.

بدین منوال، هیچ تفاوت ماهوی بین اراده کسانی که از راه توسعه «خدمات مالی»، بانک‌ها و کمپانی‌های بیمه شمال در گشودن بازارهای جنوب که بطور جزئی بسته است، اصرار می‌ورزند و «جنگ تریاک» که انگلیسی‌ها علیه چین در دهه چهارم قرن ۱۹ به راه انداختند، وجود ندارد. در حقیقت می‌توان گفت که تنها وسیله‌های مورد استفاده ظریف و بسیار پیچیده شده است. در آن وقت بریتانیا با کشتی‌های توپدار کانتون را بمباران و هنگ‌کنگ را اشغال کرد تا چین را وادار به امضای قرارداد نانکنگ کند و راه تجارت اروپا و بخصوص راه تجارت تریاک را بگشاید. امروز سازمان جهانی تجارت این نقش را ایفا می‌کند.

با این همه، تظاهرات عظیم و بی‌سابقه در سیتل آب در خوابگاه پیروان مبادله آزاد ریخته است. به عقیده سرمقاله نویسان روزنامه‌های لوئی‌ویل که دیدگاه‌های «مجمع»‌های مالی را بیان می‌کنند، اگر ماشین آزادسازی پس از ناکامی سیتل به گردش خود ادامه نهد و یا گردش آن کند و سست شود، دیگر قادر به حرکت نخواهد بود. و این رویداد فاجعه‌باری برای آنهاست.

جنبش‌ها علیه سازمان جهانی تجارت

لیبرالیسم نو (امپریالیسم معاصر) پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی و تضعیف نیروهای دمکراتیک و پیشرو در شرایط فرنج و مغشوش جدید می‌پنداشت که جهان به کام است و او در چنین شرایطی قادر است سیاست‌های راهبردی سوداگراش را بی‌درسر و دغدغه به بشریت تحویل کند. اما برخلاف انتظار این حساب‌گری‌های کسوت‌پنهان درست از آب در نیامد و او با دشواری‌های فراوانی برای پیشبرد سیاست‌های خود روبرو شده است. بشریت پس از ده سال آزمون تلخ اینک در یافته است که آن چه لیبرالیسم نو وعده داده بود، سراسی

(۲۷ - ۲۶ نوامبر ۱۹۹۹) در باره جهانی‌شدن بریا گردید که در آن سخنرانان قاره‌های مختلف در برابر ۲۵۰۰ تن از علاقمندان پرشور به بحث علمی پرداختند.

طی ماه‌ها، هزاران نفر در جلسه‌های پرشور اعتراض مسالمت‌آمیز که از جانب بنیاد «شبکه اقدام مستقیم» پیشنهاد شده بود، شرکت کردند. در روزهای پیش از نشست سازمان جهانی تجارت محوطه انبار East Denny به مرکز فرماندهی یک ارتش بدون سلسله مراتب تبدیل شد. گروه‌هایی برای قبول مسئولیت یکی از ۱۲ بخش پیرامون مرکز کنفرانس گرد آمدند و با تقسیم کار میان خود مأموریت یافتند با استقرار در محل معینی مانع از ورود نمایندگان به محل کنفرانس شوند. بدین ترتیب آنها از صبح به مدت ۷ ساعت از برگزاری جلسه گشایش کنفرانس جلوگیری کردند.

هنرمندان نیز برای ساختن عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی و شکل‌ها که به این رویداد عمیقاً سیاسی شکل جشن می‌داد، دست بکار شدند. دانشجویان ده‌ها دانشگاه از جمله دانشگاه دولتی واشنگتن که از زبان‌های ناشی از آلودگی محیط زیست و استثمار زحمتکشان و کودکان جهان سوم برانگیخته شدند ناچار به صحنه سیاسی آمریکا گام نهادند.

شگفتی بسیار این است که برای نخستین بار در متن تاریخ جدید ایالات متحده، اتحاد موسوم به «Greenie» مرکب از نام رئیس مرکز نسرومنت سندیکائی AFL - CIO و سبزها (GREENS) تحقق یافت. از هنگام جنگ ویتنام، اعضای سندیکایا و مدافعان محیط زیست از رویارویی سیاسی با یکدیگر دست برداشتند. زیرا برای جنبش کارگری محیط زیست مترادف با چپگرایی و از دست دادن شغل‌ها بود. رویارویی مشترک با سیاست‌های سازمان جهانی تجارت موجب ایجاد تهاجم بین آنها شد. همچنین جنبش‌های صلح و مدافعان حقوق بشر اولین بار با ابراز نگرانی مشترک از نتیجه‌های جهانی‌شدن در کارزار جنبش ضد سازمان جهانی تجارت گام نهادند. علاوه بر این، Via campEsina که جنبش‌های دهقانی ۶۵ کشور جهان (از جمله کنفدراسیون دهقانان) را در خود گرد می‌آورد، یک دیدار در سیتل ترتیب داد. وانگهی، بسیاری از هیئت‌های نمایندگی خارجی از جمله هیئت نمایندگی فرانسه و هیئت نمایندگی بسیار مهم کانادا این «اتلاف قرن» را تکمیل کردند. کوتاه سخن، نمایندگان همه جهان جز افراد پلیس که لباس بدقواره و ترسناک با خود و زرد به تن داشتند، در صحنه حاضر بودند. «انارسیت‌ها» و عده‌ای اوپاش واقعی با لباس‌های جلف آتش‌بیار

معرکه برای دخالت پلیس بودند. پلیس با گاز خردل و باتون‌های برقی به جان تظاهرکنندگان افتاد و با تبدیل صحنه تظاهرات به میدان جنگ واقعی شمار زیادی از افراد را به شدت مضروب و روانه قرارگاه‌های پلیس کرد و خلاف قانون اساسی آمریکا بیش از ۴۸ ساعت در بازداشت نگاه داشت.

واکنش کشورهای جنوب

روز دوم دسامبر ۱۹۹۹ یک نقطه عطف تاریخی در تحول مذاکره‌های سیتل به شمار می‌رود. در این روز بسیاری از نمایندگان کشورهای جنوب از اینکه نقش سیاهی لشکر در صحنه نمایش سیتل به آنها سپرده شد، به خشم آمدند. آنها چون روزنامه‌نگاران فعالیت مشغولند. به همین منظور کنفرانس‌ها، سخنران‌ها، سمینارها، گفتگوها و کنفرانس‌های مطبوعاتی پیرامون این موضوع برگزار می‌شود و بروشورها و مقاله‌های متعدد طبع و نشر می‌یابد.

در فرانسه «انجمن مالیات بر سوداگری‌های مالی برای کمک به شهروندان» (Attac) موفق گردید در ژوئن ۱۹۹۹ نمایندگان تقریباً ۸۰ کشور را در یک دیدار بین‌المللی گرد آورد تا به بحث و تصمیم‌گیری در بساره سیاست‌های سازمان جهانی تجارت بپردازند. این سازمان در ژوئن ۱۹۹۸ تأسیس شد و در مدت کوتاه هزاران تن از شهروندان در آن عضویت یافتند. فعالیت‌های مستوع در زمینه «ماهنگی برای تأمین کنترل سازمان جهانی تجارت توسط شهروندان»، با شرکت ۹۵ سازمان از جمله کنفدراسیون دهقانان، فدراسیون فیئاس‌های CGT و FSU انجام گرفت و از حمایت سبزها، اتحادیه انقلابی کمونیستی و حزب کمونیست فرانسه برخوردار بود.

پیش از نشست سیتل «دوستان زمین» در لندن تقریباً ۵۰۰۰ اعضاء از سازمان‌های ۸۹ کشور جهان جمع‌آوری کردند. سند به امضا رسیده خواستار بود که مذاکره‌های تجاری و ارزیابی کامل طرز کار سازمان جهانی تجارت در یک فرصت مناسب با شرکت کامل شهروندان انجام گیرد. بدین سانفرانسیکو، یک گروه‌های بین‌المللی در روز

لیبرالیسم نو و تئوری مبادله آزاد

ب. کیوان

قسمت پایانی

بود. وزیر تجارت و صنایع غنا و نایب رئیس سازمان وحدت آفریقا در اعتراض به رفتارهای ضدهم‌کاریاتیک قدرت‌های بزرگ در کنفرانس «فقده شفافیت در مذاکره‌ها و به حاشیه‌راندن کشورهای آفریقائی و بطور کلی کنارزدن این کشورها از شرکت در تصمیم‌گیری‌های مهم و حیاتی برای مردم آفریقا» را به شدت محکوم کرد. وزیران سازمان وحدت آفریقا نگرانی خود را نسبت به تهیه و تدوین سند کنفرانس که بدون «مشارکت و وفاق» کشورهای عضو انجام گرفت، ابراز داشتند و تصمیم گرفتند هنجار «سیکل هزاره OMC» را در پیشگاه جهانیان افشا کنند. دولت‌های عضو بازار مشترک کارائیب (کاریکوم) از جمله متشکل از کشورهای آمریکای لاتین عدم حضور نمایندگان جهان سوم در همه جلسه‌ها را محکوم کردند و بار هر نوع توافق تحمیلی مخالفت خود را نسبت به نندیده گرفتن مقررات اجتماعی و زیست‌محیطی در موافقت‌های تجاری اعلام داشتند.

این واکنش‌ها در جوی سیتل از پیش مبهم، اسلوب‌های اعراب و تقلب متداول در سازمان جهانی تجارت را افشا می‌کنند. بر این اساس، دیگر اتفاق نظر قانونی امری تضمین‌شده نیست. دو سازمان غیردولتی: «شبکه سازمان غیردولتی اروپا در زمینه کشاورزی غذایی، تجارت، محیط زیست و توسعه» (Rongead) و «مرکز بین‌المللی قانون محیط زیست» (Ciel) رهبران جنوب را به اتحاد در صدور یک بیان‌نامه جهانی به منظور تبیین استراتژی مشترک ترغیب می‌کنند.

بسیاری از کشورهای جنوب از داشتن یک هیئت نمایندگی محروم‌اند و اعضای این هیئت‌ها به زحمت به سه تا پنج نفر می‌رسند. هیئت‌های شرکت‌کننده در مذاکره‌های تجاری اغلب از کارمندان کم تجربه تشکیل می‌شوند. در چنین وضعیتی آنها قدرت شرکت در همه گروه‌های کاری را ندارند. وکیلان مجلس‌هایی که وزیران را همراهی می‌کنند مانند آنها چو گروه‌های سیاهی لشکر بشمار می‌روند و شمار آنها ضمن اختلالات موجود میان گروه‌های مذاکره‌کننده را نشان می‌دهد. در برابر شرکت شمار زیادی از وکیلان مجلس‌های کشورهای شمال، کرسی‌های وکلای اکوادور، مصر، جمهوری دومینیک، گابون، فیجی، جزیره موریس هنگام رای‌گیری در باره طرح ایجاد یک جلمه پارلمانی در درون سازمان جهانی تجارت خالی بود.

به هر رو، عصیان کشورهای جنوب چیز غیرمنتظره‌ای نیست. زیرا ظاهراً گروه ۷۷ در گردهمایی مراکش که از ۱۴ تا ۱۶ سپتامبر دو ماه پیش از نشست سیتل تشکیل شد، به سازمان‌دهندگان کنفرانس هشدار داده بود که مقدم بر اقدام در زمینه آزادسازی سه نکته اساسی در خصوص «ارزیابی کردن، تمیم‌کردن و اصلاح‌کردن» را در نظر گیرند. وزیر امور خارجه گویانا کلمنت رویه در این نکته با توفل احمد وزیر بازرگانی و صنایع بنگلادش هم‌رای است که کشورهای در حال توسعه در زیر بار خوات‌های یک‌جانبه قدرتمندان و تصمیم‌های عمده دولت‌های ثروتمند یا مؤسسه‌های فراملی کم‌خرم کرده‌اند و این در حالی است که دستور کار مذاکره‌ها فارغ از دلمشغولی‌های جنوب است.

دومین هشدار نشنیده شده، هشدار ۷۱ کشور گروه آفریقائی، کارائیب، پاسیفیک (ACP) بود که چهار روز پیش از گشایش کنفرانس سیتل در سن دومینیک گرد آمده بودند. آنها در این گردهمایی مصراغه خواستار «برخورده ویژه و متفاوت» شدند، برخوردی که خلاف مواد مربوط به ملت مستاز و رفتار ملی مورد تقدیس سازمان جهانی تجارت می‌است. در این دیدار دیدیه راتسی‌واکارتیس مجاور ماداگاسکار جهانی‌شدن را یک «دکترین تام‌گرا» توصیف کرد که «توسط بزرگ‌ترین قدرت معاصر پایه یک فکر واحد قرار گرفته است». او سازمان جهانی تجارت را از این جنبش نکوهش می‌کند که به عنوان «نهاد برتر جهانی‌شدن مقررات خود را به همه فعالیت‌های انسانی که از این پس موضوع تجارت خواهند بود، تحمیل می‌کند».

چاره‌ها و چشم‌اندازها

چنان که ملاحظه شد سه عامل در ناکامی نشست سیتل تأثیر قطعی داشته است:

- ۱- جنبش‌های گونه‌گون اعتراضی
- ۲- طغیان هیئت‌های نمایندگی جنوب
- ۳- تضاد واشنگتن و اروپا در زمینه گنجاندن شمار زیادی از موضوع‌های جدید پیرامون سرمایه‌گذاری، محیط زیست، بازارهای عمومی و غیره.

پس از خاتمه کار سیتل هر یک از هیئت‌های نمایندگی با این فکر که «دیگر هیچ چیز مثل گذشته نخواهد بود»، به جایگاه خود برگشتند. البته، شکست سیتل یک نقطه عطف، به پایه بنیادی به شمار می‌رود که باید بی‌درنگ جهانی‌شدن را به سوی آن ساخته شود؛ زیرا استراتژی لیبرالیسم زخمی و شرمنده و مترصد انتقام‌جوئی زمان را برای گروه‌بندی‌های جدید از دست نخواهد داد. به بیان دیگر، هرچند جنبش توددای با به دست آوردن زمان پیروزی قابل توجهی کسب کرده، اما هنوز فرصت نیافته است که موقعیت و ساز و کار سازمان جهانی تجارت را به دقت ارزش‌یابی کند. کمیسیون اروپائی ادامه در صفحه ۱۱

الگوهای آزادی در جهان مدرن

آبرشت ولمر

ترجمه: ا.ب.

(۱)
 این پرسش که چگونه می توان آزادی را در جهان مدرن تحقق داد و پاس داشت، در طی سده های متوالی، همواره مایه الهام فلسفه سیاسی اروپا بوده و خاطرش را برافشاده است. این دست کم در مورد آن فلاسفه سیاسی صادق است که به معنای اعم کلمه می توان در زمره سنت و روشنگری دانست. از زمره فلاسفه این سنت روشنگری، من، لاک، روسو، کانت، هگل، مارکس، میل، توکویل، را برمی شمرد. در روزگار ما، یورگن هابرماس، چارلز تیلور و جان راولز را، آن چه این فلاسفه را به یکدیگر پیوند می دهد، یک برداشت جهان شمولانه از آزادی است که با مفهوم فریه میکانیک بشر و یا حقوق بشر پیوسته است. البته نکات مشترک این فلاسفه همین جا تمام می شود؛ تباینات اساسی میان این فلاسفه در رابطه با این سوال است که آیا مبنای آزادی بایستی بیشتر «فردگرایانه» فهم شود یا «کمون گرایانه». تئوری های فردگرایی آزادی به دور حقوق بنیادی حلقه زده و آزادی را در حقوق بنیادی افراد مسی گنجانند. تئوری های کمون گرایی آزادی، برعکس، جایگاه آزادی را در شکلی از زندگی میان ذهنی دانسته و در درجه اول آزادی را (مستقی) به منزله فقدان جبر بیرونی فهم نمی کنند یعنی به مفهوم تأمین قانونی فضای خالی آزادی افراد، بلکه (مثبت) به منزله یک شکل برجسته زندگی هنجار افراد در درون جامعه. آزادی کمون گرایی تا حدی آزادی عمومی است. در سنت روشنگری، مفهوم خود بود که حین گذار از مفهوم (ناب) آزادی مستفی به مفهوم مثبت و کمون گرایی آزادی نقش مرکزی هنجار سازی را بازی کرد.

طرز تعلق از مفهوم آزادی فردگرایی و کمون گرایی قطعا در فلسفه سیاسی مدرن همیشه هم چون قطب های متضاد جلوه نکرده است. بلکه برعکس، از جمله در تئوری های هگل، میل و توکویل، اغلب مکمل یکدیگر هستند. فردگرایی کمون گرایی رادیکال بیشتر موارد مرزی هستند. شاید بتوان روبرت نوزیک را یک فردگرایی رادیکال خواند، و لنین را یک کمون گرای رادیکال. در مقابل، تئوری های فردگرایی معمولا به سوی مفهوم خودگردانی دمکراتیک جامعه (یک عنصر «کمون گرایانه») سوق می دهند. حال آنکه تئوری های کمون گرایی، به خودی خود، ناگزیرند ادعا کنند گوی سبقت را در حقیقت در خود عرصه آزادی فردی گرائی از آن برودند. اما، این به این معنا است: (تئوری های کمون گرایی برداشت های آزادی فردگرایی را در خود) «حفظ و ارتقا می دهند». این، به ویژه در نمونه مارکس عبان است؛ مثال گرفته از آزادی مارکس پیش نگری آزادی کمون گرایی نسبتا بی حد و حصر افراد است.

تخالق میان فردگرایی و کمون گرایی آشکار می شود، چنان چه آن را به منزله یادآور در ستم گیری های اساسی انسان شناختی دریافت، برای مثال، چارلز تیلور از آن تخالف را به چنین مبانی واکاویده است. مبنای تئوری های فردگرایی، فرد مجزا و در عین حال «پیش اجتماعی» است. این تئوری ها علاوه بر این که قابل به پاره های حقوق طبیعی برای این افراد هستند، قابلیت کش مبتنی بر غایت عقلانی یا کش استراتژیک، به عقلانی نیز برایشان قابلند. به موجب این چنین تئوری های نهادهای سیاسی را به این شرط مشروع می دانند که آنها را بتوان به منزله محصول یک قرارداد میان افراد برابر و آزاد اندیشید. این جا، آزادی به عنوان آزادی انجام دادن چیزی که من می خواهم انجام دهم، استیصال می شود، و سوسی است که آن چیزی که خواست من است، چیست و حقوق طبیعی را می شود. در معنی تعریف کانت از آزادی، در مقدمه ای بر آموزه حق متافیزیک مبادی اخلاق فهم کرد: «هر یک کش حق است، کشی که، و یا (کش) که» با طریقی ماگزیم های آن، آزادی خودکامی هر کس بتواند با آزادی همه بر اساس یک قانون همگانی مشترکا وجود داشته باشد». آزادی «آزادی خودکامی» به تعبیر کانت، همچنین اغلب به منزله آزادی در معنی منفی می همچون آزادی منفی مشخص می شود. آزادی منفی معنی به قوانین کلی ای که تضمین کننده آزادی برابر برای همگان هستند، محتوای اساسی حقوق طبیعی است، حال آنکه وظیفه قرارداد اجتماعی در موضوعیت بخشیدن و ضمانت نهادی چنین حقوق طبیعی نهفته است.

در عوض، تئوری های کمون گرایی در مبادی انسان شناختی طراحی های نظری فردگرایی قرارداد اجتماعی چون و چرا می کنند. بنا بر تیز متخالف کمون گرایی، مثال فرد پیش اجتماعی که غایات انتقادی اش را عقلا نه دیال می کند نه تنها یک فرض ناب است، بلکه از دیدگاه تئوری سازی سیاسی فرضی نابجا و ناروا است. برای مثال، یک کمون گرا کم و بیش این طور دلیل می آورد، اصولا وقتی افراد انسانی افرادی اجتماعی هستند، وقتی فردیت آنها محصول جامعه پذیری است، و نه آغازگاه آن، وقتی فرهنگ، سن، اشکال زندگی و نهادهای یک جامعه بنیاد فردیت افراد هستند، پس تئوری های فردگرایی از همان ابتدا در مبادی خود از فهم فرد و جامعه، ذهنیت و میان ذهنی، و به همین جهت در فهم مشکل آزادی خطا کرده اند. نیت اساسی کمون گرایی این است که اصولا ممکن نیست از آزادی فردی سخن گفت، مگر از رهگذر رابطه درونی و مثبت با اشکال زندگی و نهادهای یک جامعه: آزادی فردی، امکان

و کمون گرایی، قطع نظر از موارد افراطی، در واقع فقط از جنبه چنین مقدمات انسان شناسانه و معرفت شناختی است که خطوط عمده دارد، حال آن که رابطه فردگرایی و کمون گرایی از بابت محتوای فلسفه سیاسی اغلب رابطه ای مکملی است. منصور است که در این رابطه اجباری عملی بروز کند. یعنی اجباری که در تراز فلسفه سیاسی برابری نهاد را به عنوان برابر نهاد به زیر سوال برده یا به هر حال تعریف تازه ای از آن ارائه دهد. از نظر کمون گرایان، فرق نهاد میان محتویات انسان شناختی - معرفت شناختی و محتویات سیاسی فردیت گرائی الزامی است، فرقی که از آن چه اصولا در سنت کمون گرایی - از جمله در نظریات چارلز تیلور - وجود دارد، دقیق تر است. آری، به نظر کمون گرایان عملا این مشکل مطرح است که آزادی عمومی و نهادهای دمکراتیک جهان مدرن به طور مشخص، ولو متناقض فقط در جوامع بورژوازی - و البته بدون رعایت ایرادات فلسفی خودتئوریک شان - جامعه عمل پوشیده اند. واقعیتی که در عین حال، در خطوط کلی اش، تا آنجا با الگوی فردگرایی جور است، که نهادینه شدن حقوق اساسی در آن ها یا آزاد ساختن گستره میان ذهنی استراتژیک درهم آمیخته بود. گستره ای که به معنای کش متقابل بر پایه همبستگی یا ارتباطی نیست. دست کم سنج تجربی تاریخی مشابهی باید بوده باشد که پیش از این، از هگل که همچون اشتراک گرای رادیکال - رمانتیک شروع کرد، دست آخر مدافع کمون گرای جامعه بورژوازی ساخت. پاسخ هگل به این پرسش که آزادی در جهان مدرن به چه طریقی ممکن است، متقابلا تلاش برای فراتر رفتن از تقابل فردگرایی و کمون گرایی است. به گمان من، این پاسخ هگل به رغم تمام ضعف های بزرگ طرح نظری و دولتاش تا امروز بی رقیب مانده است. از همین روی، مایلم تلاش هگل را جهت آشتی فردگرایی و کمون گرایی مبنای تاملات بعدی خود قرار دهم.

می دانیم، استراتژی کلی هگل رفع و التماس حق طبیعی در مفهوم کمون گرایی «اخلاقیات اجتماعی» بود. تصور رفع، یعنی هم اثبات و هم نقد حق طبیعی. در ذیل جهت امتناع از تعریف عام حق طبیعی که گمراه کننده است، مایلم از یک حق طبیعی غیر وضعی حرف بزنم؛ خطوط عمده این حق طبیعی غیر وضعی در مقدمه به اختصار توضیح دادم. اثبات غیر وضعی حق طبیعی هگل حاکی از آن است که، هگل در اساس «حق طبیعی» جامعه مدرن بورژوازی - در معنای هنجاری - واقعیت تاریخی ناگزیری می بیند. نقد حق طبیعی غیر وضعی هگل دال بر این است که جامعه بورژوازی، مادامی که آن را فقط زیر ساخت اساس حق طبیعی اش تلقی کرد، در عین حال نفی تمام صورت های زندگی های کمون گرایی، نفی همبستگی اجتماعی، نفی مقوله اخلاقیات اجتماعی است. جامعه بورژوازی، همان سان که هگل آن را تجزیه و تحلیل می کند، جامعه ای است مرکب از مالکیتی که، علی رغم اختلافات مذهبی، نژادی یا سیاسی، در برابر قانون یکسان هستند و لذا از حق برابر برخوردارند، حتی که به وسیله قانون اساسی تصدیق کرده است. علات شخصی و تصورات ناهم زمان خود را از سعادت دنبال، و طرح زندگی، شغل، محل زندگی یا محیط اجتماعی زندگی خود را آزادانه انتخاب کنند. این ساخت حقوقی جامعه بورژوازی، از نظر هگل، با اقتصاد بازار سرمایه داری پیوندی درونی خورده و هگل دینامیس متریقانه و پیرانگانه اش را، چنان که می دانیم، پیشاپیش به نحو چشمگیری تحلیل کرده است. جامعه بورژوازی عبارت است از نهادینه ساختن آزادی عمومی و برابر «منفی». اما، این هم به معنای نهادینه ساختن حقوق عام اجتماعی، هگل در هیئت مبتنی بر حق طبیعی جامعه بورژوازی، دوگانگی اخلاقی این جامعه را آشکار می سازد؛ در مقام جامعه حقوق بشر همگانی و برابر، جامعه بورژوازی شرط بلاتمازع واقعیت یافتن هرگونه آزادی سیاسی ممکن در جهان مدرن است. برعکس، در مقام آنتا گونیسم عام اجتماعی، این جامعه نه فقط به معنای نفی کلیه اشکال پیش مدرن همبستگی اجتماعی است، بلکه به معنای نفی مقوله همبستگی اجتماعی، مقوله اخلاقیات اجتماعی، نیز هست. آن چاکه جامعه بورژوازی «تأثیری بلاتمازع دارد» دیگر نه پیوند جمعی وجود دارد، نه دل نگرانی برای رفاه عمومی و نه آرم اخلاقی ای توانائی آن را دارد از تخریب اجتماعی جلوگیری کند که قربانیان بازندگان رقابت عمومی جهت دست یافتن به کالاهای مادی، قدرت، پول و خوشبختی هستند. پاسخ هگل به این دوگانگی اخلاقی جامعه بورژوازی مدرن نظریه دولت اوست، دولت، برای هگل، خصلت نمایی آن گستره اخلاقیات اجتماعی جوهری است که آنتا گونیسم جامعه بورژوازی در آن رفع شده است، یعنی، گستره محدودسازی، کنترل و رام کردن آنتا گونیسم اجتماعی، و در عین حال، برقراری مجدد آزادی اشتراکی در تحت شرایط مدرنیته. به نظر هگل، این واقعیت است، که حوزه

اخلاقیات اجتماعی کمون گرایانه در تار و پود جامعه بورژوازی ریشه دواینده، و هیئت مبتنی بر حق طبیعی آن همان اندازه واقعیت است که نمود. ایده اساسی هگل این است که هیئت مبتنی بر حق طبیعی جامعه بورژوازی را به هیچ روی نمی توان به گونه مناسبی در مقولات غیروضعی بودن مبتنی بر حق طبیعی فهمید. جامعه بورژوازی همیشه از آن چه در خود بیانگری حق طبیعی اش جلوه می کند فراتر و، بر گونه دیگری است. زیرا تصور جامعه ای مرکب از اشخاص برابر و آزاد، که به عنوان مالک در بازار یا همدیگر همکاری استراتژیک دارند، نه تنها مستلزم آن است که این اشخاص حقوقی همدیگر را به لحاظ اخلاقی به منزله اشخاص برابر و آزاد به رسمیت شناسند، بلکه پیش انگارش این جامعه بیشتر نهادهای سیاسی و حقوقی است که نمی توان کنار و کردشان را در مفاهیم عقلانیت کش استراتژیک توضیح داد. اما، این بدین معناست که عموما خصوص حقوقی جامعه بورژوازی همیشه فراتر و متفاوت از آن چیزی باید باشد که الگوی حق طبیعی به ما اجازه می دهد فکر کنیم. هگل سعی دارد نهفته های کمون گرایی حق طبیعی غیروضعی را شکوفان کند، تلاش می کند نشان دهد که تصور یک پارچه از آزادی منفی اشخاص حقوقی، بدون ادغام آنها در ارتباط با آزادی «عقلانته»، عمومی و همگانی ممکن نیست. نهادهای سیاسی مکان این آزادی جمعی و عقلا نه هستند، آزادی ای که در پیوستگی یا تکراری برای رفاه عمومی، بالندگی فضایل شهروندان، بحث عمومی و کنترل سیاسی اقتصاد باید اندیشه شود. اکنون جامعه بورژوازی به عنوان تجسم حق طبیعی غیروضعی تنها همچون یک بعد اخلاقیات اجتماعی دولت مدرن تجلی می کند. یعنی همچون یک بعد «حق و ویژگی» به عنوان آزادی منفی افراد که در نهادها تحقق یافته است. از نظر هگل، این نهادینه شدن فکرمو آزادی منفی، تبلور شرط ضروری آزادی «مثبت» و سیاسی در جهان مدرن است، ولی افراد رهائی یافته، در معنای تام آزادی خردمندانه، فقط به منزله شهروند یک اجتماعی سیاسی، در مقام اتباع کشور، می توانند آزاد باشند.

پیش از این که به کمبود عمده طرح نظری دولت هگل پرداختم، مایلم مجدداً چند کلام راجع به «حق و ویژگی» در فلسفه سیاسی هگل بگویم. می دانیم که، از نظر هگل، پسان خیلی از معاصرین وی، شهر - دولت آتی الگوی بی همتای نهادینه ساختن آزادی سیاسی بود. هگل همچنین از طریق شهر - دولت یونانی توانست نظریه خودش را تعریف کند. آزادی سیاسی تنها به مثابه شکلی از اخلاقیات اجتماعی مشخص می تواند جامعه عمل ببیند. اخلاقیات تشریحی های جمعی و خویش مندی ها، عادات مشترک، و روالها و ستم گیری های ارزشی خلق درهم تنیده است. ولی وقتی افراد فقط در رسانه شکلی از اخلاقیات اجتماعی مشخص به آن چیزی می توانند بدل شوند که هستند، وقتی درک آنها از خود و روابط اجتماعی شان همیشه از پیش رقم خورده است، از رهگذر شکل مشترکی از زندگی مبتنی بر کش متقابل - پس علاقی فردی شدن، جاه طلبی ها، ارزش گذاری های عملی - واقعی، حس احترام به خویششان و شرم و گناه را در ضمیر ناخودآگاه آنها نیز مهر روح عینی جامعه شان را خواهد خورد. در مقابل، این بدین معنا است، که مبنای آزادی در یک جامعه تنها وقتی به شکلی از اخلاقیات اجتماعی مشخص بدل می شود که دراز مدت بتوان ریشه بدونند. این امر، به توصیف هگل، برای اولین بار در دوران بزرگ دمکراسی آتن روی داد، «آن چاکه جان بالغ م»، بشود خودش را محتوای خواستن و دانستن اش تلقی کند، اما به شیوه ای که، دول، خانواده، مذهب در عین حال غایات فردیت هستند و این فقط از رهگذر آن غایات فردیت است.»

هگل شکل اخلاقیات اجتماعی یونانی را «زیبا» نامید. شکل یونانی اخلاقیات اجتماعی زیبایست در رخنه متقابل اسطوره، هنر و سیاست، رخنه ای که از رهگذر آن اخلاقیات اجتماعی در عین حال «جان مجسم» و «جسمانیت جان یافته» است. این تعریف از خصایلی اخلاقیات اجتماعی یونانی - پژواک دیرینه دوران کهن ترین طرح سیستم ایدئالیسم آلمان - در عین حال، در نزد هگل متأخر، مسلما به معنای مشخص کردن خصلت مرزهای آن است. مرزهای، که در نهادهای همچون سروش غیبی و برده داری با مجسم می شوند. هر دو (سروش غیبی و برده داری) با «اصل ویژگی مستقل» ناسازگارند، یعنی با اصل بنیادی رهائی بخش جهان مدرن. هگل در نقد خود از سروش غیبی و برده داری دو جنبه ماهوی این اصل بنیادی را تعالی داده است.

ما با ایراد هگل بر برده داری آشنائی داریم: برده داری، هر اندازه نیز برای شکل یونانی آزادی و برابری شهروندان ضروری بود، با اصل آزادی و شرافت انسان در تضاد است. همبسته این تضاد، اصل

(۲)

(۳)

بر اساس آنچه تاکنون در باره مقدمات طرح نظری دولت مدرن هگل گفته ام، هگل دوران متأخر می بایست این تلاش را در پیش گیرد، صورتی از مفهوم اخلاقیات اجتماعی دمکراتیک، جهان شمولانه و سکولار را برای جامعه مدرن طراحی کند. می دانیم، هگل این تلاش را در پیش نگرفت. از برخی جهات، وقتی او در باره خودگردانی کمون ها و نهادها، افکار عمومی، آزادی مطبوعات یا مجلس نمایندگی می گوید به یک برداشت متناظر نزدیک می شود. با این همه، امتیازاتی که هگل با بی میلی به روح دمکراتیک جهان مدرن غربی داد، همیشه با ایرادات اصولی از آن تلاشی گره خوردند، که مثال تفسیر سیاسی اصول مبتنی بر حق طبیعی، یعنی تفسیر آن را به مثابه اصول یک صورت دمکراتیک شکل گیری اراده در جوامع مدرن، رد می کند. دلایل فلسفی هگل برای رد کردن درک سیاسی از حق طبیعی هم تافته هستند، ولی در نهایت چندین قانع کننده نیستند. هر دو برهان عمده هگل عبارتند از: (۱) ایراد «کمون گرایی» بر علیه انسان شناسی فردگرایانه حق طبیعی؛ (۲) اشاره به تفکیک و هم تافتگی جوامع مدرن.

بنا بر برهان اول، مفهوم دمکراسی از دیدگاه حق طبیعی «مجرد» است، چون فرضیات انسان شناسانه حق طبیعی و اصل آزادی منفی برای اثبات کردن ادامه در صفحه ۱۱

فریاد و تقاضای کمک از مردم و اپوزیسیون ایرانی

مردم انسان دوست و نیروهای مبارز اپوزیسیون! مادری پیر و جگرسوخته از کردستان، اهل بوکان، هستم که تاکنون سه فرزند جوانم به نام‌های رحمان ۲۷ ساله، آیشه ۳۰ ساله و رشید ۲۵ ساله را رژیم قصابان خون‌ریز جمهوری اسلامی به جرم آزادیخواهی و وطن پرستی زیر شکنجه کشته و یا اعدام کرده است. من اکنون برای نجات جان فرزند چهارم شریف رستمی ۲۳ ساله، که در زندان مهاباد اسیر می‌باشد و در خطر اعدام است، دست نیاز و کمک به سوی شما مردم مهربان و اپوزیسیون ایرانی دراز می‌کنم.

هموطنان عزیزم!

دختر بزرگم رعنا رستمی ۳۴ ساله، ۱۷ سال پیش از زندان‌های عراق به سوئد آمد و هم‌اکنون در تبعید با پنج فرزندش زندگی کرده، در حالت روحی بسیار بدی قرار داشته و آرزوی دیدار خواهران و برادران باقی‌مانده‌اش را به دل دارد. او چندی پیش در رادیوهای محلی برای نجات جان شریف از تسخالیه سراسری ایرانیان در استکهلم تقاضای کمک کرد اما بسیاری از آنان که دم از آزادی و حقوق

انسان می‌زنند در مقابل این تقاضا سکوت اختیار کرده و بدینگونه در برابر این همه ظلم و چنانیت هولناک چشم فرو بسته و فراموش کردند که این وظیفه انسانی آنان بوده و باید کسانی را که فرزندان و دیگر عزیزانشان در راه رهایی وطن از چنگ نظام جمهوری اسلامی به چنگال مرگ سپرده شده، اعدام و شهید شده‌اند، مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.

عزیزان هموطن!

وجدان‌های آگاه جامعه بشری و بین‌المللی! پسر بزرگم مولود ۳۵ ساله، مدتی پیش توانست از دست شکارچیان انسان با دستی شکسته و انگشتانی قطع شده فرار کند. او اکنون با شش فرزند کوچک در کوه‌های کردستان آواره است. همسر رحمان نیز با سه فرزند از او، دو فرزند رشید و ۵ فرزند آیشه، که به فجیع‌ترین وضع زیر شکنجه شهید شد، بدون سرپرست و نان‌آور در فرط فقر و دربه‌دوری در کردستان زندگی می‌کند. نان‌آور این افراد در خلال مدت مدیدی من پیرزن بودم که با گدایی نان شب آن‌ها را می‌پزیدم.

مدتی است که دخترم رعنا را به دلیل عدم پرداخت اجاره، که برای ما می‌فرستاد، از

خانه‌اش بیرون کرده‌اند و سازمان خدمات اجتماعی سوئد مکانی موقت به او و فرزندانش در یک هتل داده است. خود من که بیمار هستم، ناراحتی قلبی دارم و دستم را مامورین به هنگام بردن رشید برای اعدام شکستند، پنج روز است که به سوئد آمده‌ام. خبر دارم که شریف را که حاضر نیست مولود را، که به جرم کشتن یکی از ماموران اطلاعاتی رژیم که چند تن از هم‌زمان آنان را به چنگ مرگ فرستاده بود تحویل نظام بدهد، به جوخه اعدام سپارند.

اکنون من پیرزن دست تنها به سوی شما انسان‌های آزادیخواه دراز کرده و از شما درخواست می‌کنم که در کنار هم آنچه می‌توانیم برای نجات فرزند در بندم به انجام برسانیم. برای اینکه بتوانید با من تماس گرفته و اطلاعات بیشتری در این زمینه به دست آورید، می‌توانید با تلفن و فاکس ۸۲۷۸۸۹۵ - ۴۶ و یا موبیل ۰۶۷۸۰۴۵۲۰۷۰ - ۴۶ با ناهید دهبان هم‌بند سابق رعنا تماس بگیرید. بدینگونه می‌توانید مرهمی بر دل دادغده‌ها ما باشید.

با تقدیم احترامات فائقه آمنه عبداللهی استکهلم، ۳۰ آگوست ۲۰۰۰

برخی موانع ...

ادامه از صفحه ۴

چه اکنون باید درک شود این که چنین فرهنگی سالیان درازی است که خود به عنوان مانی سترگ در راه هر گونه تغییر زیرساخت‌های اجتماعی و توسعه اقتصادی مبدل گشته است. مرد ایرانی - خاصه از طبقه فرادست جامعه - به واسطه فرهنگ مردسالارانه‌اش و اتکا به وجود درآمد نفت، توانسته اعضای زن خانواده را در چهاردیواری خانه نگه‌دارد. در طبقات متوسط و حتی فرودست جامعه نیز این مانع توسط فرهنگ تنزه‌طلبی و قانع بودن زنان، تقویت شده و به نظامی چنین بازدارنده، مشروعیت بخشیده است زیرا در طبقات متوسط و فرودست، با وجود امکانات محدود مالی، مشاهده می‌شود که بسیاری خانواده‌ها تنها به درآمد مرد قناعت کرده و خود را بی‌نیاز از کار زن و درآمد او می‌دانند. در حقیقت، فرهنگ خوار شمردن دنیا و تلاش دنیوی چنان ریشه‌های عمیقی در جامعه ایران دارد که احساس نیاز برای کسب درآمد مالی بیشتر و گسترش مادی زندگی را کم‌رنگ و ضد ارزش (حرص و آز) جلوه می‌دهد. این تلقی که ریشه در قرن‌ها عدم امنیت اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، نبود دموکراسی و قانون و برداشت خاصی از فرهنگ دینی دارد اکنون نه تنها به مانعی در راه رشد اجتماعی زنان و کلیه زحماتشان ایران بلکه از جمله مهم‌ترین دلایل عدم اثبات سرمایه در کشور و پشتوانه فرهنگی توسعه‌نیافتگی ایران محسوب می‌شود.

تأثیر بازدارنده این نگرش از دو زاویه قابل مشاهده است: از یک سو فرهنگ دنیاگریز

لیبرالیسم نو و ...

ادامه از صفحه ۱۰

که شتاب دارد، مذاکره‌هایی میان «افراد با صلاحیت» که معتقدند پارادایم مبادله آزاد و تجارت در همه چیز (Uber alles) برای خدمت به شرکت‌های فراملی به مثابه یگانه هدف هر چه زودتر صورت پذیرد، حتی یک سانتی‌متر جا بجا نشده است. آنها که در حد امکان خود را در پناه مقررات احساس می‌کنند، هرگز کار پایهای بینایی به عنوان کار پایه سازمان جهانی تجارت ارائه نخواهند کرد.

بنابراین، باید یک سیاست راهبردی پایهای به منظور حفظ و مراقبت از منافع عمومی پایه‌ریزی کرد. این استراتژی در چالش با دولت‌ها، کمیسیون اروپایی، سازمان جهانی تجارت و شرکت‌های فراملی ایجاد دموکراسی واقعی بین‌المللی را تنها آماج خود می‌داند. پس مسئله عبارت از یک کار جمعی و بلندآهنگ است که از بحث و عمل سامان می‌یابد و بنابراین باید از امروز برنامه‌ریزی شود تا به بار بنشیند. در قرن‌های گذشته نیز هیچکس از مرحله‌های بعدی دگرگونی‌ها آگاهی کامل نداشت، اما این امر هرگز موجب تعطیل کوشش‌ها نشد.

با این همه، چند موضوع پایهای باید مدنظر قرار گیرد. از این رو، برخی قلمروها مانند بهداشت، آموزش و پرورش و فرهنگ به معنای وسیع آن، در هر شرایطی، نباید موضوع تجارت قرار گیرد. باید از صدور گاو هورمون‌دار که سازمان جهانی تجارت نسبت به آن بی‌اعتناست، جلوگیری بعمل آورد. از این پس باید اقدام دلیلی در مورد فرآورده‌هایی که نسبت به بی‌ضروری بودن آنها تردید بوجود می‌آید، بر عهده کسی باشد که قصد صدور آن‌ها را دارد. اندام زنده نباید در ردیف کالاها که برای آن‌ها پروانه صادر می‌شود، قرار گیرد. هر کشور باید بتواند در سرزمین خود داروهای پایه را بسازد و توزیع کند.

امنیت غذائی مردم و بنابراین یکپارچگی دهقانان باید مقدم بر تجارت باشد.

تصمیم‌های قضائی ارگان رفیع اختلاف‌های سازمان جهانی تجارت باید تابع حقوق شناخته‌شده بین‌المللی، حقوق بشر، موافقت‌های چند جانبه در زمینه محیط زیست و قراردادهای پایهای سازمان بین‌المللی کار باشد.

بنابراین، با توجه به واقعیت‌های بر شمرده عضویت در سازمان جهانی تجارت بدون برخورداری از دولت دموکراتیک و شالوده‌ریزی اقتصاد استوار و همبسته ملی نتیجه‌ای جز اختلاف صاحبان سرمایه‌های بزرگ ملی و بین‌المللی و کوتاه کردن دست مردم از دخالت در تنظیم اقتصاد ملی براساس تأمین منافع اکثریت مطلق جامعه ندارد. اغلب کشورهای پیرامونی که به ملاحظه تسلیم‌طلبی در برابر شرکت‌های فراملی و یا به سودای رفیع درماندگی اقتصادی و ناسامانی‌های اجتماعی در این سازمان ادغام شده‌اند، عملاً سیاهی لشکر رادر تصمیم‌گیری‌های آن ایفاء می‌کنند.

پس اگر علاقمندیم که جامعه ما به جنگلی تبدیل نشود که در آن فقط شکارچیان سود ثروت حق قانون‌گذاری دارند، باید مسئله خلع سلاح قدرت این شکارچیان در سطح ملی و بین‌المللی به راهکار بسیار مهم مدنی تبدیل گردد.

منبع:

- ۱- نمونه عربان سرمایه‌داری جهانی (ل. والاخ) شیوه نگارش شماره ۴۲
- ۲- سازمان جهانی تجارت (سوزان ژرژ) لوموند دیپلماتیک نوامبر ۱۹۹۹
- ۳- توری فریبنده مبادله آزاد (برنارد کاسن) لوموند دیپلماتیک نوامبر ۱۹۹۹
- ۴- جهانی شدن اقتصاد (ژاک آدوا) ج ۱ و ۲ چاپ پاریس، ۱۹۹۶
- ۵- سازمان جهانی تجارت چگونه مغلوب شد؟ لوموند دیپلماتیک ژانویه ۲۰۰۰

الگوهای آزادی در جهان مدرن

ادامه از صفحه ۹

دوم این که، هگل هیچ تجربه مستقیمی از سنن دموکراتیک در جهان مدرن نداشت؛ سومین و آخرین توضیح می‌تواند این باشد که مفهوم یک شکل سیاسی است. اخلاقیات اجتماعی دموکراتیک عملاً با دشواری‌های مفهومی همراه است؛ زیرا در آن فقدان «گوهر» اخلاقی‌ای که به نقد کشیده شده، مبیاست در ارتباط با شکل تسامح‌آیینی، عقلانیت انتقادی و خودبنیادی دموکراتیک اندیشه شده، که در عادات، سنت و شکل زندگی پالایش یافته است. اخلاقیات اجتماعی دموکراتیک، اخلاقیات اجتماعی به توان بود؛ اخلاقیات اجتماعی‌ای فراسوی «دیدگاه اخلاقیات اجتماعی که فقط عادات و آداب است و بنابراین هنوز یک جزئیات در آن جابودن (دارازین)». البته فلسفه حق هگل کوششی است برای طراحی مفهوم اخلاقیات اجتماعی فراسوی «نقطه‌نظر اخلاقیات اجتماعی». ولی هگل جانی که مسئله چند و چون ارتباط این اخلاقیات اجتماعی با جوامع سنتی و مدرن مطرح است، سخت مرده می‌ماند. او در آرمان‌سازی اصیل از دولت پروس، هگل می‌ماند - یعنی یک پروس.

مفهوم دموکراسی به منزله شکل اخلاقیات اجتماعی کفایت نمی‌کنند.

بنا بر برهان دوم، همتافتگی و تفکیک کارکردگرایی جوامع مدرن، بالخصوص، تکوین سوزده تقریباً سیاسی زدانی شده جامعه بورژوازی، به دموکراسی مستقیم در جامعه مدرن مجال نمی‌دهد. در حالی که برهان اول همتافتگی مستتر در مفهوم «اخلاقیات اجتماعی» را بر علیه صورت حق «مجرد» به بازی می‌گیرد، برهان دوم در همتافتگی جوامع مدرن را بر علیه شفافیت جوامع کوچک و پیش‌مدرن مستتر در مفهوم دموکراسی مستقیم به کار می‌برد. ولی از هر دو این مقدمات، به اضافه استنتاج هگل، گزاره معتبری بر نمی‌خیزد: هگل به هیچ وجه نشان نمی‌دهد نمیشود اصول جهان شمولانه حق طبیعی را به یک مفهوم دموکراتیک اخلاقیات اجتماعی برای جوامع مدرن «ترجمان کرد». این نقطه کور فلسفه حق هگل است. برای این نقطه کور فلسفه هگل قطعا توضیحات زیادی وجود دارد: توضیح اول این که، هگل هرچند یک فیلسوف «کمون‌گرا» است، ولی در نهایت جان را همچون ذهنیت درک می‌کند و نه هم چون امری میان‌ذهنی؛ توضیح

مدیر مسئول هفته نامه

گوناگون مجرم شناخته شد

هیئت منصفه خانم فرهنگدین پور، مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون را در ارتباط با شکایت نماینده مدعی‌العموم در خصوص چاپ و انتشار مقاله محمد قوچانی، به عنوان تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، و در ارتباط با چاپ مطلب ابراهیم نبوی در شماره ۵ دور - جدید، به عنوان نشر اکاذیب، مجرم تشخیص داد. هیئت منصفه با توجه به سوابق مطبوعاتی مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون، وی را به اذعان آرا مستحق تخفیف دانست.

دبیر سابق انجمن اسلامی

دانشگاه زنجان به

دادگستری احضار شد

ایستادگزارش داد که احمد مداری، دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه زنجان، به جرم تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب علیه مسئولان کشور، به دادگستری احضار شد. بنابراین گزارش، مداری با حضور در محل شعبه یاد شده از سوی قاضی دادگاه تفهیم اتهام شد.

درخواست

از دوستان و رفقا درخواست می‌شود که کمک‌های مالی را به شماره حسابی که اعلام شده بود، تا اطلاع ثانوی واریز نکنند. این شماره حساب بسته شده است. متعاقباً شماره حساب جدید در نشریه کار اعلام خواهد شد. مسئول امور مالی همیاری

کمک‌های مالی رسیده برای خانواده شهدا

رفیق صادق کارگر	۱۰۰۰ مارک
رفیق محمد صادق از برلین	۲۵۰ مارک
رفقای سوئد	۴۰۰۰ مارک
رفقای یوتوبوری سوئد	۱۰۰۰ مارک
رفقای هلند	۲۰۰۰ مارک
رفیق بهزاد کریمی	۱۰۰ مارک
رفقا شهین و سیامک	۱۰۰ مارک

از رفقا ملک محمدی و بهروز که همه کمک‌هایشان به صندوق همیاری واریز می‌شود، سپاسگزاریم و امیدواریم که همچنان ادامه داشته باشد.

با تشکر از همه رفقا مسئول امور مالی همیاری کمک صادق کارگر به نشریه کار به یاد شهدای فاجعه ملی

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:
http://www.fadai.org
fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی:
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

معادل ۴ مارک آلمان
یک ساله ۱۰۲ مارک
یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v
آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln

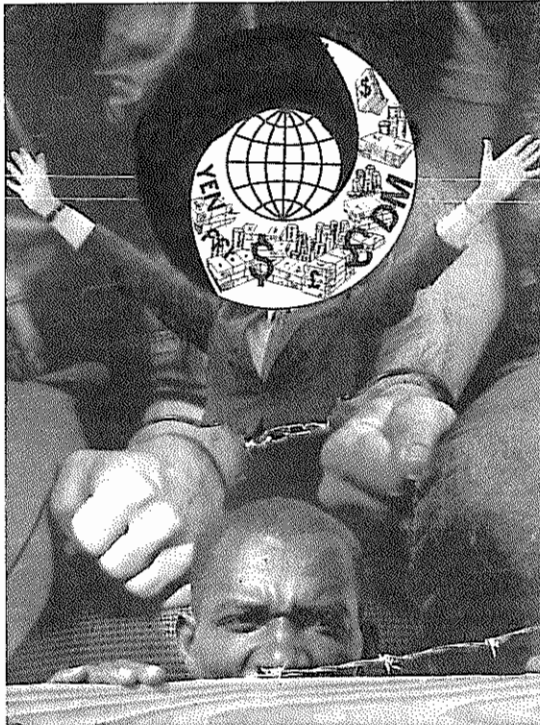
فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:
نام:
Address:
نشانی:
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)
به آدرس  پست کنید!

جهانی شدن اعتراضات علیه نئولیبرالیسم و سلطه سرمایه

تهیه و تنظیم: ع. بهار



باعث رشد صادرات شده اما از طرف دیگر موجب گران شدن کالاهای وارداتی گردیده و دسترسی به آنها را بسیاری زحمتکشسان غیرممکن می سازد. لیبرالیته کردن قیمت ها هم به معنای لغو یارانه ها برای مواد غذایی و بالا رفتن قیمت آنهاست که دود آن هم به چشم زحمتکشسان می رود. تخریب صنعت کشاورزی بومی که تامین کننده نیاز این کشورهاست از طریق مسجور کردن آنها برای کاشت و برداشت های تک محصولی جهت صادرات و برای به دست آوردن دلار برای پرداخت بدهی های خود به پیش برده می شود. این سیاست باعث کمبود مواد غذایی مورد نیاز و گرسنگی در این کشورها گردیده و آنها را به

تولیدات کشاورزی ثروتمند وابسته می سازد. حذف بودجه خدمات اجتماعی (بهداشت و آموزش عمومی)، لغو مقررات حفظ محیط زیست برای سرمایه گذاران خارجی، بالا رفتن هزینه زندگی، زیر پا گذاشتن و نقض قوانین کار، محدود کردن حقوق سندیکاها و ... دیگر پیامدهای سیاست های این دو نهاد سرمایه جهانی می باشد که ضرر آن تنها متوجه زحمتکشسان کشورهای نیکرو جنوبی نیست. برای اعتراض و مبارزه با فجایعی که جهانی شدن سرمایه و نهادهای آن به بار آورده اند و مشخصا در حال حاضر در رابطه با نشست سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در پراگ، نیروها و احزاب و سازمان های مترقی، سندیکاها و اتحادیه ها، سازمان های زنان، جوانان، دانشجویان، مدافعان حفظ محیط زیست و ... در سطح اروپا اقدام به ایجاد شبکهای جهت بسیج و برپایی تظاهرات نمودند. این تظاهرات با خواسته هایی از قبیل دموکراتیزه کردن سازمان های مالی بین المللی از جمله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، لغو بدهی های کشورهای فقیر، پایان دادن به برنامه تعدیل ساختار و ... در روز ۲۶ سپتامبر یعنی روز بازگشایی این نشست در پراگ برگزار خواهد گردید. بدین ترتیب سلسله اعتراضات جهانی ادامه خواهد یافت. همگام با جهانی شدن سرمایه، اعتراضات هم جهانی می شوند و انترناسیونالیسم جدیدی علیه سرمایه جهانی و روند جهانی شدن سرمایه واقعیت می پذیرد. □

از ۲۶ تا ۲۸ سپتامبر اسماال بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ۵۵مین نشست سالانه خود را برای اولین بار در اروپای شرقی در پراگ پایتخت چک برگزار خواهند نمود. هدف این نشست به تصویب رساندن برنامه های است که لیبرالیته کردن کامل بازار جهانی را در نظر دارد. با آن که در حال حاضر بدهی کشورهای در حال رشد به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حدود ۱/۲ تریلیون دلار می باشد که بهره سالانه آن به صد میلیارد دلار می رسد، باز هم صندوق بین المللی پول مدعی است که فقط لیبرالیته کردن هر چه بیشتر اقتصاد جهانی تنها راه حل بوی مشکلات جهان ما می باشد. برنامه تعدیل ساختار که از طرف این دو نهاد برای پرداخت وام به کشورهای در حال رشد در نظر گرفته شده، تنها مواضع سرمایه جهانی را تقویت کرده و موجب خرابی اکثریت ساکنان کره زمین می گردد. مقررات وضع شده کشورهای مقروض را هر چه بیشتر به این دو نهاد وابسته کرده و برای آنها ورشکستگی اقتصادی و قروض کلان خارجی به همراه می آورد. جهانی شدن سرمایه داری دنباله سیاست نواستعماری است که هر چه بیشتر ثروت فقیرترین بخش جهان را غارت می کند. از حکومت های وام گیرنده خواسته می شود تا ارزش پول خود را کاهش داده و قیمت ها را لیبرالیته کنند. تدابیری که می بایستی در خدمت تثبیت اقتصادی باشند موجب فقیرتر شدن بخش بزرگی از مردم می گردند. کاهش ارزش پول

جهانی سرمایه داری، مسایل مربوط به آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه و روند جهانی شدن سرمایه در این منطقه از جهان را نیز مورد بررسی قرار دهد. به عنوان نمونه، بررسی سیاست های اقتصادی و شیوه پیاده کردن آنها، هماهنگی های لازم در دفاع از روند جهانی شدن سرمایه و هماهنگی در حادث ترین مسایل ژئوپولیتیک منطقه در دستور کار این اجلاس قرار داشت. ۹۶۸ شرکت و موسسه که همه آنها از بزرگترین و قدرتمندترین کارتل ها و تراست های فراملیتی جهان می باشند و بسیاری از آنها سابقه سیاهی در همکاری با نظام های دیکتاتور جهان، نقض حقوق بشر و قوانین کار و تخریب محیط زیست دارند، عضو این نهاد هستند. در سال ۱۹۷۱ این نهاد در اروپا بنیاد گردید و ابتدا در سطح اروپا فعالیت داشت اما در دهه هفتاد و به خصوص در دهه هشتاد میدان کار خود را گسترش داد. در آغاز هر سال در شهر داوس (Davos) سوئیس مهم ترین نشست این نهاد برگزار می گردد و مسایل مهم سیاسی، اقتصادی و تجاری را در دستور کار خود قرار می دهد. گذشته از آن، این نهاد هر ساله اجلاس های منطقه ای برگزار می کند که وظیفه اش هماهنگ کردن سیاست های منطقه ای می باشد. حدود هزار نفر از مدیران شرکت های تجاری و مالی فراملیتی و نمایندگان کشورهای صنعتی به این اجلاس دعوت شده بودند. بیش از ده هزار نفر از طیف نیروهای مشابه در سیاتل در خیابان های ملبورن اعتراض خود را به نقش کنسرن ها در نابودی محیط زیست، استثمار و نقض حقوق بشر به نمایش گذاشتند. آنها همانند سیاتل با گذاشتن از دیوارهای بتونی و فلزی که پلیس در اطراف محل برگزاری اجلاس برپا کرده بود، خود را به محل کنفرانس رسانده و موفق گردیدند تا شرکت بیش از نیمی از نمایندگان در این اجلاس را مختل ساخته و این اجلاس را به هم بریزند. این تظاهرات در روز دوم هم ادامه یافت و در این روز پنج هزار نفر از اعضای سندیکاهای شهر ملبورن به حمایت از تظاهر کنندگان دست به راهپیمایی زدند. بدین ترتیب سلسله اعتراضات جهانی علیه نهادهای بین المللی سرمایه که از سیاتل علیه WTO شروع گردید و به فرانسه رسید، در واشنگتن علیه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و در اکتیناوا علیه سران هفت کشور اصلی سرمایه داری ادامه یافت و در ملبورن تکمیل گردید.

سیاتل
نمایندگان ۱۳۴ کشور جهان از ۳۰ نوامبر تا ۳ دسامبر ۱۹۹۹ برای شرکت در کنفرانس سازمان جهانی تجارت (WTO) جهت بررسی مسایل «تجارت آزاد» در سیاتل آمریکا گرد آمدند. قصد این کنفرانس لیبرالیته کردن تجارت جهانی بود. برای رسیدن به آن سه هدف دنبال می شد: لغو هر گونه قانونی که حق سرمایه گذاری را محدود می سازد؛ رقابت کامل از طریق کنار گذاشتن کلیه قوانین دولتی؛ و گذار کردن بخش دولتی یعنی خدمات اجتماعی بدون هر گونه محدودیتی به بخش خصوصی. این اهداف قبلا مورد انتقاد اکثریت کشورهای در حال رشد قرار گرفته و رد گردیدند. WTO تلاش داشته تا مقرراتی را وضع نماید که می بایستی بر اساس آن تمامی دولت های عضو این سازمان می پذیرفتند تا سرمایه داران در عرصه های سرمایه گذاری می کنند، از حق مالکیت صد در صد برخوردار گردند. مجموعه این اهداف که از طرف کشورهای ثروتمند شمال، تراست ها و کارتل های فراملیتی و WTO دیکته می گردد تأثیرات مخربی را بر اقتصاد کشورهای در حال رشد خواهد گذاشت و در درجه اول عرصه را بر زحمتکشسان این کشورها تنگتر خواهد نمود. مردم در سیاتل و دیگر نقاط جهان از جمله فرانسه (۳۰ هزار نفر) بر علیه اهداف غیرانسانی این کنفرانس و سیستم اقتصاد بازار اعتراض نمودند. حدود صد هزار نفر از آمریکا و اروپا و کشورهای در حال رشد در سیاتل دست به تظاهرات زدند. معترضین عسارت بودند از، کارگران، اتحادیه های دانشجویی و دانش آموزی، فعالین محیط زیست، سازمان های زنان، طیف های گوناگون احزاب چپ، فعالین اتحادیه های مختلف و ... این اعتراض علیه یکی از مهم ترین نهادهای تصمیم گیری سرمایه در عرصه جهانی بود و موجب گردید تا این کنفرانس به بن بست رسیده و با شکست مواجه گردد.

واشنگتن
از ۲۱ تا ۲۳ ماه مه اسماال اجلاس صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در واشنگتن برگزار گردید که با اعتراضات وسیعی علیه این دو بازوی جهانی سرمایه روبرو گردید. سی هزار نفر در واشنگتن علیه این دو نهاد دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات پس از جنبش اعتراض علیه جنگ ویتنام و سیاتل یکی از نیرومندترین حرکات اعتراضی در آمریکا بود.

اوتیناوا
در روزهای ۲۱ تا ۲۳ ژوئیه اسماال ۲۶مین اجلاس سران کشورهای صنعتی جهان به نام گروه ۷ به اضافه روسیه در جزیره اوتیناواي كننده سیاست های کلان اقتصادی و سیاسی هفت کشور صنعتی جهان را بر عهده دارد. در سال های اخیر سران این کشورها تلاش داشته اند تا پوششی انسانی برای جهانی شدن به وجود آورند و خود را طرفدار لغو بدهی های کشورهای فقیر جهان نشان دادند. اما یک سال پس از تصویب لغو صد میلیارد دلار از بدهی های ۴۰ کشور فقیر جهان در اجلاس کلن آلمان، هیچ قدم جدی در این راه برداشته نشد و چهره واقعی و مواضع نمایشی رهبران کشورهای سرمایه داری جهان آشکار گردید. اجلاس اوتیناوا کوششی آگاهانه برای تثبیت جهانی شدن سرمایه داری و غلبه بر مقاومت زحمتکشسان جهان در مقابل نظم نوین جهانی، تلاش برای رفع ناهنجاری های رشد سرمایه داری در جهان، تدوین سیاست های برتری طلبانه در ارتباط با بازارها و مواد اولیه جهان، چگونگی تضمین تداوم سلطه سرمایه و «بازار آزاد» بود. برای اعتراض نزدیک به ۳۰ هزار نفر تظاهرکننده از تمامی ژاپن به جزیره اوتیناوا محل برگزاری اجلاس و استقرار بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا در آسیا آمده و دست به تظاهرات زدند. آنها در شعارهای خود علیه پیامدهای نظم نوین جهانی هم چنین خواستار برچیده شدن پایگاه های نظامی آمریکایی ها شدند. دولت ژاپن برای جلوگیری از به هم خوردن این اجلاس توسط تظاهر کنندگان، مشابه آنچه که در سیاتل و واشنگتن رخ داده بود نیرویی مرکب از ۲۲ هزار نظامی پلیس، ناو جنگی و هلی کوپتر را بسیج نمود. هزینه برگزاری این اجلاس سه روز و هشت نفر حدود ۱/۶ میلیارد دلار گردید.

ملبورن
در روز ۱۱ سپتامبر اسماال اجلاس انجمن اقتصادی جهان (WEF) - World Economic Forum - در شهر ملبورن استرالیا گشایش یافت. انجمن اقتصادی جهان مرکزی برای تبادل نظر و هماهنگی میان گردانندگان سرمایه جهانی است و برخی آن را اولین انترناسیونال سرمایه می نامند. این اجلاس قصد داشت تا در کنار بررسی مهمترین مسایل مربوط به اداره نظام

موفق شده بودم تا کمونیسم را در اروپا پایان دم. بایستی که به کمونسم در آسیا هم پایان بخشید چرا که کمونیسم مانع اصلی بر سر راه انسان ها برای رسیدن به صلح و سازگاری عمومی ایده آل است. فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی هیچ گونه نفعی را نصیب آمریکا نکرد. آمریکا امروز حریف همسانی در جهان ندارد. این جای خالی را تنها یک اتحاد جماهیر شوروی دموکراتیک می توانست پر کند. از اتحاد جماهیر شوروی سابق می شد یک اتحاد جماهیر آزاد و مستقل به وجود آورد. کاری که موفق به انجام آن نشدم. آمریکا می تواند بدون یک حریف همسان و همراز و سوسه گردد تا نقش تنها قدرت جهانی را به خود اختصاص دهد و لازم نداند تا منافع دیگر خلق ها، به خصوص کشورهای کوچک را محترم بشمارد. این اشتباهی است که خطرات زیادی را هم برای آمریکا و هم برای جهان در خود نهفته دارد. راه خلق ها برای رسیدن به آزادی واقعی سخت و طولانی است اما حتما موفقیت آمیز خواهد بود. به خاطر آن بایستی که تمامی جهان را از کمونیسم رها ساخت. □

نام جدیدی که می بایستی نشانگر تغییرات دموکراتیک صورت گرفته باشد. در این عرصه موفق نشدم. پلین به شدت خواستار قدرت بود بدون آنکه کوچکترین اطلاعی از یک حکومت دموکراتیک داشته باشد. این پلین بود که اتحاد جماهیر شوروی را تکه تکه کرد. کاری که به آشوب سیاسی و مشکلاتی منتج گردید که امروزه همه خلق های جمهوری های سابق با آن دست به گریبانند. روسیه بدون اوکرایین، قزاقستان و جمهوری های قفقاز نمی تواند قدرت بزرگی باشد. اما آنها راه خود را می روند و اتحاد مکانیکی آنها هم چنانچه موجب برقراری آشوب گردد بی معنا است. کشورهای مستقل می توانند بر اساس یک ایده سیاسی مشترک متحد گردند، اقتصاد بازار، دموکراسی و حقوق برابر برای همه خلق ها. زمانی که پلین اتحاد جماهیر شوروی را نابود کرد من کرملین را ترک کردم و بعضی از ژورنالیست ها حوس می زدند که من از شدت تأثر گریه خواهم کرد. اما من گریه نکردم، چرا که



مستقل می توانم بر اساس یک ایده سیاسی مشترک متحد گردند، اقتصاد بازار، دموکراسی و حقوق برابر برای همه خلق ها. زمانی که پلین اتحاد جماهیر شوروی را نابود کرد من کرملین را ترک کردم و بعضی از ژورنالیست ها حوس می زدند که من از شدت تأثر گریه خواهم کرد. اما من گریه نکردم، چرا که

سخنرانی میخائیل گارباچف در سمیناری در دانشگاه آمریکایی ها در ترکیه

گارباچف: هدف من در زندگی نابودی کمونیسم بود

هدف تمام زندگی من نابودی دیکتاتوری غیرقابل تحمل و غیرانسانی یعنی کمونیسم بود. از طرف همسر من که حتما قبل از من به این ضرورت پی برده بود کاملاً مورد حمایت و پشتیبانی قرار می گرفتم. برای رسیدن به این هدف از موقعیت خود در حزب و کشور استفاده نمودم. تمام مدت همسر من فشار می آورد تا مقام های بالاتری را در کشور به دست آورم. زمانی هم که شخصاً با غرب آشنا شدم پی بردم که مجاز نیستیم تا از رسیدن به این هدف چشم پوشی کنیم. برای رسیدن به این مقصود می بایستی که تمامی رهبران حزب کمونیست شوروی و هم چنین رهبری دیگر کشورهای سوسیالیستی را عوض می کردم. ایدئال من در آن دوره کشورهای سوسیال دموکرات بود. اقتصاد برنامه های اجازه نمی داد تا توانمندی های خلق های بلوک سوسیالیستی به کار افتد. فقط گذار به اقتصاد بازار می توانست

برای کشورهای ما ممکن سازد تا با تمام نیرو رشد و تکامل یابند. در این راستا موفق به یافتن همزمانی شدم که در میان آنها یاکووف و شواردننازه دارای جایگاه ویژه ای هستند و حاصل کارشان برای هدف مشترک من بسیار با ارزش بود. جهان بدون کمونیسم زیباتر خواهد بود. پس از سال ۲۰۰۰ دوران صلح و رشد و ترقی عمومی آغاز خواهد گردید. با این همه در جهان هنوز هم نیرویی وجود دارد که جلوی حرکت ما را به سوی صلح و خلافت سد خواهد نمود. منظور من چین است. زمانی که به چین سفر کردم مصادف بود با تظاهرات بزرگ دانشجویی و به نظر می آمد که کمونیسم در چین سقوط خواهد کرد. من قصد داشتم در تظاهرات دانشجویان در آن میدان بزرگ حضور یابم و همدلی و همبستگی خود را با آنها اعلام نموده و از مبارزه آنها حمایت به عمل آورده و آنها را